

اصول و روش‌های تبلیغ تربیت‌محور

ح-ع

ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

مقدمه:

تبلیغ، رسالت اصلی هر طلبه دلسوز، مجاهد و وظیفه‌شناسی است که آنچه در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت و در دانشگاه امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) اخذ کرده است، به همه دنیا، علی‌الخصوص به گوش و دل مسلمانان و شیعیان جهان برساند. اما همان‌طور که از آیات و روایات و شیوه تبلیغ بزرگان به دست می‌آید، تبلیغ خشک و خالی و بدون هدف و انگیزه تربیت، اثر و فایده‌ای ندارد. مخصوصاً در جوامع امروزی که مردم دسترسی بسیار گسترده به ارتباطات جمعی از جمله تلویزیون، ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی جهانی دارند و دشمنان دین و اسلام و بشریت، اذهان و افکار و روح و جسم مردم علی‌الخصوص جهان اسلام و جهان تشیع را مورد حملات شدید روانی قرار داده و شبانه‌روز با انواع و اقسام سلاح‌های نرم، شبکه‌ها و کانال‌های مبتذل و شبه‌افکن، دین و اعتقادات مردم را به یغما برده‌اند. آن‌ها از فرسخ‌ها فاصله توانسته‌اند فکر و اندیشه جوان و نوجوان ما را به سمت خودشان سوق دهند و در تبلیغ باطل‌شان، بسیار موفق بوده‌اند، اما متأسفانه ما نتوانستیم همان جوان و نوجوانی که نزدیک ما و ای بسا همسایه، دوست، فامیل، برادر و یا خواهر ما است را تربیت کنیم. علتش این است که سیستم تبلیغی دشمنان ما براساس تربیت انسان (تربیت منفی) بنا نهاده شده است. آن‌ها یک بعد از ابعاد بسیار پیچیده انسان را کشف کرده‌اند و آن بعد حیوانی و غریزه جنسی بشر است؛ لذا با تمام قوا و با تمام سلاح‌های‌شان به رشد و پرورش

این بعد حیوانی پرداخته‌اند و از فرسخ‌ها فاصله، گلوله‌ها و ترکش‌های مسموم خودشان را بر جان و روان و اذهان جوانان و نوجوانان و عزیزان ما مورد اصابت قرار داده‌اند. اما قرآن و روایات، بعد دیگری از ابعاد انسان را معرفی می‌کند که بسیار بزرگوارتر از بعد حیوانی بشر است که اگر پرورش داده شود و درست به ابعاد آن پرداخته شود و آن بعد در وجود انسان باز شود، اثرات فوق‌العاده‌ای خواهد داشت و آن «فطرت» انسان است که متأسفانه زیاد به آن اهمیت داده نشده و مورد غفلت واقع شده است. جزوه حاضر، متن سلسله جلسات و پرسش و پاسخ‌هایی در خصوص تبلیغ دانش‌آموزی با رویکرد تربیت نفس است که در جمع مبلغین فعال در شهر مقدس قم برگزار شده است. مبانی و اصول و روش‌های تبلیغ دانش‌آموزی را در این مباحث می‌بینیم. این جزوه در شش فصل تنظیم شده است:

فصل اول: چیستی و چرایی تبلیغ

فصل دوم: اصول و روش‌ها و مراحل تربیت فطری نوجوان

فصل سوم: فعالیت جمعی

فصل چهارم: گفت‌وگو توحیدی

فصل پنجم: تزکیه و عبودیت، هدف غایی از تبلیغ

فصل ششم: جایگاه مربی

فهرست

مقدمه:	۱
فصل اول	۱۲
چیستی و چرایی تبلیغ	۱۲
تبلیغ، رسالت انبیا و اوصیا	۱۳
ویژگی های تبلیغ در غرب	۱۳
نباید در تبلیغ به دنبال دشمن حرکت کرد	۱۴
فطرت رمز وجود انسان	۱۵
اجازه ندادن خداوند به دشمن در استفاده از فطرت	۱۵
روش انبیا؛ الگوی تبلیغ	۱۵
جوهره کار؛ تربیت نفس و بینش شکوفایی فطری	۱۶
نبودن محدودیت مکانی در تبلیغ	۱۷
کیفیت رشد موضوعیت دارد، نه تعداد	۱۸
توجه عمیق به خود	۱۸
عدم محدودیت زمانی برای شکوفایی فطرت	۱۹

۱۹.....	نمونه‌ای از تبلیغ با زبان فطری
۲۱.....	ادبیات تبلیغ با مبانی تربیت فطری و معرفتی
۲۳.....	مسائل مالی
۲۴.....	جوهره تربیتی؛ لازمه تبلیغ
۲۴.....	تبلیغ با معرفت
۲۵.....	شرایط کار تشکیلاتی

فصل دوم ۲۷

ملاک‌ها، اصول، روش‌ها و مراحل تربیت فطری نوجوان ۲۷

۲۸.....	گزارش و سؤالات
۳۱.....	توجه به پیچیدگی و اهمیت راه و وجود مشکلات و موانع
۳۱.....	اسوه‌بودن مربی، معلم و مدیر از نظر اجمال و تفصیل
۳۲.....	مربی باید مهارت داشته باشد
۳۲.....	ضرورت توجه به نوع مخاطب
۳۳.....	محتوا باید مدون باشد
۳۴.....	مرحله اول و ضروری، اصلاح اعتقادات است
۳۴.....	بیان اعتقادات به زبان فطری
۳۵.....	معارف در فضای فطری، اجمالاً و تفصیلاً قابل حس است
۴۲.....	انسان عاشق کمال است

■ فهرست مطالب

شناخت حقیقت گناه، پایه و اساس مسیر تربیتی.....	۴۴
اهمیت درک فضای تربیت انسان بر اساس حرکت توحیدی جامعه.....	۴۷
مراقبه و محاسبه هم باید با مثال حسی شود.....	۴۸
محاسبه گناهان جهت محسوس شدن مفهوم مراقبه.....	۴۹
ضرورت سلامت جسم و ارتباط آن با مسائل معنوی.....	۴۹
نقش تفکر برای ایجاد لطافت و نورانیت.....	۵۰
اهمیت تفکر در قرآن و روایات.....	۵۱
شروع تفکر در واقعیت‌ها.....	۵۱
واقعیت خود.....	۵۳
اهمیت تمرکز.....	۵۴
ایجاد احساس نیازمندی و عین نیازبودن.....	۵۴
ورود به مباحث توحیدی و آخرتی با ذکر مصادیق عینی از علما و شهدا.....	۵۵
چیستی دنیا.....	۵۵
خود تفکر در واقعیت‌ها برنامه عملی است.....	۵۶
آیا سنگینی مطلب باعث شبهه می‌شود؟.....	۵۷
تفکر در انفس.....	۵۸
ملاک در زمان‌بندی برنامه‌ها.....	۵۸
انگیزه تفکر.....	۵۹
کیفیت و کمیت مسائل معرفتی و تربیتی.....	۵۹

تفکیک محتوا به تناسب هر سن ۶۱

تربیت نیرو و باز کردن میدان کار ۶۱

فصل سوم ۶۳

فعالیت جمعی ۶۳

پیچیدگی مباحث تربیتی ۶۴

اهداف کار جمعی ۶۵

ورود به کار جمعی با رویکرد توحیدی ۶۵

مضرات کار جمعی بدون رویکرد توحیدی ۶۸

تمثیل کار جمعی با رویکرد توحیدی ۶۹

ابزار کار جمعی با رویکرد توحیدی ۷۲

تعریف نخبه ۷۲

جذب نخبه و نخبه‌پروری ۷۴

شیوه جذب ۷۴

مسائل مالی کار جمعی ۷۵

حق‌الزحمه مربی ۷۷

شیوه کار با نخبه ۷۸

اولویت‌بندی برنامه‌ها ۸۰

مبنای اردو؛ سیاحتی یا زیارتی؟ ۸۲

تربیت قشری یا تربیت عبودیتی ۸۳

فصل چهارم ۸۶

گفتمان توحیدی ۸۶

آسیب‌شناسی اخلاقی ۸۷

گفتمان‌سازی کار توحیدی ۸۸

منابع مورد نیاز مربی ۹۰

تمثیلی از نحوه شروع کار ۹۰

محسوس‌بودن مطالب مربی ۹۳

ثمرات شکوفایی فطرت در مربی ۹۴

سن مربی ۹۶

روح‌مدیریتی و فن‌مدیریتی ۹۶

گام اول در جذب ۹۸

ریزش‌های مسیر ۹۹

شاخص اصلی مربی ۱۰۱

فصل پنجم ۱۰۳

تربیت، تزکیه و عبودیت، هدف‌غایی تبلیغ ۱۰۳

تربیت به معنای تزکیه ۱۰۴

در دادن محتوا، ملاک فهم دانش‌آموز است ۱۰۴

منظور از رویکرد فطری و زبان فطرت ۱۰۴

هدف غایی تربیت نوجوان ۱۰۴

■ فهرست مطالب

معنای عبودیت	۱۰۵
تفاوت مفهوم اطاعت با مفهوم عبودیت	۱۰۶
هدف پروژه برای رسیدن به عبودیت حق	۱۰۷
تقوای عامه یا وظیفه محوری؛ هدف میانی	۱۰۷
رابطه میان تقویت تفکر با سایر گام‌های پروژه	۱۰۸
رابطه تربیت نفس و اصلاح اندیشه	۱۱۰
تقویت تفکر همراه همه گام‌ها	۱۱۱
در اصلاح اندیشه، فهم محسوس مد نظر است	۱۱۱
تفکر غیر صحیح و ماده تفکر	۱۱۱
فهم محسوس، ثمره اصلاح اندیشه است	۱۱۲
واقعیات و موضوعات تفکر	۱۱۲
گام بعدی، توجه به اهمیت عمل	۱۱۴
اجازه ارائه روش برای ترک محرمات	۱۱۶
جایگاه وظیفه محوری	۱۱۷
استقامت و روحیه جهادی	۱۱۷
فهم محسوس استقامت	۱۱۷
جنس یقظه	۱۱۸
میان مراحل مذکور با یکدیگر تفکیک وجود ندارد	۱۱۹
گام بعدی (پنجم) توجه به دستورالعمل‌ها	۱۲۰

■ فهرست مطالب

نحوه ارائه مطالب متناسب با جلسات	۱۲۲
مرحله ششم؛ ورود به دستورالعمل محاسبه عمر و مراقبه	۱۲۳
اهمیت سلامت جسم و اعصاب	۱۲۴
توبه	۱۲۴
اعتدال (پرهیز از افراط و تفریط)، توجه به استعداد، قبض و بسط	۱۲۵
ورود به متون دینی	۱۲۵

فصل ششم ۱۲۶

جایگاه مربی..... ۱۲۶

تفاوت کار دانش آموزی با برنامه تربیتی اساتید اخلاقی	۱۲۷
ویژگی های مربی	۱۲۹
سیر تربیتی تمام شدنی نیست	۱۳۰
ورود به متون دینی	۱۳۰
تعیین دستورالعمل ها همراه با بیان اهمیت هر کدام	۱۳۰
ورود به سیر مطالعاتی و آموزش نحوه مطالعه	۱۳۱
ویژگی های فطرت شکوفاشده نوجوان و چگونگی برخورد با این استعدادها	۱۳۲
اعتراف به گناه در جمع	۱۳۵
نحوه مدیریت مباحث جنسی	۱۳۵
جایگاه تشویق و تنبیه و اردو	۱۳۷
ویژگی های بازی	۱۳۷

■ فهرست مطالب

جایگاه تفریح در ترکیه نفس	۱۳۸
ویژگی های تشویق و تنبیه	۱۴۲
نحوه برخورد با دانش آموزان ناهماهنگ و شرور	۱۴۳
طمع به هدیه	۱۴۶
هدیه می تواند اردو باشد؟	۱۴۶
انس با دانش آموز	۱۴۷
حدود انس با دانش آموز	۱۴۹

فصل اول

چیستی و چرایی تبلیغ

تبلیغ، رسالت انبیا و اوصیا

مسئله تبلیغ مسئولیت‌سنگینی است. این رسالتی است که انبیا و اوصیا (علیهم‌السلام) آن را به دوش می‌کشیدند و ویژگی‌های خاص خودش را دارد. تبلیغی که در فرهنگ غرب هست مبانی فکری خودش را دارد. تبلیغی که در مسیر انبیا و اوصیا (علیهم‌السلام) بوده، مبانی فکری خودش را دارد.

ویژگی‌های تبلیغ در غرب

تبلیغی که در فرهنگ غرب می‌بینیم، غالباً همراه با عوام‌فریبی و مکر و حيله و ایجاد جذبه‌های محرک برای جذب مردم است که به دنبال آن کالاهای تولیدی خود را، اعم از فکری و اعتقادی و فرهنگی و هرگونه کالای مصرفی که این انسان به آن نیاز دارد، ارائه می‌کند.

یکی از شگردهای بسیار پیچیده و خطرناکی که در دنیا و در فضای تبلیغی وجود دارد، این است که رمز بُعد حیوانی انسان را کشف کرده‌اند. وقتی رمز این انسان یعنی رمز غرائز حیوانی انسان باز شد، به راحتی در او ورود می‌کنند؛ البته یک‌سری قواعد علمی است که در تمام علوم هست. با رمزش، ورود پیدا کرده‌اند و پشت سر آن کار را جلو می‌برند.

مثلاً فرض کنید رمز ملت‌هایی که رهبرهای قوی و لایقی ندارند پیدا می‌کنند که به راحتی می‌توانند بر آن‌ها استیلا پیدا کنند، روی آن رمز کار می‌کنند و بعد تماماً به آن ورود پیدا می‌کنند.

از نظر روانشناسی تحقیقات عمیقی به کار می‌برند و آن رمز غریزه حیوانی انسان را کشف می‌کنند، بعد به راحتی آن طرف دنیا نشسته و میلیاردها انسان دیگر را به سمت خودش می‌کشد. کاری می‌کند که انسان‌ها خودشان با دست خودشان استقبال کنند. بچه کفش ندارد بپوشد، اما هرطور شده می‌رود وام می‌گیرد، یک ماهواره بخرد که با همه وجود تسلیم

شود؛ چرا؟ چون روی آن غرائز حیوانی که رمز اصلی است کار شده است. او دیگر کار ندارد که در فلان روستا، در فلان ته دره، در فلان شهر، در فلان محله، مثلاً چند صد هزار نفر آدم هست؟ او فقط رمزش را می‌فرستد، خودشان بقیه کار را انجام می‌دهند. بنابراین این‌طور نیست که ما بگوییم مثلاً استکبار و شیاطین کارهای دیمی انجام می‌دهند، همین‌طوری، فله‌ای کار می‌کنند و فعال هستند و این همه کار پیش می‌برند؛ نه، این‌ها در باطل بودن‌شان بالأخره به راهنمایی شیطان و ابلیس، خیلی کارهای حساب‌شده و دقیق و علمی - علم به معنای اعم - انجام می‌دهند. ملاحظه می‌فرمایید که الآن چطور دنیا تسلیم تبلیغات آن‌ها است.

نباید در تبلیغ به دنبال دشمن حرکت کرد

گاهی این شیطان‌ها آن‌قدر در این شیطنت‌شان پیشرفت می‌کنند که ما را هم معطل می‌کنند، به ما می‌خندند. مثلاً الآن در فضاهای مجازی چه کار می‌کنند؟! یک یا دو یا ده یا صد شبهه می‌ریزند تا یک مرد بزرگواری، یک محقق، احساس مسئولیت کند و بنشیند به آن‌ها جواب بدهد. یک وقت می‌بینی که صبح تا شامش مشغول جواب‌دادن به ده شبهه است که در آن فضا مطرح شده است. اگر این‌طور پیش برود باید تمام زندگی‌اش را برای پاسخ به یک شبهه در فضای مجازی تعطیل کند. دوباره یک شبهه دیگر و شبهات جدید و جدیدتر، شبهه پایان ندارد! دروغ، مکر، حقه‌بازی، حيله و باطل پایان ندارد. مدل‌هایش را مُدام عوض می‌کند و ما را دائم دنبال خودش می‌کشد.

آن‌ها در یک جامعه، در دانشگاه، در مدرسه؛ حتی در بعضی از حوزه‌ها و مدارس، با آن شگردها و با آن سیستم‌های خاص خودشان، یک سری اندیشه‌های انحرافی به افراد تزریق می‌کنند و بعد ما را دنبال خودشان می‌کشند که ما برویم و آن مدرسه را اصلاح کنیم. یک سال، دو سال، ده سال نیرو بگذاریم، آخر هم ببینیم با آن شرایط بعد از آن همه فشار و وقت‌کشی و سختی و گذر از کانال‌ها، با چهار پنج نفر توانستیم کار کنیم. تازه اطلاعات و

استعدادهای آن‌ها هم آن‌قدر پاک بود که شاید در همان مسجد محله هم می‌شد با این‌ها کار کرد. اما مرتب ما را دنبال خودشان می‌کشند. کارش را کرده، نفوذش را کرده، رمز این غریزه حیوانی را باز کرده تا ما برویم آنجا و با یک بچه کوچک - که شب هرچه از ماهواره گرفته، صبح در همکلاسی‌هایش تزریق کرده، تبلیغش را کرده و همه کارهایش را انجام داده - کار کنیم. به این صورت ما را دنبال خودشان می‌کشند. آنگاه ما هم خوشحال هستیم که بعد از گذراندن هزار مرحله و گذر از هفت خان رستم، یک منطقه را پیدا کردیم و توانستیم آنجا هم با ده نفر کار کنیم. بعد هم از دور می‌نشینند و به ما می‌خندند.

تبلیغ یعنی چنین چیزی؟! واقعاً چقدر دل حضرت از این مسائل خون است؟

فطرت رمز وجود انسان

انسان یک رمزی دارد به نام فطرت که اگر این فطرت باز شود قدرتش فوق‌العاده قوی‌تر از غریزه حیوانی است. غریزه کجا، فطرت کجا؟!

اجازہ‌دادن خداوند به دشمن در استفاده از فطرت

اگر این رمز فطری وجود انسان دست دشمنان بیفتد به ملائکه الله نفوذ می‌کنند؛ آنگاه من چه کار می‌توانم بکنم؟! اما خدا با حکمتش این‌ها را متوقف کرده؛ شهاب‌های ملکوتی آن‌ها را می‌کوبند و نمی‌توانند به این فضا ورود پیدا کنند. اگر این‌ها ورود کنند؛ کما اینکه پدربزرگ‌شان (شیطان) ورود کرد، می‌روند و در بهشت از این استفاده می‌کنند. ببینید چه بلایی به سر حضرت آدم می‌آورد؟! در خود ملکوت چه ادا و اطواری می‌توانند در بیاورند!

روش انبیا؛ الگوی تبلیغ

تبلیغی که ما دنبال آن هستیم، تبلیغ به روش انبیا و اوصیا (علیهم‌السلام) است. روش تبلیغ انبیا و اوصیا چگونه و چه بوده است؟! جوهره‌اش چه بوده است؟! برکاتش چه بوده است؟!

ما تا برای دین باور فطری نکرده‌ایم، این روزگاران است. روز قیامت چه جواب خواهیم داد که ای بیچاره این همه انبیا و اوصیا و شهدا آمدند و با قرآن انسان را هدایت کردند و...؛ اما تو همه آن را آلت دست خودت کردی و برای امیال و دکان خودت تبلیغ کردی. اگر تبلیغ ما فقط به یک‌سری کارهایی که تکراری و کلیشه‌ای و شکل گرفته و قالبی است، منحصر شود، وضع همین می‌شود. دشمن دنبال این است که ما را بازی بدهد، مدام جلو برود و ما را دنبال خودش بکشد. باید آن سکوی پرتاب یعنی کشف رموز فطری این انسان برای خودمان باز شود. وقتی ما روی این رموز فطری انسان کار کردیم، همه آن انحرافات و خطرهای گوناگونی که وارد می‌کنند، به خودی خود خنثی می‌شود. اینکه دنبالش هستیم خب این یک مطلبی است. مثلاً فرض بفرمایید، ما به این توجه نداریم که اگر فطرت این انسان پاک شود و باز شود، خودش به تنهایی یک امت می‌شود، قدرت یک امت را پیدا می‌کند. او ظاهراً یک نفر است، اما نفری که فطرتش شکوفا شده، این یک امت خواهد شد. اگر ما در مدرسه‌ای ورود هم نکنیم، فقط دو نفر از دانش‌آموزان مستعد آنجا را بیاوریم و روی فطرت او کار کنیم، همین دو نفر کل آن مدرسه را می‌تواند به فضل الهی متحول کند؛ حتی روی استاد و مدیرش هم می‌تواند اثر بگذارد. شکوفایی فطرت او یک چیز دیگری است.

جوهره کار؛ تربیت نفس و بینش شکوفایی فطری

ما باید به فضل خدا بتوانیم در برنامه‌ها و جوهره کارمان در تربیت نفس، از بینش شکوفایی فطری بهره ببریم؛ اولاً خیلی جدی‌تر، این بهره را ببریم و ثانیاً در انسجام خودمان تحولی داشته باشیم.

این گروه‌های تبلیغی بعضاً کلیشه‌ای که ما هم یک گروه تبلیغ داریم و فلان؛ اگر این‌طور باشد، خب پر است، همه‌جا یک گروه هست! فعالیت‌های مختلف، بعد گزارش کار، بعد چند تومان از آنجا برای تقویت گروه‌مان و... پول بگیریم؛ این‌ها رموزی است. ما این فنون

تبلیغ را رد نمی‌کنیم. فنون تبلیغ محترم است. در هر امری فنون مربوط به آن باید رعایت شود. قوانین و فنون هر تشکیلاتی محترم است. کسی که برای تبلیغ می‌رود باید به فنون تبلیغ آشنا باشد؛ اما این اصل نیست. فرق اینجا است. یک وقت ما از خودمان بیگانه و بی‌خبر، بدون مراقبه و محاسبه و تزکیه نفس و بدون اینکه این نیت باطنی‌مان در عالم حقیقت خودمان و در عالم حقیقت، اتصالات حقیقی خودش را پیدا کند، نمی‌دانیم این نفس از آنجا اثر خواهد داشت، از آنجا این کلام اثر خواهد گذاشت، از آنجا این رفتار تربیت خواهد کرد، اینجا نور حقیقت از این نفس و رفتار و چهره و معاشرت این شخص جاری خواهد شد تا تمام وجودش را زیر و رو کند و فطرتش از درون همه این‌ها بیرون بکشد. خب اگر ما این اصل حقیقی را توجه نکنیم و فقط بچسبیم به یک‌سری کارهای ظاهری و اصل را بر فنون ظاهری بگیریم که در روش‌های تبلیغی روال است، نتیجه‌اش این می‌شود که قطعاً این شیاطین ما را بازی خواهند داد.

نبودن محدودیت مکانی در تبلیغ

به هر حال مسئله این نیست که ما این قدر زیر دست و پا بمانیم که حالا بگوییم ما را به مدرسه یا فلان‌جا راه می‌دهند یا نه؟! این نفوذ کلام عزیزان، نفوذ رفتار عزیزان، نفوذ الگوی عملی عزیزان، محتوای علمی عزیزان، قدرت روانشناسی عزیزان، این‌ها از راه دور هم اثر می‌گذارد. از پشت مدرسه و بیرون هم، آن قدر می‌تواند قدرت داشته باشد که خود بچه‌ها اصلاً همدیگر را می‌آورند و دیگر لازم نیست ما به مدرسه برویم. حالا این آقای مدیر بیاید دنبال شما که آقا دانش‌آموزان ما از تو حرف شنوی دارند تو بیا اینجا این‌طور بکن. این‌طور نیست که ما مدام محدود شویم برای جایی که اجازه بدهند یا نه! و بگوییم اگر نشد دیگر ما یک طرف مانده‌ایم؛ این‌طور نیست.

کیفیت رشد موضوعیت دارد، نه تعداد

آیا تعداد افراد مهم است یا کیفیت رشد افراد؟! آیا حتماً باید پانصد نفر بیایند یا اگر متوجه شدیم یک نفر استعداد فوق‌العاده دارد، انگار برای هزار نفر کلاس گذاشته‌ایم، روی فطرت آن یک نفر کار می‌کنیم؟ لذا کیفیت رشد فطری افراد موضوعیت دارد.

توجه عمیق به خود

تا انسان در فطرت خودش کار عمیق نکند، هنوز دین برای خودش از درون باز نشده است. اگر دین برای خودش باز شود، خدا از درون، روحش را شاد خواهد کرد. یکی از اساتید بزرگ اخلاق (رحمة‌الله‌علیه) که یک وقت توفیقی شد خدمت‌شان برسیم، در بیت مبارک‌شان دو نفر آقا بود. اصلاً به این توجه نداشت که برای این دو نفر دارد حدیث و دعا می‌خواند، در توجه خودش از دعا بود و چه کیفی می‌کرد. او خودش بهره‌اش را می‌برد. توجهش این بود که خودش بهره‌اش را ببرد، انگار اتاق پر پر است، یعنی توجه به بیرون نداشت، خودش بهره می‌برد.

تا اعتقادات توحیدی برای خودم از درون باز نشده و از آن لذت نمی‌برم و هنوز تمام توجه خودم به حقیقت خودم معطوف نیست؛ هر کاری انجام بدهم، ابزاری است، تحت تأثیر فعل و انفعالات بیرون هستم، نشاط و خمودی روحیه‌ام از بیرون تعیین می‌شود.

واقعاً انسان باید از این بزرگان که مبلغین حقیقی بودند و با تمام وجودشان تبلیغ می‌کردند یاد بگیرد.

فطرت چیست که اگر درست باز شود غوغا می‌کند؟! دو سه بار از جلوی مدرسه‌ای که بچه‌ها بیرون می‌آیند، از درون آن‌ها گذر کند، خیلی چیزها می‌گیرد. کافی است دو سه نفر نخبه، از یک مدرسه در جلسه ما بیایند و تحت تربیت ما قرار بگیرند، آن وقت خودشان همدیگر را جذب خواهند کرد و نمی‌خواهد با هزار ذلت برویم که آقایان اجازه بدهند یا ندهند.

وقتی فطرت باز شد؛ اعتقادات، آخرت، قرآن، دین و حقانیت این چیزی که به دیگران می‌خواهم بگویم، اگر برای خودم حل شد و کلاً توجهم را جمع کرد؛ آنگاه دیگر توجه به بیرون ندارم. بله، به بیرون توجه دارم، اما به حسب وظیفه رعایت جامعه و شرایط محیط و قوانین و فنون یک امر در جامعه که باید باشد، اما این‌ها دیگر اصل نیست و همه یک وظیفه است. اگر رعایت هم می‌کند، آنچنان لذت می‌برد که دائماً در حال خودش است، به هیچ چیز هم توجه ندارد. تا توجهش به خودش است، در کیف خودش است.

عدم محدودیت زمانی برای شکوفایی فطرت

در شکوفایی فطرت، زمان مطرح نیست که مثلاً بعد از یک سال، دو سال، ده سال یا... اتفاق بیفتد؛ بلکه هرکس به تناسب شکوفایی خودش رشد می‌کند و اثر رشد او به محیط هم جاری می‌شود.

همان که مصمم شود در رشد خودش کار کند، همان را که در کلاس بحث می‌کند، آن لحظه دارد روی خودش کار می‌کند و هم‌زمان اثر آن را از خدا می‌خواهد. خدا اثر خواهد گذاشت. آنجا حرف من نیست، صحبت من نیست، در آن لحظه هر مطلبی از من جاری می‌شود روی آن اثر می‌گذارد. در آن حال شاید فطرت من کامل باز نشده، اما هر مقدار که توجهم به خودم هست و این را به‌عنوان وظیفه عمل می‌کنم، همین مقدار، برکاتش را باز می‌کند. آن‌هایی هم که مستعدند، مطلب را دریافت می‌کنند.

نمونه‌ای از تبلیغ با زبان فطری

در دانشگاه آزاد یکی از شهرها که نماینده ولی فقیه آن شهر یک طرح ضیافت ده روزه گذاشته بود، یک مجموعه تیمی از طلبه‌ها برای کار تبلیغی به آن شهر رفته بودند؛ دانشگاه آزاد با آن وضع و اوضاعش که خیلی از دانشجویها و اساتیدش از یک روحانی و مسائل دیگر عقده دارند. چون این عزیزان از افراد تربیت‌شده فطری هستند، بعد از یکی دو روز یک جلسه گذاشتند تا ببینند نتیجه چه بوده و دانشگاه آزاد را با آن وضعیت ارزیابی کنند. شاید

هفت هشت نفر بودند که هرکدام خاطرات جالبی می‌گفتند. یکی از آن عزیزان نقل می‌کرد که اول که سر کلاس رفتیم، دیدیم همه مسخره می‌کنند و آدا و اطوار در می‌آورند و دنبال آن مدرکی بودند که طرح ضیافت می‌خواهد بدهد؛ اما ما طبق وظیفه بندگی خودمان عمل کردیم. مسائلی را با آن توجه و اتصال الهی و توجه و مراقبه به این بیچاره‌ها مطرح کردیم. در آن صحنه خودش را دارد می‌بیند. اواخر کلاس یواش‌یواش کلاس ساکت شد. دیگر همان که ادا در می‌آورد، داشت تیز گوش می‌داد، بعد از کلاس یکی دو نفر آمدند که چقدر متنبه شده بودند.

چقدر فرق دارد؟! انسانی که دنبال تربیت نفس نباشد درجا خشم می‌گیرد یا می‌شکند، اصلاً از خجالت عرق می‌ریزد، کلاس را رها می‌کند، اما چون آن توجه فطری را داشتند، می‌گوید این بیچاره‌ها، مریض‌ها. روحیه‌اش مثل طبعی شده که می‌خواهد مریضی را مداوا کند. فردایش بحث‌ها کمی ادامه پیدا کرد، بعضی‌ها آمده بودند و گریه می‌کردند که ما چه کار کنیم؟ ما در خواب بودیم، تو داری ما را بیدار می‌کنی. روز سوم بود. سه نفر از آن میکروب‌ها آمده بودند کلاس که کلاس را به هم بریزند، اما بقیه دانشجو‌ها مجال به من ندادند که این‌ها را خفه کنم، خود کلاس این جرثومه‌ها را خفه کردند. این‌ها دیدند این همان کلاس نیست، عوض شده است. معلوم بود آن سه نفر خیلی ویروس بودند، جلسه بعد به کلاس نیامدند. در ده روز از طریق تلفن و برنامه تربیتی یک انقلابی در وجود آن مجموعه به وجود آمد. در عرض یک جلسه، آخر ساعت نشده با عنایت و توجه خدا، یک کلاس آن‌طوری را به این روز و آگاهی و رشد رساند.

بنابراین عرض بنده همین است که وقتی فرد در آن لحظه تمام توجهش به خدای خودش و حال و هوای خودش است، تربیت فطری اتفاق می‌افتد و خدا اثرات خودش را می‌گذارد. آن کسی که خودش را دارد مدیریت می‌کند با آن مبلغی که می‌خواهد کلاس را اداره کند،

خیلی فرق دارد؛ یکی نیستند. چون خودش را مدیریت می‌کند، فطرت به تناسب زمان باز می‌شود.

ادبیات تبلیغ با مبانی تربیت فطری و معرفتی

عنایت دارید که هر علمی و صنعتی ادبیات و اصطلاحات خاص خودش را دارد که ما باید از آنجا وارد نتیجه‌گیری آن فضا شویم. خب روش تبلیغی با مبانی تربیت فطری و معرفتی به آن معنا هم، ادبیات و اصول و قواعد خاص خودش را دارد، این را باید توجه کرد.

در اینجا یکی از فرق‌های ذاتی و ماهوی که وجود دارد این است که شخص دائماً در تربیت خودش و توجه به خودش است، توجه به بندگی و وظیفه‌محوری‌اش دارد، اینکه چطور خدا را راضی کنم؟! چه کنم او راضی شود؟! این شخص چون قبل از آن کلاس و برنامه و ساعت تبلیغ، دائماً در این فضا است و مرتب در این حال است؛ بنابراین آنجا اثرش ظهور خواهد کرد. نه اینکه در غیر این فضا یک فرد غافلی است و حالا اینجا می‌آید می‌خواهد کاری کند. مطلب خیلی ظریف است. اینجا فوراً به شکل دوم؛ یعنی توجه به دیگری با قطع نظر از خودش می‌رود. می‌خواهد دیگری را هدایت کند، برای او مجلس بگیرد که چه بکند و با چه فنونی دیگران را جذب کند. در طول ایام در حال تربیت خودش نیست؛ اما وقتی می‌خواهد وارد شود با بسم الله و توجه وارد می‌شود؛ درحالی که همه به این دلیل است که دیگری را جذب کند، چون فکر می‌کند با این راه پیش برود اثر می‌گذارد. مطلب خیلی باریک است. چون توجه به خود برای اثر گذاشتن بر دیگران است؛ لذا دچار تناقض عجیب می‌شود. آن وقت می‌گوید این‌ها حرف است. درحالی که این قدر دستگاه خدا دقیق و لطیف و ظریف و حق و حقیقت است که کوچک‌ترین نوسانی که در ذهن‌مان بخواهیم ایجاد کنیم، به هم می‌ریزیم. اگر این‌طور باشیم، فریب‌پذیر است؛ می‌گوید فلانی همین را هم ابزار قرار داده‌ای و ته دلت این است که کلاس را مدیریت کنی. خب این خاصیتش سریع می‌آید. بنابراین در این فضاها باید حقیقتاً بفهمیم که این‌ها حقایق آخرتی و قبری و

مرگی و... هستند، من از این عالم با انقطاع کامل خواهم رفت، عزیزانم که هیچ، خود دست و وجودم هم خواهد رفت. حقیقتاً یک روز تجسم اعمالم وجود دارد. حقاً اگر یک‌بار اداره برق بگویند برق‌ها خواهد رفت، فوراً کاری می‌کنیم؛ چون می‌دانیم مطلب چیست. اما کل موجودیتم برای همیشه انقطاع کامل خواهد شد، فضا برای همیشه و بی‌نهایت چیز دیگری خواهد شد. اگر حق است، چرا این قدر غافل هستیم؟!

پس اگر من به‌طور حقیقی و دائمی در حال توجه باشم، طبعاً آنجا هم تا از خدا بخواهم هرچند هم در دلم کمی رفتار ابزاری باشد، خدا کمک می‌کند. البته مطالب در اینجا متفاوت است؛ اگر ما با خود مطالب علمی، نظری و فلسفی آشنا شویم، آن‌ها با یک رنگ و بوی فطری منتقل می‌شود. آن چیزی که اینجا خیلی جذاب است این است که ما با زبان افراد بحث می‌کنیم، اما با همان فنون یک هماهنگی خاصی پیدا می‌کند، فن تدریس هم باشد که جذاب‌تر است، اما همه در استخدام این فضای فکری و روحی است. اگر هم آن را نداشته باشیم کم نیاوریم، خداوند خودش خیلی عنایت می‌کند.

ما آن مطالب و مثال‌های مناسب و ترکیب مطالب را با زبان عقل‌فهمی او می‌توانیم مطرح کنیم. مثلاً رفتیم مثال نظم بزنیم، خب این برهان نظم، یک وجه کلامی و ذهنی خشک باشد فایده‌ای ندارد. اگر ما بیاوریم با آن توجه به خود و روح فطری بیان کنیم اثرات خاص خودش را دارد.

مثلاً یکی از عزیزان که در یکی از شهرها جلسات خیلی موفقی هم دارد، می‌گفت در جلسه‌ای وارد شدیم، حال عجیبی به من دست داد، اصلاً خودم از وضع خودم و عمرم نفرت پیدا کردم. شروع کردم به صحبت کردن با این حال که عمرمان چطور گذشت و پیش رو چه داریم؛ این حال، این قدر آن جلسه را منقلب کرد که یک‌دفعه ترسیدم که تو چه کار داری می‌کنی؟ تو مگر آیت الله بهجتی؟ علامه‌ای؟ امامی؟ این حرف‌ها حرف دهان تو نیست، داری این جمع را شعله می‌زنی. واقعاً یک فضای توجه به فطرت پیش آمد. بعد مطلب را

جمع‌وجور کردم و مدام به خدا پناه بردم که یکدفعه عجب نیاید. این فضا با همان شعله را خداوند به این صورت ایجاد کرد. اصلاً همان مطالب خشک و استدلالی را که عمرمان ضایع شد، ساده تکرار کرد که وقت‌مان تمام شده، واقعاً مرگ‌مان را چه خواهیم کرد؟ روزمره و تکراری، اما با چه حرارتی بیان می‌کرد.

پس گاهی بیان برهان نظم منهای این وضعی که می‌گوییم، خشک می‌شود؛ اما وقتی با آن شد، همان برهان نظم خشک و خسته‌کننده، چیز دیگری می‌شود. با صورت قبلی می‌گفت که نظم کهکشان‌ها این است و اتم این‌طور؛ همه این‌ها خشک بود، اما حالا آن حرارت فطری که می‌آید، انگار خاصیتی در آن هست که غیر آن قبلی است؛ لذا اثراتش را می‌گذارد. کمی از نظم زندگی‌اش بگویی به خودی خود منقلب می‌شود؛ راستی من کجا و بیابان و خاک کجا، سیب کجا و گیاه و گوسفند و مثلاً آن شیر و دریا کجا؛ خیلی ساده؛ راستی این‌ها چه ربطی به دست من دارد؟ آتش می‌زند. همین نظم است.

لذا اگر این جوهره باز شود، همه‌اش هست، اما با شرایط خاص خودش.

مسائل مالی

حق‌الزحمه در کار تبلیغ خیلی خوب است، اشکال ندارد. بالأخره سیستمی است که آن حق یک مبلغ است، حق یک گروه است، البته نه اینکه مبلغ منظورمان یک فرد. اگر بیت‌المال است، انفال از طرف خدا است. اصلاً حق واقعی برای همین‌ها است. یک عده افراد می‌خورند و ریخت‌وپاش می‌کنند و هرچه دل‌شان می‌خواهد به نام تبلیغ اسراف می‌کنند. خب این چرا حقش را نگیرد. برای اینکه حقش را بگیرد، یک مشتم ضوابط را باید رعایت کند اشکال ندارد، رعایت کند باید عکس و مستند جمع کند، اشکال ندارد. اینجا هیچ مانعی نیست؛ اما این‌ها به حسب وظیفه و ظاهر مطلب است، این‌ها اصل نیست. ما وابسته به این چیزها نیستیم، ما وابسته به چیزهای خیلی بالاتر از این حرف‌ها هستیم، اصلاً حیف است که

انسان رضای خدا را از دست بدهد، حیف است که کل عالم را به انسان بدهند؛ بلکه انسان بهشت هم برود، اما این را از دست بدهد.

جوهرهٔ تربیتی؛ لازمه تبلیغ

این‌ها اعتقادات حسی می‌خواهد؛ نه ذهنی و خیالی. اگر ذهنی باشد انسان دوام نمی‌آورد، یک مدت روی تعصبات دینی و احساساتی می‌رود و به یک نقطه می‌رسد که دوام نمی‌آورد، آنجا دیگر برمی‌گردد، خدای نکرده بدجور برمی‌گردد؛ با همه عقده‌ها و همه انحرافات که پیدا کرده است.

تبلیغ با معرفت

وقتی انسان با همه وجود و با معرفت جلو می‌رود، می‌بیند که این‌ها نیست. انسجام ما بر محوریت یک چیز خیلی نورانی‌تر از این‌ها است. نه اینکه روی کاغذ و بخشنامه فلان چیز است. آن‌ها هم نباشد، ما باز انسجام داریم. ارتباط و انسجام ما با هم روی یک عشق و حب الهی است و همه عاشق یک نقطه هستیم. براده‌هایی که در یک میدان مغناطیسی، همه را کشیده و جذب کرده است، در جلسات، اهداف یک چیز می‌شود. وقتی از جلسه بیرون می‌آییم همه در رفتارمان، گفتارمان، صحبت‌مان اثر یاد خدا را به هم منتقل می‌کنیم. نه اینکه وقتی از جلسه بیرون آمدیم، ای بسا خدای نکرده یک لحظه آقایی یک چیزی گفت با یک کدورت خاطر «نعوذ بالله». نه، اینجا همه به هم تقویت روحی می‌دهیم و همه برای هم ذکر هستیم. وقتی از جلسه بیرون آمدیم؛ انگار یک روح تازه گرفته‌ایم.

مدام گرد و غبار این دنیا، مشکلات خانوادگی، زندگی اجتماعی، محیط، فلان مسئله اقتصادی و... همه پدر آدم را در آورده است. اما تا در جلسه با هم می‌نشینیم، انگار یک آدم خسته و کوفته و به هم ریخته، آمده‌ایم که از یک باغ زنده پر نشاط دوباره یک روحیه قوی اخذ کنیم، همه غم و غصه‌هایی که داریم، در این جمع با یادآوری هم از بین می‌رود. وقتی از این جمع می‌رویم، با افزایش علمی، تجربی، راهبردی، راهکاری، خیلی چیزها به

دست می‌آوریم. اینجا و در جمع نورانی مؤمنین، رحمت خدا را احساس می‌کنیم. بالاخره خدا برای یک نفر از جمع مؤمنین هم که شده این رحمت را جاری کند، برای همه ما جاری می‌شود.

شرایط کار تشکیلاتی

ما باید در هر تشکیلاتی، روحیه تشکیلاتی داشته باشیم. این یک چیز خاصی است. روحیات فردی با تشکیلاتی هیچ قابل جمع نیست. ما شاید در شرایط فردی، شرایط خاص خودمان را داشته باشیم، اما در شرایط تشکیلاتی؛ یا اصلاً نباید در فضای جمع بیاییم، کسی ما را مجبور نکرده، کسی نمی‌گوید که چرا نیامدی، نیامدی زندانت می‌کنیم، آبرویت را می‌بریم. اصلاً چرا آمدیم، کسی که نیست. حالا که آمدی همین آمدن حداقل یک نوع پیمان اخلاقی ایجاد می‌کند، شرعی‌اش جای خودش.

وقتی من به جنابعالی بگویم من این پتو را به شما می‌دهم، کار تمام شد، دیگر قرار نیست که بنویسیم و امضا کنیم و سند و ثبت و...؛ البته شرع ما فرموده این کار را نکنید، اما چیزی روی حساب دنیایی خودمان است. نه اینکه چیزی از عهد و پیمان باشد که در آن برای ما ایجاد شود. در محضر خدایم، مسئولیت دارد، روی آن حساب می‌کنند، برنامه می‌ریزند، سرمایه می‌گذارند و اعتماد می‌کنند. حالا اگر قرار است پنج نفر باشد روی پنج نفر برنامه‌ریزی می‌شود، اگر هفت نفر شد، آن دو نفر عهد و پیمانی دارد، اگر کار نقصی داشت، شاید اینجا کسی کار نداشته باشد، اما روز قیامت از ما سؤال خواهد شد که یک، شما به عهدت عمل نکردی، دو، سبب بی‌نظمی در جمع شدی، سه، فلان آسیب را زدی و نتیجه آسیب هم بهمان شد. این‌ها را پاسخگو باید باشیم، بیخودی که نیست، حساب دارد.

وقتی ما به تشکیلات آمدیم، حداقلش رشد اخلاقی و عقلی ایجاب می‌کند که دیگر در اجرا و نظم و جدیت و همراهی آن جدی باشیم و آخر کار باید سنگ تمام بگذاریم. برای اینکه ورودمان ایجاب می‌کند، اگر وقت نداریم، حوصله نداریم، شرایط را نداریم و یا به هر دلیلی،

خیلی راحت می‌گوییم ببخشید من نمی‌توانم، شرایطم اجازه نمی‌دهد، اما وقتی که وارد شدیم، تعهدی ایجاد می‌کند.

کار هم برای حضرت است، فرقی ندارد که مثلاً من کار کنم، اما نام فلانی باشد. همه نام حضرت است. آن وقت می‌بینی فلان مسئول معاونت به ظاهر کار ندارد؛ درحالی که کار او خیلی سخت‌تر از دیگران است. کار ما مربوط به کار تشکیلات است، اما سنگینی کار همه روی دوش مسئول است. تقسیم کار می‌شود، به همه بخش‌ها و فردا پخش می‌شود، تمامی سنگینی بر مسئول اصلی است که در برابر قانون و مسئول رده بالا پاسخگو است، در برابر یک حادثه پاسخگو است، در برابر حیثیت حرکت جمع و افق‌سازی برای جمع پاسخگو است. خیلی از این مسائلی که تک‌تک آن‌ها، کلی برای انسان فشار روحی و اعصابی دارد، فشار فکری دارد، فرساینده است و خوردکننده است. ظاهراً مسئول است؛ درحالی که تک‌تک این امور که در آن مسئولیت کلان است تا برود جابه‌جا شود و آن مسئولیت ایفا شود کلی همراه با اضطراب و نگرانی است، با مشکلات است و ای بسا با تهمت و توهین و پرخاش و همه چیز همراه است تا یک مجموعه بتواند بچرخد. لذا تقسیم کار، یکی از ضرورت‌های هر تشکیلات است. چارت و بخش و وظایف باید مشخص شود، بعد هر جا که می‌توانیم کار کنیم، مسئولیتش را به طور جدی به عهده بگیریم.

این‌ها یک مسائل خیلی ضروری اول کار است. تا بین خودمان انسجام و تشکیلات و چارت را جمع نکنیم، هیچ وقت نخواهیم توانست وارد فضای عملیاتی شویم و اگر شدیم، با مشکلات و موانع روبه‌رو خواهیم شد. مشخص شدن چارت یک بحث مهمی است. اگر چارت مشخص شد، خود تشکیلات و دیگر کارها هم در جا نمی‌زند، کار مدام افق باز می‌کند، خود تشکیلات به حرکت می‌افتد، در بخش‌های مختلف، تولید فضا و بستر و نوآوری می‌شود و تازه شکوفایی از این به بعد شروع می‌شود؛ وگرنه دیمی و هیئت‌وار و بدون تشکیلات باشد شاید به مرور زمان عزیزان خسته و سرخورده هم شوند.

فصل دوم

ملاک‌ها، اصول، روش‌ها
و مراحل تربیت فطری نوجوان

گزارش و سؤالات

در فاز اول بحث تبلیغ دانش‌آموزی که قرار است تربیت‌محور باشد، خدمت اساتید بزرگوار بودیم. فاز دوم هم یک محتوا نیاز داشت و یک بحث اصول و روش‌ها که الآن به مبلغین می‌خواهیم بگوییم با دانش‌آموز که کار می‌کند؛ اولاً چه محتوایی ارائه کنند و ثانیاً با چه اصول و روشی وارد شوند، از کجا وارد شوند، چطوری عمل کنند، چه مدل‌هایی هست و به چه سبک‌هایی می‌شود کار کرد.

جزوه فطرت به عنوان محور قرار گرفت که از مباحث جزوه فطرت، یک محتوا برای دانش‌آموز در بیاید و اگر کم و کاستی‌هایی به نظر رسید به آن اضافه شود.

در بحث اصول و روش‌ها، آن چیزی که سیره عملی اساتید بزرگوار در برخورد با مسائل، هدف‌ها و نوع هدف‌گذاری و... بوده، محور قرار گرفت. اما تا اینجا همه این‌ها سؤال برانگیز شده؛ زیرا ما تا قبل از این، یک مجموعه مدون مشخص تحقیق‌شده را در این قصه نداشتیم؛ لذا بحث محتوا و بحث اصول و روش‌ها برای‌مان سؤال شده است.

خب در بحث محتوا که همان جزوه فطرت است، یکی از سؤالات جدی و اساسی این است که در بحث تربیت، ما خیلی مواقع شاهد هستیم اساتید بزرگوار یک ارتباط دوستانه و محبتی با شاگرد دارند، بعد هم یواش‌یواش یک سنخیتی پیدا کرده، محبتی ایجاد شده و از آن محبت، فرد برنامه گرفته و رشد کرده است؛ بحث فطرت می‌کند که دین فطری است، بهشت و جهنم خودت هستی یا صراط چطوری است. هیچ کدام از این بحث‌ها ارائه نشده است. به طرف گفته‌اند این کار را بکن، اثرش چه می‌شود. قدم به قدم هر جایی نیاز داشتیم برایش باز شود، خود استاد زحمت کشیده‌اند، توضیح داده‌اند یا کتابی خوانده بالا آمده است.

الآن ما می‌خواهیم سراغ دانش‌آموز برویم. آیا این مباحثی که اینجا هست، این‌ها باید گفته شود؟! ضرورت دارد یا نه؟! می‌شود به آن مدل هم عمل کرد؟! من مبلغ می‌توانم بروم در مدرسه و اصل را بر دوستی و محبت بگذارم، یک ارتباطی بگیرم، بعد آنجا یواش‌یواش طرف

که تشنه شد، احساس دغدغه که پیدا کرد، بگویم این برنامه را انجام بده، این کار را بکن، این‌طور بیا و...؛ در بحث محتوا، این سؤال به طور جدی مطرح است.

در بحث اصول و روش‌ها باز این مسئله هست که هدف کلان ما چه باید باشد؟! اهداف واسطه‌ای ما چه باید باشد؟! وقتی می‌خواهم به مبلغ بگویم برو سر کلاس یا برو شروع کن، اول چه چیز را باید در نظر بگیرد؟ دنبال چه باشد؟ گام دومش چه می‌شود؟ گام سومش چه می‌شود؟ گام چهارمش چه می‌شود؟ فرض بفرمایید در بیانات حضرت امام و حضرت آقا اصطلاحی به اسم تقوای عامه یا تقوای عمومی داریم که حضرت امام می‌فرمایند همان ظواهر غالبیه، همان انجام واجبات و ترک محرمات، مقیدشدن به ظاهر شرعی. می‌فرمایند اگر کسی در گام اول این را نداشته باشد، وارد مباحث سلوک و این‌ها نمی‌تواند بشود. اگر ما گفتیم قرار است کار تربیتی کنیم، سؤال اول این است که آیا همه باید سالک شوند؟ مطمئناً می‌گویند نه، همه که نمی‌توانند. همه ظرفیتش را ندارند. حالا که همه نه، پس به این سطح عمومی چه باید بدهیم؟ آن تقوای عمومی را باید داد. بعد از بین این‌ها، آن‌هایی که خوش‌استعداد بودند، شناسایی شوند و بالاتر بیایند. بعد آن‌ها که بالاتر آمدند، باز وارد سلوک می‌شوند که چیزی بالاتر از تقوای عمومی است، آن را انجام می‌دهند. کسی که عارف است، واصل است، مربی می‌شود. این ریل‌گذاری به چه شکل خواهد بود؟ الآن ما کج‌جا را در نظر بگیریم؟ الآن ما به طلبه‌مان بگوییم شما تقوای عمومی را مدنظر بگیر، کجایش را در نظر بگیریم؟ اگر فرضاً ما گفتیم تقوای عمومی پله اول است. در تقوای عمومی چیزی که بنده از بیانات حضرت امام فهم کردم این بود که اول طرف باید این بینش برایش باز شود، اول بفهمد که این دنیا و این سیستم و... برای ماندن نیست، باید یک کاری کرد، یک حالت یقظه‌ای حاصل شود. بعد از این، گذشته‌ای که مانع پیشرفتش می‌شود را جبران کند، بعد هم وارد انجام واجبات و ترک محرمات شود، عزم بر انجام واجبات و ترک محرمات داشته باشد. این درست است؟ حالا اگر این درست است و اصلاح اندیشه و بینش می‌شود؛ یک شرط و گام اول‌مان این است یا چیزهایی قبل از این هم داریم؟ اگر اصلاح بینش و اندیشه گام اول

است، آیا همین مباحثی که در جزوه فطرت گفتند همان اصلاح بینش برای تقوای عمومی است؟ یا مباحث جزوه فطرت برای سطح بالاتری است؟ این یک سطح پایین‌تر باید گفته شود؟

توجه به پیچیدگی و اهمیت راه و وجود مشکلات و موانع

مستحضر هستید که هم راه یک راه بسیار مهم و بسیار پیچیده و ظریفی است و هم دشمنان راه بسیار زرنک و مکار هستند و بلدند چطور در مخالفت‌ها، مشکلات پیچیده‌تری را پیش بیاورند. اگر انسان قرار باشد از این اتاق بیرون برود، شاید کمتر از یک‌ربع بتواند برسد، اما موانع زیاد است. یک وقت می‌بینی در قفل شده، سه ساعت باید بمانی تا کلید را پیدا کنی. یک وقت دیدی یک کار دیگری مثل بیماری و مشکلات مانع شد. یا اینکه می‌خواهی پنج دقیقه بعد به حرم برسی، اما در مقام عمل با مشکلاتی بر سر راه مواجه می‌شوی. طی مسیر با مشکلات، خودش یک بابی از این مسائل است و اینکه مشکلات نباشد، خیلی راحت مسیر می‌تواند به نتیجه برسد، یک مسئله دیگری است. بنابراین با توجه به اهمیت و پیچیدگی راه، جا دارد مباحث چکش‌کاری شود، نقد شود تا ان‌شاءالله در هر مرحله‌ای یک بخشی شسته‌رفته و قابل ارائه باشد. آن چیزی که موضوع بحث است؛ تربیت، چه تبلیغی باشد و چه آموزشی و چه مدیریت، باید بر اساس فطرت و بر اساس تزکیه نفس باشد. این اصل موضوع بحث است که چگونه ما می‌خواهیم به آن برسیم.

اسوه‌بودن مربی، معلم و مدیر از نظر اجمال و تفصیل

آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، این است که قبل از اینکه وارد محتوا و قواعد و فرمول‌های تربیتی، آموزشی یا مدیریتی شویم، قبل از همه این‌ها خود آن مربی، خود آن معلم، خود آن مدیر، سیره‌اش اسوه باشد که بتواند هم اجمالاً و هم تفصیلاً اسوه باشد. جالب است که در اسوه، هم اجمال وجود دارد و هم تفصیل. تا یک‌جا آنچه می‌خواهیم به مخاطب برسانیم او آن را انجام خواهد داد. یعنی ما زیباترین کلمات را هم بخواهیم داشته باشیم، زیباتر از کلام خود معصوم (علیه‌السلام) از حیث بلاغت، فصاحت، بیان، محتوا، فن که نیست. هر چه بخواهیم آنجا هست؛ درحالی که همین روایت شاید در ده‌ها جلد انوار آمده، اما مثلاً در مفاتیح حاج شیخ عباس قمی آمده که سریع می‌تواند در همه خانه‌ها برود و کارش را انجام

بدهد. آن مطلب جوهر کار است. یعنی سیستم آموزشی و تربیتی نظام اسلامی مثل غرب نیست؛ اگرچه غرب هم شرایط خودش را دارد.

مربی باید مهارت داشته باشد

بعد از مرحلهٔ اسوه‌بودن خود آن مربی و آن معلم و آن مدیر و...؛ مرحله دوم مهارت‌های خود آن مدیر یا مربی است. یک متن بسیار سنگین دست یک بزرگوار مثل آب خوردن است. این قدر مهارت‌های تربیتی و تدریسی او بالا است و آنجا آن قدر زیبا مطلب را باز می‌کند که حتی آن کسی که از این علم فرار می‌کرد، عاشق این علم می‌شود. عکسش هم هست. گاهی مثلاً یک متن خیلی ساده و شیرین و جذاب دست بزرگواری که مهارت ندارد می‌دهیم، آن شخص را به کلی و برای همیشه زده می‌کند، فراری می‌دهد. پس فعلاً نفس متن در مراحل بعدی است. متن به عنوان وحدت رویه مفید است که تمام فعالیت‌ها را قالب و چارچوب می‌دهد، در ریل می‌گذارد که همه این حرکت‌ها در این نقطه شهر و آن نقطه، در امروز و آن روز، همه بیاید در یک فضای حساب‌شده و منطقی قرار بگیرد که ورود و خروج افراد در این فضا یک مسیر روشن پیدا کند. قبل از آن‌ها این خیلی ضروری است. ما باید اول مربیان، مبلغان و معلمان فعال در این صحنه را بالا ببریم. به تعداد افرادی که در این فضا همکاری می‌کنند روی آن‌ها برنامه‌های آموزشی، توصیه‌های مناسب، مباحث لازم، انتقال تجربه در مهارت‌ها و در رویه‌ها را بدهیم که هرکدام یک نکته مفیدی دارد که با انتقال به هم یک فضای زیبایی ایجاد خواهد شد.

ضرورت توجه به نوع مخاطب

مطلب سوم این است که ما گاهی در مخاطب‌های مان با افراد عمومی مواجه می‌شویم، گاهی با افراد خاص مواجه می‌شویم. قطعاً این هم متفاوت خواهد بود. وقتی ما با افراد عمومی در یک دانشگاه مواجه می‌شویم که همه دانشجویان برای اولین بار آمده‌اند، ممکن است افراد خیلی توجیه هم در بین این‌ها باشند، اما فضا فضای عامی است. یا در مدرسه، دانش‌آموزان

هم از این قبیل، در آنجا شاید معلم هم آمده، معاون آمده، دانش‌آموز اول دبستان آمده، فضا فضای کاملاً عام و عمومی است. اینجا می‌طلبید مباحث‌مان را به حالت کشکولی‌طوری مطرح کنیم که هر کس غذای خودش را بگیرد. یا یک وقت افراد خاصی هستند. مثلاً یک مجموعه به‌عنوان کلاس آمده‌اند که در آن کلاس به‌طور منظم شرکت می‌کنند و در این کلاس می‌خواهند آموزش ببینند، تربیت شوند. پس این هم تأثیر خواهد داشت، ولو متن یک متن باشد. همان متن است. چون در فضای عامه آن مهارت‌های درسی، تدریسی و تبلیغی است، ما آنجا به اقتضای شرایط یک چیزی را اضافه می‌کنیم، یک چیزی ولو در متن نیست، یا یک چیزی را کم می‌کنیم. اصلاً برای یک مدت متن لازم نیست. البته محتوای متن دست‌مان هست. یعنی ما می‌خواهیم بالأخره در ابتدای مواجهه با مخاطبین، فطرت او را شکوفا کنیم، تلنگرهایی به او بزنیم، بیداری‌هایی ایجاد کنیم، این است. حالا هر بزرگواری با هر روشی می‌خواهد ورود پیدا کند تا خروجی این جلسه ملتزم به این نکته باشد.

محتوا باید مدون باشد

خب بعد از این مقدمات و توجه به این نکات، می‌آییم برای مدون کردن محتوا. بالأخره محتوا باید مدون باشد، یک دست باشد تا برنامه‌ها و سمت‌وسوی تمامی فعالیت‌ها به یک نکته معین برسد و ورودی و خروجی مسیر حرکتی تربیتی در تمام این‌ها قابل برنامه‌ریزی و پیش‌بینی برای آینده باشد. شما الآن بدانید ما بیست کلاس در این مدرسه داشتیم. خروجی بیست کلاس هرکدام دو نفر، پنج نفر، ده نفر افراد نخبه فوق‌العاده شده است. این‌ها معطل نمانده‌اند، سرگردان نمانده‌اند که مربی‌شان چه کار می‌کند؟ برای دو نفر می‌خواهد چه وقتی بگذارد؟ یک بزرگوار برای پنج نفر چقدر می‌خواهد وقت بگذارد؟ وقتی وحدت رویه منظم شد و هر کدام از افراد نخبه این کلاس‌ها جمع شوند، می‌شود یک کلاس از مجموع نخبگان، می‌شود کلاس قوی که وارد فضای بالاتر می‌شود و همین‌طور خروجی دارد تا یک

روزی برسد که خود این چهل نفر با آن جوهرهٔ تربیتی و تقوایی که در متون پیش‌بینی و طراحی شده است؛ هرکدام یک فرد قوی مؤثر در استعداد‌های متناسب خودش شود.

مرحله اول و ضروری، اصلاح اعتقادات است

آنچه قبل از هر چیز در متون لازم و مهم است، اصلاح اعتقادات است. تلنگرهایی می‌خواهد که این جوان عزیز چه از جهت اینکه دلخوش است که راه را درست می‌رود، درحالی که کاملاً تقلیدی و موروثی و از پدر و مادر و از محیط و فضا اعتقادات را گرفته و خیلی دلخوشی دارد و می‌رود، چه آن‌ها که پوشیده به شبهات عجیب و غریبی هستند به لحاظ اینکه اعتقادات آن‌ها روی اعتقادات فطری نیست؛ آگاه شوند که با فهم این عقاید، به خودی خود منتفی می‌شود. پس اینکه اصلاح اعتقادات با این روش تقریباً جامع انواع و اقسام افراد است و زیر پوشش این قرار می‌گیرد، در اصلاح اعتقادات نکاتی قابل توجه است.

بیان اعتقادات به زبان فطری

خب اول اینکه ما متوجه باشیم که اگر اعتقادات ما تقلیدی از پدر یا مادر است، قرآن آن را محکوم می‌کند. وقتی برهان مشرکین این است که ما آباء و اجدادمان را این‌طور یافتم، خب ما هم همان حرف را می‌گوییم، می‌گوییم ما آباء و اجدادمان را این‌طور یافتم، خودم نفهمیدم این است، براساس این برهان یافتم؛ می‌گوییم آباء و اجدادم. یا مثلاً مسئله همان است که در قرآن گفت با دست خودشان (نزدیک به این معانی) بت‌ها را درست می‌کنند، پرسید می‌شنوند؟ می‌دانند؟ قرآن دارد به صورت فطری بیان می‌کند. ما همین آیات را بیاوریم مطرح کنیم. از خودمان هیچ نگوئیم. قرآن اعتقاد به این نوع مبانی را رد می‌کند. اعتقادی که از آباء و اجدادمان یافتم، اعتقاد اینکه با دست خودم ساختم یعنی چه؟ اعتقادی که خاصیت ندارد. این سؤال قرآن است که از آن‌ها می‌پرسد.

اینکه شما می‌گویید من دعا کردم و جواب نگرفتم، الان برایم شبهه شده که چه می‌گفتید که خدا می‌شنود و قبول می‌کند؛ به این معنا است که خدای تو اثر ندارد، برو آن را پیدا کن،

چون خاصیت ندارد. ربطی به خدای قرآن ندارد که بگویی فلان نذر را کردم، فلان دعا را کردم، اما جواب نگرفتم. قرآن می‌گوید بله چرا جواب نگرفتی؟ از آن خدایی که ساختی چه جوابی می‌خواستی بگیری؟ یعنی این قبیل آیات را بیاوریم که مربوط به مشرکین است که این نوع اعتقادات هم نوعی شرک است. این قبیل آیات که فراوان است و خطاب به مشرکین شده را از قرآن جمع کنیم و بگوییم که اگر این مبانی برای داشتن یک عقیده باشد، این‌ها شرک هستند. آن‌ها بت را به‌عنوان اینکه خدا است، عبادت می‌کردند. خورشید برای‌شان خدا بود. بنابراین مشترکات قرآنی و اصول و مبانی را می‌آوریم و اثبات می‌کنیم که ما باید چه کار کنیم. ما باید بیایم آن خدایی که قرآن معرفی فرموده و ارتباط با رب به صورت فطری، دین و فطرت را باز کنیم. اهمیت فطرت باید باز شود که فطرت یعنی چه؟ این‌ها مواردی از تلنگر است که شما وارد می‌کنید. هم پاسخ خیلی شبهات است، هم تلنگر است که شخص دلخوشی دارد که راست می‌گوید، درست می‌گوید.

معارف در فضای فطری، اجمالاً و تفصیلاً قابل‌حس است

خب حالا با چه بیانی باز شود؟! معلوم است؛ در فضای دانشجویی یک بیان دارد، در فضای دانش‌آموزی یک بیان دارد، در فضای عام یک بیان دارد، الی آخر. این مربوط به ادبیات بیان است؛ وگرنه مبنای بحث خیلی واضح است؛ مبنای قرآنی، الی‌ماشاءالله روایات و فرمایشات بزرگان در کنارش بیاید. آنگاه وقتی بر او تلنگر ایجاد شد، سؤال ایجاد شد، یک تکانی خورد، بخواهد راه بیفتد، توجه پیدا کند، می‌گوید عَجَب، حالا من چه؟! آن وقت می‌آییم در مورد خدای فطری و اعتقادات فطری بحث می‌کنیم.

در بحث فطرت ما مدام واژه فطرت را نمی‌گوییم که خیلی هول‌شود و شوکه‌شود که فطرت چیست. برای اینکه باید نم‌نم وارد فضای فطرت شود، چون فضا رنگ عملیاتی دارد. مثلاً وقتی به این‌ها بحث آباء و اجداد، بحث بی‌خاصیت‌بودن ساخته‌های دست خودتان را

می‌گوییم، در زندگی عادی ملموس می‌شود. نمونه مثال هم دارند. خب این برای وقتی است که نم‌نم می‌خواهیم وارد شویم.

در بخش دوم، در این فضا یک جمله معترضه یا یک تبصره یا هر چه باز می‌کنیم؛ آن اینکه در فضای فطری، آن معارف چه در آخرت و چه در دنیا حسی می‌شود و قابل حس است. خب فرقس اینجا است. بعد اثبات می‌کنیم یعنی چه محسوس است؟ مسائل نظری مثلاً محسوس شود یعنی چه؟

غالباً مثال‌هایی که می‌زنیم در واقع اثبات مطالب با برهان ذهنی نیست؛ بلکه با مصادیق عینی است. می‌گوییم آقا چطور می‌شود انسان احساس کند که در دریا ماهی است و خودش با ماهی زندگی می‌کند؟ این محال است، در این عالم محال است؛ اما وقتی شما در عالم رؤیا یا عالم دیگر وارد می‌شوی، در خواب می‌بینی که این‌طور زندگی کردی، آن احساس هم در خودتان ادامه دارد؛ یک محال با آمدن در یک نظام دیگر برایت قابل حس می‌شود. لذا با مصادیق می‌گوییم. مصداق که آوردیم، مسئله حل می‌شود، محال بودن می‌رود. مصداق که آوردیم، ذهنش را باز می‌کنیم، از دنیای سه بعدی بیرونش می‌آوریم. هر مطلب را در یک مصداق عینی می‌آوریم. این‌ها مثال نیست؛ بلکه مصداق عینی است که اتفاق می‌افتد. شما در عالم رؤیا چقدر محال‌ها را مشاهده می‌کنی. وقتی مصادیق می‌آوریم، اثبات امکان وقوع مطلب، موضوع و واقعه است. لذا دلایل ما هم غالباً خود قرآن و روایات است، فرمایشات بزرگان است. حالا ما بیاییم قیاس درست کنیم، برهان درست کنیم، این‌ها خیلی نیاز نیست. وقتی فهمید قابل حس است، بعد آرام‌آرام به فضای فطرت وارد می‌شویم. کسی که سرطان گرفته، یک هفته بعد می‌خواهد بمیرد؛ مگر حس نمی‌کند؟ خب در این مسیر تربیتی همین کار را می‌کنند. آنجا جبراً آخرت را حس می‌کند، مرگ را حس می‌کند، اینجا روی تربیت، موانع کنار می‌رود، حس می‌کند. باز مصداق می‌آوریم، مصداق عینی می‌آوریم، آنچه برایش محال بود که چطور می‌شود را تطبیق می‌دهیم. فرق این دو تا این است. یعنی راه دارد باز

می‌شود. منظور ما از این راه یعنی چه؟ خب اینجا است که بعضی واژه‌ها مثل خود فطرت و آثاری از آن را می‌گوییم.

بعد می‌گوییم که دریافت حقایق خود فطرت با این سطح فکری محدود ما امکان ندارد. ما آثاری از او را دریافت می‌کنیم. آثار را باز می‌کنیم. آثارش را متوجه می‌شویم تا به حقیقتش برسیم. این را هم که می‌گوییم معارف را حس کنیم، اثبات شد قابل حس است. آن وقت می‌آییم در اصلاح فضای فطرتی که آثارش را می‌توانیم حس کنیم و در عمق راه باید برویم تا به آن برسیم.

این همان معنای علم اجمالی و تفصیلی است که باز مثال می‌زنیم. یک دانش‌آموز را در دبیرستان یا در راهنمایی یا در دبستان و ابتدایی فرض کنید. عاشق این است که پزشک شود و اجمالاً می‌فهمد که پزشکی یعنی چه؟ اجمالی می‌فهمد، برایش ثابت است، اما تفصیلاً امکان ندارد. یعنی همان علم اجمالی، او را به حرکت درمی‌آورد. در حرکت راه آرام‌آرام اینکه «پزشکی یعنی چه؟» برایش باز می‌شود؛ وگرنه برایش ممکن نیست مطلب باز شود؛ بنابراین باز مسائل اصولی مطرح می‌شود، بعد مصداق بیان می‌شود.

برای دانشجو، استاد دانشگاه بزرگوار یک مطلب علمی قوی هم کنارش می‌آوریم، برای دانش‌آموز عزیز یک مثال روان‌تر. یعنی اصول در چارچوبش می‌رود. این در مهارت تدریس مبلغ بزرگوار است که همین موضوع اصلی که نیاز اصلی در مسیر تربیت او است که در مقدمات باید بداند، آن باشد؛ یک سری مباحث علمی قوی، استدلال، آیات قوی و فرمایشات بزرگان کنار آن بیاورد و برای کسی که ضعیف است یک سری مثال‌های رقیق مطرح کند. گاهی بعضی مثال‌ها ای بسا برای سطوح بالا هم مفید باشد.

پس بحث به ترتیب سیر می‌آید. اصلاح اعتقادات، اما نه به روش کلامی، بلکه به روش خود راه که ویژگی خاص خودش را دارد و به صورت بازکردن فضای حسی این معارف است.

پس فطرت به معنای لغوی قابل دریافت نیست؛ کما اینکه برای بچه چهارم ابتدایی پزشک‌بودن قابل دریافت نیست؛ در عین حال امکان عدم دسترسی هم نیست؛ کما اینکه

اجمالاً یک بچه چهار، پنج ساله می‌فهمد می‌خواهد بیاید درس بخواند پزشک شود یعنی چه؟

پس ما آرام‌آرام بعضی مسائل که هم به او انگیزه می‌دهد، کنجکاو می‌کند، او را به حرکت درمی‌آورد و هم سنگینی فهم مطلب را اجمالاً و سربسته نگه می‌دارد، مطرح می‌کنیم تا شخص نگوید بالأخره بعد از این یک ساعت نفهمیدم فطرت چه شد، از این حرف‌ها سر در نیاوردم. خودمان قشنگ تفصیل را مشخص کردیم، گفتیم مطلب این است، سر درآوردید چه می‌خواهیم حس کنیم، چطور یک مریض حس می‌کند؛ همین‌طور خودمان هم داریم می‌گوییم باید در عمل برویم، بعد آنجا این مطلب باز شود.

اینکه می‌گوییم سربسته بگذار باشد، مدام نگو خیلی سنگین است، نمی‌توانیم؛ مسائل همان‌طور جلو می‌رود؛ جلسه در وقت موسعی است، مثلاً یک سال ادامه دارد، دو سال ادامه دارد، می‌توانیم یک مقدار بیشتر از این مطلب را باز کنیم. مثلاً اینکه چطور می‌شود ذهن انسان حسی باشد، خود این را یک کم بیشتر باز می‌کنیم. یعنی هر بخش را یک مقدار قشنگ جاف‌تر می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم در ماشین نشسته‌اید و با سرعت صد و بیست می‌روید، اما احساس حرکت نمی‌کنید، خوابیدید یا از حرکت جاده قشنگ می‌بینید با سرعت حرکت می‌کنید. مصادیقی می‌آوریم برای اینکه چطور فکر حسی باشد. در ذهن بماند چه می‌شود؟ خب الآن در ذهن قبول دارد، یقین دارد، آمپرهای نشان می‌دهد، می‌داند یک ساعت دیگر می‌رسد، همه را یقین دارد. اما اینکه در حال حرکت است، ذهنش یقین دارد، اما حس نمی‌کند. همین آقا را بردارند در باربند ماشین و پشت بامش بگذارند، ماشین هم برود، حالا چه؟ همه وجودش حس می‌کند. با آنچه در ماشین می‌دانست، یکی نیست. الآن با سرعت صد و بیست می‌رود، می‌فهمد یعنی چه. الآن یک جواب دارد که پاسخ بدهد به «یعنی چه». در ماشین که بود، یک جواب دیگر داشت. در ماشین بود جوابش ذهنی محض بود. در پشت ماشین حسی است، تمام است؛ لذا اینجا اثر دارد. می‌ترسد، از همه جهات خودش را محکم گرفته، نگران است، داد می‌کشد، سردش شده، باد می‌زند صورتش را داغان می‌کند.

همان ماشین است، همان سرعت، همان جاده است، در اینجا محسوس است، آنچه در ذهنش بود، حسی شد.

در اولی از این قبیل مثال‌ها به شکل‌های مختلف، فراوان می‌شود زد. بنابراین چون این مسئله مهم است که ذهنیات ما، معقولات ما، محفوظات فکری ما، محسوس ما شود، به لحاظ اهمیت جا دارد که ما یک جلسه در کلاس برایش باز کنیم، طوری که واقعاً مخاطبین ما مثل آن روز در فضایی که من می‌خواهم حس کنم، بروند که واقعاً مرگ یعنی چه. می‌خواهم توحید را، رب را، معارف را حس کنم. بحث عرفان و اصطلاحات پیچیده عرفانی و اشعار را کاری نداریم. ما داریم خودمانی و عامیانه، اما در عین حال با مصداق عینی صحبت می‌کنیم؛ بنابراین مسئله این است که خود موضوعات، هم قابل توضیح عمیق‌تر می‌تواند باشد و هم کلی می‌شود گذر کرد. یک وقت جلسه‌ای است که سه چهار ساعت است و ما فرصت نداریم، یک اردویی یک برنامه خاصی است، آنجا سرفصل‌ها را با مصداق‌های نمونه‌اش می‌گذرانیم؛ اما اگر وقت موسع است، هر کدام این‌ها را می‌توانیم ریز ریز با مصداق آیات و روایات مطرح کنیم.

پس از اینکه این مراحل می‌گذرد، آرام‌آرام توجه به راه پیدا می‌کنیم که یک هدف را شناختیم که ما داریم به این هدف می‌رویم. هدف ما این است. غرض از این جلسات این است. می‌خواهیم بالأخره اصلاح اعتقادی داشته باشیم از حیث اینکه از حالت ارثی و تقلیدی فلان و فلان به سمت معرفتی و واقع‌بینانه خودمان برسیم. می‌توانیم از (بخش اول) رساله به‌عنوان سند فقهی اتفاق نظر همه فقها که اعتقادات تقلیدپذیر نیست و انسان باید خودش برسد، استفاده کنیم. ما هم همان را می‌گوییم که انسان باید خودش برسد.

فرقش این است که وقتی برسد، اعتقادات عقلی از سطح برهانی به سطح عمیق‌تری می‌رسد که عمیق‌تر آن را قرآن می‌فرماید: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ»^۱. ما می‌خواهیم این آیه یک کم روشن شود «فِي نَفْسِكَ».

خب پس ما اول چه کار کردیم؟ تلنگرهایی زدیم، توجهاتی دادیم، بعد که آماده شد، وضع موجود که ریخت، برای او سؤالات ایجاد شد، نباید ما به این شبهه اعتنا کنیم که بگویند آقا شما چوپان را علاف کردی، سرگردان گذاشتی. این بیچاره را خیالاتی کردی، حیران و ویران کردی، جوابش را اول گفتی، گفتی چوپان در بیابان...، ما می‌خواهیم چوپان در بیابان، جامعه در معرض خیلی از مشکلات است.

خب ما این‌ها را از آیات و روایات می‌گوییم، حالا واقعاً یک چوپانی در قضیه‌ای بوده یا نبوده، چرا فوراً رفتید آنجا را گرفتید، چرا این‌ها را نگرفتید که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۲. این را نمی‌گیرید، این‌ها علم هستند، علم واقعی این‌ها هستند و ما از همین‌ها درس گرفتیم. چرا این را نگرفتیم، رفتی دنبال چوپان که علاف شدی و این حرف‌ها را بگویی این سرگردان می‌ماند؟ طبیعی است که باید بریزد. حضرت در بعثتش فرمود: «قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا». فرمود خود حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) در آنجا که به خورشید و ستاره و چه و چه نگاه می‌کند، برای این است که آن‌ها بریزند. بعد می‌فرماید: «فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»^۳. افول یعنی چه؟ یعنی آن‌هایی که من فکر می‌کنم باید بریزند. این‌ها امروز برای ما ضرورت دارد. باید اعتقادات ما بر اساس فطریات و محسوسات باشد تا بتوانیم در برابر آن ماهواره‌ها، آن جنایت‌های خطرناک شهوانی، فلان تهاجم فرهنگی، ایمان معرفتی دوام بیاوریم. الان کسی نمی‌تواند صحنه جامعه امروز ما که اوضاعش چطور است،

۱- سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

۲- «پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله): جست‌وجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است»: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲۴.

۳- سوره انعام، آیه ۷۶.

همان است را انکار کند که در اعتقادات، خیالی موروثی و این‌ها است. شما یک راهکار دیگر بفرمایید. اگر این‌ها نیست، یک راهی بفرمایید. همه چشم‌انتظار هستیم یک راهکار پیدا شود که با این تهاجم فرهنگی با این جنایت‌ها، با این سحر و جادوی ابلیسی و شیطان بزرگ چطور این سحرها را از بین ببریم. شما اژدهایی مثل اژدهای حضرت موسی بیاورید. اژدهای حضرت موسی حقیقت است، ساحران فهمیدند این واقعیت است، حقیقت است، این سحر نیست. می‌گوییم آقا ما باید این ذهنیات که سحر و جادوها را ایجاد کرده‌اند با عصای واقعیت از بین ببریم. توجه به واقعیات، توجه به حقایق، اعتقادات ما است که می‌تواند اژدهای واقعی برای بلعیدن سحر و جادوها و مقابله بر آن خطرات وارده با آن پیچیدگی‌های دشمن باشد و این می‌تواند استقامت داشته باشد. راه دیگری اگر هست بیاورید. چقدر امتحان کردید، اردوها بردید، در اردوها چه کارها کردید، فلان فلان، همین را می‌خواهیم بگوییم. پس این هم پاسخ این سؤال است که اگر بین این‌ها شبهاتی نسبت به این راه وارد شد، اشکال ندارد اگر وارد شوید و جواب‌هایی بتوانید بدهید.

بعد از مرحله معرفی و اهمیت و تلنگرها، حالا می‌خواهیم وارد شویم که از کجا شروع کنیم؟ چه کار کنیم؟ این یک بخشی از موضوع این محتوا می‌تواند باشد.

بخش دوم اینکه وقتی مخاطب آماده شد، حالا چه کار کنیم که نگوید ما را سرگردان کرد، آن‌ها را فهمیدیم. اولاً اینکه مطالب از باب این است که ما یک بیداری پیدا کنیم. این نیست که کلاً در یک ساعت خدای خیالی برود و خدای فطری کلاً جایگزین شود. این امر بسیار مشکل و کار سختی است. این از باب همان توجه و تنبه بود که راه بیفتیم. راه بیفتیم یعنی چه؟ یعنی بدانیم به کجا حرکت می‌کنیم. بدانیم می‌خواهیم چه کار کنیم. بدانیم هدف از این چیست. بدانیم می‌ارزد همه سختی‌های راه را تحمل کنیم. بدانیم چه بخواهیم چه نخواهیم جبراً در این عالم در سیر هستیم، باید اختیاری این مسیر برای‌مان باز شود. خلاصه بدانیم مسئله چیست و می‌خواهیم چه کار کنیم تا سختی راه برای‌مان آسان‌تر بشود. تا در

مسیر راه به لحاظ سختی به اصطلاح سست نشویم، از روی احساسات به این راه نیاییم، روی آگاهی انتخاب کنیم و از این سیاق مطالب.

این بخش از بحث که در واقع نقطه فاصل از این موضوع بحث به موضوع جدید شروع شود؛ در این توجه نتیجه‌گیری از این بحث است که چرا این مسائل را طرح کردیم تا این قوت و همت و اراده و نیاز جدی، نیاز حیاتی و مسائل دیگر برای مان باز شود، تا ان شاء الله تعالی در بخش بعدی مسیر که می‌خواهیم وارد شویم، با چنین روحیه و با چنین علاقه و همت و نیاز ان شاء الله وارد شویم.

انسان عاشق کمال است

خب حالا که وارد بخش بعدی این تدوین محتوا قرار می‌گیریم، حالا چه باید کرد؟ می‌رسیم به معنای جهاد و مجاهده، به معنای گناه، به معنای عشق انسان به کمال در فطرت خود با نیازهای حقیقی آن. این‌ها را باز باید با مثال‌های خیلی روان باز کرد. بهتر از آن این است که مصداقی باشد، مثال هم گاهی زده شود. مثلاً در این بخش وارد شویم و بگوییم آقا به کسی که چشمش مثلاً در فاصله بیست متر یک مورچه را می‌بیند، بگوییم که می‌خواهیم چشمش را تقویت کنیم که در صد متر مورچه را ببیند. اگر بگوید نه چنین حرفی را زن، من چنین چیزی را نمی‌خواهم؛ چه می‌گویی؟ «بسم الله» اگر کسی در عالم پیدا کردی بگوید نمی‌خواهم! یک نفر پیدا کن از هر زبان و نژادی. درحالی که برعکس، فوراً می‌گوید دست شما درد نکند، کجا بود؟ کی می‌خواهی؟ چطور می‌خواهی؟ من عاشق چنین چیزی هستم. می‌گوییم بالاتر از آن هم هست؛ شما هزار می‌بینید، کیفیت نگاه‌تان خیلی جالب خواهد شد، آن را می‌بینید، چیزها می‌فهمید. عجب، نگاه من از این هم کامل‌تر و جالب‌تر شد. مدام بالا می‌برد. آیا کسی هست که این را دوست نداشته باشد؟! کسی که در دو هزار متری ببیند، مدام بالا ببریم. کسی هست بگوید من نمی‌خواهم؟ شنوایی هم همین‌طور، چشایی هم همین‌طور، بویایی او هم همین‌طور و الی آخر.

پس تمام وجود انسان فریاد می‌زند، این همه پیشرفت‌های علمی دارد حقیقت انسان را فریاد می‌زند، دوچرخه شده موتور، موتور شده ماشین، ماشین شده رده فلان، آن شد هواپیما، سفینه، مدام دارد جدیدتر می‌شود، تشنه‌تر هم می‌شود. یک بخاری ساده اتاق شما که اول زغال می‌ریختیم، بعد یک رده بالاتر رفت، بعد بالاتر و بالاتر. تمام اختراعات و اکتشافات این انسان با زندگی در غار، حالا این شده است. انسان عاشق کمال است. با مصادیق عینی، مطلب این است.

ما در این قضیه می‌آییم می‌گوییم آن علومی که انسان دارد، زندگی‌ای که دارد، این را می‌خواهد در مسیر کمال خودش گسترش بدهد. اینجا هم می‌تواند یک مقدار دقیق‌تر شود، علمی‌تر یا می‌توانیم بگذریم. این‌ها را هر طور صلاح می‌دانید؛ یکی دو جلسه درباره کمال بحث کنیم جا دارد، هم می‌شود گذر کرد.

خب در بحث کمال، اگر واژه وجود و عدم که یک مقدار واژه ترسناکی است، خیلی فلسفی شد، خود مصادیق را می‌گوییم؛ کمال، کمال و نقص. انسان وقتی به کمال می‌رسد از نقص وحشت می‌کند. تا زمانی که مزه کمال را نفهمیده، به نقص دلخوشی دارد، دلگرم است؛ آن هم مصادیقش. خب در این مسئله ما می‌خواهیم در این راه قرار بگیریم و می‌خواهیم این اعتقادات، آخرت، توحید، این معارف حسی باشد، یعنی می‌خواهیم مدام ما را به سمت کمال بکشاند. در کمال است که آن‌ها محسوس ما خواهد شد. یک رابطه خاصی با هم دارند. هر چه ما از این‌ها محروم هستیم و ناآگاه هستیم، در نقص زندگی می‌کنیم. ما از نقص فرار می‌کنیم اگر متوجه باشیم در نقص هستیم، به شدت فرار می‌کنیم. کودک در گهواره، اگر بفهمد که دچار نقص وحشتناکی است، داد می‌کشد. کما اینکه یک کم دست و پا باز می‌کند، به زور در خانه او را نگه می‌دارند، می‌خواهد بیرون برود. تا کوچک بود راحت گرفته بود خوابیده بود. یک کم که فهمید مسیر کمال یعنی چه، عاشقانه، بی‌تابانه می‌رود. اگر بی‌خیال است، چون نقص خودش را متوجه نیست. وقتی این نمونه‌ها برایش باز شود، این‌ها مقدمه‌ای برای شناخت گناه می‌شود.

شناخت حقیقت گناه، پایه و اساس مسیر تربیتی

در بحث گناه جا دارد یکی دو جلسه مطلب به طور کامل باز شود. گناه پایه آن مباحث و به اصطلاح پایه مسیر تربیتی است. گناه را در یک جلسه، دو جلسه با زبان‌ها و عبارت‌های گوناگون توجه بدهیم که آن مفهوم گناهی که شما داشتید، به دلیل آن خدای خیالی بود. چرا که تو خیال می‌کردی، تو معنای گناه را این‌طور می‌دانستی که یک خدا در آسمان است، یک پیامبر در زمین است، یک پرنده بین این دو تا است، رفت و آمد دارد، بال می‌زند، می‌برد، می‌آورد؛ من هم می‌گویم که اگر حرف او را گوش نکنم از من خشمگین می‌شود، حرف او را گوش کنم خوشش می‌آید و یک چنین تصویر عجیب و غریبی از گناه داریم پیدا می‌کنیم. اینجا باید گناه به شکل‌های مختلف باز شود، حل‌جی شود.

همین‌طور مصادیق عینی آن را در راستای کمال بیاوریم. مثلاً آقا شما الان چشمت هزار متر را می‌بیند، اگر ضعیف شد، ضعیف شد و ده متر را به زور دید، چقدر وحشت شما را برمی‌دارد، این چیست؟ می‌گویید چه عواملی باعث شد که بینایی من از کمال به نقص برسد؟ وحشت تو در واقع برای آن عوامل نیست، برای این نقص است که داری فرود می‌آیی. مثلاً وقتی بگویند فلان غذا را بخوری مثلاً گلودرد می‌گیری، شما از این غذا نمی‌ترسید، از این گلودرد می‌ترسید؛ وگرنه اگر این غذا گلودرد نمی‌آورد، باز هم از غذا می‌ترسیدید؟ هیچ‌وقت. پس در واقع اینکه از غذا می‌ترسی، از علت آن نمی‌ترسی، از اینکه درد می‌گیری می‌ترسی. آیا از درد می‌ترسی؟ تعریف درد یعنی چه؟ درد یعنی اینکه شما آن صحت و آرامش گلویی که داشتید که در مسیر خودش کمال بود، آن از دست می‌رود و به سمت نقص فرود می‌آیی. این حس نقص تو، همان درد است.

پس درد یک چیز خیالی نیست. نقص یک چیز خیالی نیست. کمال یک چیز خیالی نیست. شما بنشینید و بگویید که کمال یک بحث فلسفی است. مثلاً جلوی کولر نشستیم و آب هویج جلوی خودمون گذاشتیم و به صندلی لم دادیم و بحث از کمال و نقص فلسفی می‌کنیم؛ نه، ما می‌گوییم دردی که احساس می‌کنی، تعریفش چیست؛ یعنی حس نقص.

نقص را حس می‌کنید؛ منتها وقتی بحث نقص و کمال می‌آید، فوراً به ذهنت یک دماسنجی می‌آید که یک خط بالا یا یک خط پایین رفت؛ درحالی‌که خود همین کمال است. وقتی شما آب و غذا می‌خورید و از گلویت رد می‌شد، لذت هم می‌بردی؛ در واقع از کمال گلویت لذت می‌بردی. حالا که درد می‌گیرد، نقص آن را حس می‌کنی که آنجا این حس تو می‌شود آن درد.

وقتی چشم‌ت صد متر می‌دید، از آنچه لذت می‌بردی، لذت کمال بود. اگر صد متر، هزار متر می‌شد، درجه کمال بیشتر، لذت آن حس بیشتر بود. چه بفرمایید کمال مرتبه بالا را حس می‌کنید، چه بفرمایید لذت می‌برید. این دو تا واژه نیست. در زبان بیان، دو نوع بیان می‌شود، این عبارت اخراجی همدیگر است. وقتی این نگاه صد متری تو آمد یک متری، چه بفرمایید درد احساس می‌کنید، چه بفرمایید نقص را حس می‌کنید. ما دائماً در زندگی مان به کمال و نقص، حساسیت جدی داریم. حساسیت جدی کل زندگی ما، در فرار از نقص است، در عشق به کمال است.

خب فلان گل معطر است، آن گل ساختارش کامل شده، وقتی سیستم خلقتش کامل شده، عطر نمود کمال او است، لذا شما وقتی بو می‌کنید، در واقع از کمال لذت می‌برید. یک وقت هم هست که بوی گند می‌دهد، آن علامت نقص او است، نمود نقص او است، و شما حس نقص می‌کنید، اسمش را می‌گذارید درد.

جا دارد یک مقدار بحث گناه ملموس‌تر شود، از فضای ذهنی بیرون بیاید؛ بنابراین یک بچه که نادانی می‌کند، آب جوش را برمی‌دارد، از برآقی سماور خوشش می‌آید، می‌زند آب جوش را چپه می‌کند، این علیه خودش کمالی را به نقص می‌برد. عضلات خوب و قوی و فلان را که می‌رفت مثل قهرمان جهانی شود، فلج می‌کند و یک‌طرفی و به هم چسبیده می‌شود. این نقص، علیه خودش یا بفرمایید به نقص خودش کاری کرد. این پسر بچه را مراقبت می‌کنند، خداوند به دلیل اهمیت انسان، مادر و پدر را آورده مراقبش باشند که علیه خودش کاری نکند. یا بفرمایید این خودش را به سمت نقص یا عدم وجود نبرد. پس بدیهی

است، همان مادری که مراقب او بود، از سن بلوغ به بعد چه کسی مراقب او است؟ آن کسی که به‌عنوان مادر بود، خود هیکل مادر که نبود، آن قوه عقل مادر بود. رحمت و مهربانی و مراقبت و مسئولیت، همه مال قوه عقل مادر بود که عاطفه هم به نوعی به فرمان همه این‌ها بود. همان عقل مادر حالا به خودت رسید، در سن تکلیف خودت شدی، حالا باز همان هستی، علیه خودت می‌خواهی اقدام کنی. اگر بهداشت غذایی را رعایت نکنی، مدام پایین می‌آیی، بهداشت فلان را رعایت نکنی پایین می‌آیی؛ مدام نقص، نقص اندر نقص. اگر بهداشت را رعایت می‌کنی، مدام سلامتی، مدام کمال، فلان مسئله را مراقبت نمی‌کنی، مدام نقص.

در اینجا احادیث خیلی جالبی است. یک گناه باعث می‌شود، خدا عقلش را از او برمی‌دارد^۱. روایت خیلی تکان‌دهنده است. هر گناهی کرده، خدا از او عقلی را تا ابد جدا می‌کند. این نقص می‌آید، روایت صریح است. «فارقة» یک عبارتی است در روایت که مربوط به جدایی عقل از فرد گناهکار است. این حرکت به سمت نقص است. پس ما هرچه گناه می‌کنیم، علیه خودمان کار می‌کنیم، مدام در خودمان نقص ایجاد می‌کنیم. با این توصیف معنای گناه چقدر معنای ملموسی شد، معنای محسوسی شد. همین‌طور این‌ها باز شود، آیات و روایات، مصادیق و علم کنارش بیاید.

بعد آرام‌آرام به مسائل بعدی وارد می‌شویم که بحث‌ها از این به بعد روان شود. حالا مسئله مراقبه محاسبه برایش باز می‌شود، اهمیتش باز می‌شود، برکات آثارش باز می‌شود، آثار کمال این اطاعت باز می‌شود و آثار نقص این گناهان. اعضای ظاهری را از گناه پاک می‌کنیم که رشد کنیم و سپس از گناهان خیالی پاک شود. چه اتفاق می‌افتد. در همه این‌ها ما زندگی می‌کنیم. جدای از زندگی نیستیم. تقریباً این مقدار مربوط می‌شود به مباحثی که همیشه از

۱- رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): «مَنْ قَارَفَ ذَنْبًا فَارَقَهُ عَقْلٌ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ أَبَدًا»: المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۶۰.

خود آن‌ها سؤال می‌کنیم. این روش قرآن بوده است. روش قرآن همین است. پرس از این‌ها، پرس از این‌ها «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ»^۱، به خدا جواب می‌دهند. از خودشان می‌پرسید، آیا این‌طور نیست، خودت را چک کن جواب خودت را بده. یعنی ما در این روش داریم چه کار می‌کنیم؟ در روش‌های تربیت فطری، مسئله را طوری ملموس، مصداقی، عینی و حسی در حد او باز می‌کنیم، بعد از خودش می‌پرسیم می‌گوییم خودت جواب بده. خودت ببین مطلب چیست، خودت فکرت را تمرکز بده ببین به چه نتیجه‌ای می‌رسی؟

اهمیت درک فضای تربیت انسان بر اساس حرکت توحیدی جامعه

اهمیت و ضرورت این حرکت برای این است که در طول تاریخ، از اول زندگی حضرت آدم سخت‌ترین فشارهای تاریخ جهل و حکومت جور و سلاطین و طواغیت وجود داشت، با آن فشارهایی که حتی کلام نور هم که از سوی خدا و از طریق پیامبر خدا می‌رسید جرم محسوب می‌شد و بنده صالح خدا برای این جرم سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل می‌کرد. انسان کمی فکر می‌کند سنگینی فشار تاریکی و ظلم در تاریخ واقعاً طبق فرمایش زیارت عاشورا این مصیبت بر آسمان‌ها و زمین سنگینی می‌کند. حال در این فضا یکدفعه این انقلاب واقع می‌شود که یک انفجار نوری، چنین شرایطی و چنین آزادی‌ای را فراهم می‌کند.

شما تصور کنید کسی در یک اتاق تنگ، تاریک و متعفن، تشنه و گرسنه و...، یکدفعه او را به یک هوای لطیف و آرام ببرند، چه احساسی به او دست می‌دهد؟! انسان که تاریخ را بررسی می‌کند که چه بود و یکدفعه این فشار برداشته شد و بعد فضای باز و آزادی ایجاد شد، می‌بیند الآن که این فشارها برداشته شده، اینجا دقیقه دقیقه زمان، یک فرصت استثنایی است که بتواند در حق اولیه انسان‌ها که توحید است شروع به حرکت کند؛ بنابراین حرکت توحیدی یک وظیفه و اصلی است که در رأس تمام امور است. اگر بخواهد مدیریت‌ها را در

جامعه اصلاح کند و حرکت علمی جهت پیدا کند، باید توحید باز شود و تربیت انسان بر این اساس باشد؛ لذا از لحاظ عقلی هم ثابت است که ضرورت حرکت روشن است و جهت‌دهی حرکات به آن سمت است.

مراقبه و محاسبه هم باید با مثال حسی شود

اولین قدم در توحید به تناسب حال، خود بیداری است و بعد از این بیداری این معارف باید محسوس شود. این مطلب یک ضرورت است و برای خیلی‌ها باورکردنی نیست، احساس وحشت می‌کنند. اثبات این مطلب نیاز مهمی است که اگر انجام گرفت خیلی از مسائل بعدی باز خواهد شد. تا برسد به اینکه چه بخواهیم و چه نخواهیم در این مسیر هستیم. بحث گناه و تکامل و نقص باید به زبان مثالی باز شود. در این روش، بیشتر بیان مصادیق و مثال‌هایی است که مسیر را ملموس و محسوس کند.

بعد از بیان گناه با آن ظرافت‌ها و توضیحات و اهمیت خاص خودش، نوبت به معنای مراقبه و محاسبه می‌رسد. بعد از تبیین اینکه باید چه کار کرد و معنای گناه باز شد و عشق ذاتی انسان به کمال باز شد، آن وقت متوجه عشق ذاتی انسان به کمال و فرار او از نقص می‌توان شد. آنجا است که مراقبه معنا پیدا خواهد کرد. به خودی خود مستعد برای مراقبه است. مراقبه و محاسبه اینجا باید به صورت حسی باز شود. این بحث‌ها بیشتر جنبه تجربه حسی دارد. مثلاً گفته می‌شود آقا شما در یک ساختمان می‌روید و می‌آید که برق‌ها می‌رود، به خودی خود در تو یک حالتی پیش می‌آید. به خودی خود در تو یک حالتی پیدا می‌شود. به خودی خود می‌ترسی که پایت بلغزد و آب جوش روی تو بریزد. زمانی که این خطر را احساس می‌کنی و می‌فهمی که اگر اتفاقی بیفتد باعث نقص تو می‌شود، از نقص فرار می‌کنی، از نقص خوف داری، اما اینجا به صورت از پله افتادن است. به جای اینکه ده ورق درباره مراقبه با او صحبت کنیم، می‌بریم برای وضع حالی خود مخاطب.

این‌ها اگر تطبیق کرد همان است و چیز جدیدی نیست. این‌طور نیست که تو یک‌طرف و دین هم یک‌طرف، حالا می‌خواهند که چیزی تازه به شما بدهند و بگویند که ما به دین تعصب داریم و شخصی ما است و تو هم بیا مرید ما باش. این‌طور نیست. درواقع این زندگی خود ما است. این‌طور نیست که تو از نقص نمی‌ترسی. همان را داریم عمیق‌تر توجه می‌کنیم. قبلاً یک بچه سه چهار ماهه بودیم، خود را از پله می‌انداختیم، نمی‌فهمیدیم، الآن رشد کردیم، همین یک مقدار که رشد کردیم، الآن می‌فهمیم. یک مقدار می‌خواهیم با آیات و روایات رشد کنیم که این دروغ که می‌گویی یک خطر بزرگی است، تأثیر زیادی دارد، این نماز یک اثر زیادی در کمال تو دارد؛ همان را به صورت فطری و ملموس و محسوس می‌آوریم. اینجا معنای مراقبه به صورت فطری باز می‌شود.

محاسبه گناهان جهت محسوس شدن مفهوم مراقبه

محاسبه را به دلیل اهمیت مطلب مطرح می‌کنیم. می‌گوییم برای اینکه مسئله روان‌تر شود، اشتباهاتی که کردیم باید اصلاح شود. در اشتباهات هم کاری نداریم که بگوییم گناهی که کردی توبه کن، کار نداریم که خدا و آخرت و دین و...؛ کاری نداریم. شما عقل را که قبول داری، بنشین بگو این را که عقلم قبول نمی‌کند، این کارها را که کردم، نباید می‌کردم. عقل می‌گوید که این کارها را نباید می‌کردم. همین مقدار که راه افتادی، خواهی دید که راهی که باید دنبال کنی به خودی خود باز می‌شود. همین که جدی گرفتی که اشتباهاتم را جبران کنم به خودی خود خواهی دید که در تو عشقی ایجاد می‌شود که آنچه دین گفته را اصلاح می‌کنی و کاملاً به صورت ملموس وضع موجود خود را جلو می‌بری. مراقبه و بعد اصلاح و...

ضرورت سلامت جسم و ارتباط آن با مسائل معنوی

جایگاه سلامت جسم و اعصاب هم خیلی مهم است. این‌ها جدا از هم نیستند، رابطه مستقیم دارند. اینکه شما این‌طور تنفس می‌کنی، به این دلیل است که یک اکسیژن و یک شش

هست و یک تنفسی است که یک احساس خاصی از نتیجه این دو تا است. این‌ها در فضای مادی است، اما نتیجه از حیث مادی نیست، ما به دنبال همان هستیم؛ زیرا اگر اکسیژن هم نبود و چیزی دیگر بود و همان حس را می‌داد، دنبال آن بودیم.

در نهایت دنبال آن حس هستی که الآن بعد از آن مراحل دنبال آن می‌روی. غذایی که می‌خوری دنبال آن حس هستی. قرار بود که غذا نباشد و شکل دیگری باشد، باز دنبال آن می‌رفتی. پس مسائل جسمی ما به مسائل معنوی ربط دارد و در مجموع، جسم و روح حسی ظهور خواهد کرد که با بدن مریض و... آن حس ظهور نمی‌کند.

این مسئله‌ای است که در اهمیت جسم و اعصاب مطرح است و همین‌جا به فضل الهی یک بخش از مباحث را جمع‌بندی می‌کنیم. هر کدام از این‌ها هم آیات و روایات و فرمایشات بزرگان دارد که به آن ضمیمه می‌شود. یک دور پایه اولیه به عنوان مقدمات مسیر جمع‌بندی می‌شود.

نقش تفکر برای ایجاد لطافت و نورانیت

مرحله بعد که دوباره از نو شروع می‌شود نقش تفکر است که فکر مخاطبین را به حرکت درمی‌آوریم تا فکر مخاطب با بیان مطالبی از تفکر و تعقل و طرز به کار رفتن آن‌ها که در او حساسیت ایجاد می‌کند، حساس شود. گفته شود که اگر این را خوب انجام بدهی، فکر تو یک لطافت و نورانیت و اثرات جدی‌تری پیدا می‌کند، الآن هر چقدر بخواهی فکر کنی می‌گویی نمی‌توانم. مثل پارچه‌ای که گلی و خشک شده است، می‌خواهی جمع کنی، جمع نمی‌شود. وقتی گل‌ها را ریختی و شستی، راحت در کف دست مشت می‌شود. قبلاً انگیزه برای این کار نداشت، اشتباهات نگذاشته بود. مطالب بعدی را که جمع‌بندی می‌کنیم، فکرش عمق پیدا می‌کند. خیلی چیزها که به آن بی‌اعتنا بود، برایش باز می‌شود. مهم می‌شود. اگر کسی این‌ها را توجه کرد می‌بیند که به خودی خود فکرش نفوذ پیدا می‌کند و خیلی چیزها برایش باز می‌شود.

اهمیت تفکر در قرآن و روایات

اینجا برای نقش تفکر و اهمیت تفکر که روایات و آیات درباره آن زیاد است، می‌شود مثال‌های فراوانی زد. مثلاً وقتی به طور عادی توی اتاق می‌آید، از او می‌پرسی آنجا چند تا پتو بود، نمی‌داند، با اینکه ممکن است اصلاً روی آن نشسته باشد. اما اگر الآن با یک دلیلی انگیزه تفکر ما را بالا ببرند، با ما کاری کنند و دلیلی پیش بیاورند که تفکر ما فعال شود، مثلاً بگویند اگر رفتی به آن اتاق و ریزه کاری‌ها را دیدی، صد هزار تومان به تو می‌دهیم، در این حالت خیلی دقت می‌کنیم و قوه تفکر به کار می‌افتد. این چیزی که الآن در تو اضافه شد، همان معنای تفکر بود که در تو بود، اما اراده نکرده بودی. اگر بدانی تفکر چه فایده‌ای دارد، دیگر ول کن نیستی.

علت اینکه تفکر را مطرح می‌کنیم این است که قرآن روی آن خیلی تأکید کرده است، این را برایش باز می‌کنیم. آن وقت به بحث تفکر در واقعیت‌ها وارد می‌شویم.

شروع تفکر در واقعیت‌ها

اینکه می‌گوییم تفکر کن و برای او خیلی عادی است، این‌ها به عنوان تکلیف زندگی او است و هم برایش اثرات و برکات خواهد داشت.

فردی از خودش مانده بود و شکاک شده بود. چند مورد به او گفتیم که فکر کند، گفت مشکلات من به کل برطرف شد. اول اینکه به یکی از واقعیت‌های این عالم که «من نبودم» فکر کن، اینکه «عدم بودم» روزها فکر کن، چه احساسی برای تو پیش می‌آید؟ خب من حالا که هستم، اینکه هستم چیست؟ این دو تا را که حس کردی، از عدم حرکت کردی و این حرکت کردی یعنی چه؛ مطلب را طوری مطرح می‌کنی که حساس و کنجکاو شود. یک وقت من را با برانکارد می‌برند، احساس می‌کنم که تمام موجودیتم را حرکت می‌دهند، چطور احساس نمی‌کنم؟ این حرف‌ها را درباره خیلی از واقعیت‌ها مثل خواب، آخرت، ابعاد انسان و... می‌توان گفت که اگر بیاییم مباحث فلسفه را باز کنیم، این‌ها برایش تکراری

است. در موضوع خواب به او توجه بدهیم، تو که بودی که فلان‌جا رفتی؟ هیچ بودم و حالا چیزی شدم. همین الآن که در حال حرکتی، کودکی‌ات یادت هست؟ الآن جوان هستی، چه کسی تو را به اینجا حرکت داد؟

خود حرکت را می‌شود باز کرد. گاهی یک کوزه آب را از یک اتاق به اتاق دیگری می‌برم، گاهی هم یک مخمر سرکه می‌ریزم؛ اینجا هم حرکت است. اینجا از حرکت به شدن است. حرکت کرد تا به سرکه رسید. این حرکت‌ها را به سمت خودش مثال می‌آوریم که کودک بودم، من را حرکت دادند و جوان شدم. انواع و اقسام حرکت را می‌شود برای او باز کرد. مثلاً در یک مدرسه، به آدم خوبی که در کلاس ابتدایی است گفته شود که هشت سال طول می‌کشد تا تو به این اتاق بیایی، می‌خندد که هشت سال نیست؛ بلکه چند قدم است. می‌گوییم آن حرکت که شما می‌گویید حرکت به صورت قدم است، اما آن حرکتی که ما می‌گوییم به صورت دیگری است. ذهن طرف را باز می‌کنیم. وقتی گفته می‌شود «همه‌جا»، «توی همه‌جا» منظور ساک و امثال آن نیست؛ «توی» معانی مختلف می‌تواند داشته باشد. شعله آتش در داخل ذغال است، اما هرچه ذغال را بشکافیم به شعله دست پیدا نمی‌کنیم. تفکر را باید عمیق‌تر ببریم.

خلاصه در نقش تفکر، اهمیت آن جاذبه زمین چیز واضحی است، اما چرا برای یک نفر؟ تفکر چقدر چیزهای واضحی را باز می‌کند. این مسائل را که مراعات کنیم، در ما یک تفکر نورانی ایجاد می‌شود که می‌تواند نفوذ کند و خیلی چیزهای بدیهی که برای ما پنهان بوده، آشکار خواهد شد. شیرینی آن‌ها خیلی جالب است. از کشف قوه جاذبه و الکتریسیته چه تحولی در زندگی انسان به وجود آمد؛ درحالی که این‌ها در زمان قبل هم بود. خیلی‌ها به گربه و شانه که دست می‌زدند، الکتریسیته را می‌دیدند، اما اینکه الآن یک تأثیر زیادی در زندگی دارد به دلیل به کار بردن آن تفکر است.

پس ما یک موجودی هستیم که فوق‌العاده شگفت‌انگیز و درعین حال خودمان به خودمان آشکار هستیم. همیشه به آن‌ها امید بدهیم که خیلی پیچیده و فلسفی نیست. ما از قوه جاذبه

آشکارتریم. از اینکه آتش توی ذغال پنهان است، از آن آشکارتریم؛ اما قوه تفکر را به دلیل گناهان و پستی‌ها و... جمع‌وجور نکرده‌ایم. بعد آیات را می‌آوریم. طرف را وادار می‌کنیم که در زندگی رها نباشد، هر روز مقداری قوه تفکر را به کار بیندازد. دست او را می‌گیریم و می‌بریم، نه اینکه فقط مباحث ذهنی و سخنرانی‌ها، این‌ها به‌عنوان مصداق هستند؛ طرز پیاده کردن مباحث به‌عهده خود استاد معظم است.

واقعیت خود

در بخش بعدی به واقعیت‌شناسی‌ها و واقعیت‌های خودمان و اندیشه مربوط می‌شود و اینکه ما واقعیتی را می‌بینیم، از کنار آن راحت نگذریم. مثل اینکه ببینیم برادرمان خواب است کنارش بنشینیم، پنج دقیقه فکر کنیم که الآن یعنی چه؟ تمام فکerman را در او فرو ببریم. یا پنج دقیقه در تاریکی چشم‌مان را ببندیم. الآن من چه شدم؟! تبدیل به چه شدم؟ من که همان هستم. اگر از اول این دید را نداشتیم، حالا احساس من چه بود؟ دست او را می‌گیریم به واقعیت‌های وجودی خودش می‌بریم. اگر این آسمان و... را ندیده بودم، برای من این جهان و آسمان به این عظمت چه معنایی داشت و حالا چه معنایی دارد؟ هر دریچه‌ای از حس من چطور؟! کم‌کم در تفکر و در واقعیت‌های خودش وارد می‌شود. فرمول این‌ها مشخص است که برو در خلوت ده دقیقه چشمت را ببند خودت را بشناس. حالا یکدفعه باز کن، یک تفکر عمیق کن که الآن این عظمت بی‌نهایت در تو فرو رفت یا تو عظمت بی‌نهایت شد و بی‌نهایت شدی؟! الآن چه اتفاقی افتاد؟! نگو من چشم باز کردم آسمان را دیدم؛ بلکه کل آسمان در من قرار گرفت و کل من در آسمان وسعت پیدا کرد، این را تفکر کن که چه موجودی هستی؟! چطور شد با شنیدن خبر دروغ یک حال پیدا کردی و یکدفعه که گفتند دروغ بود، حال دیگری ضد آن حال پیدا شد؟! بنابراین شروع می‌کنیم به مطرح کردن واقعیت‌های عینی که در خودش هست تا این‌ها را عملیاتی کند.

اهمیت تمرکز

شخص شروع به تفکر می‌کند. از خود مصادیق تمرکز مثال بزنید. مثلاً ببینید الآن اشعه خورشید را در کانون تمرکز بدهید، قدرتش چقدر فوق‌العاده می‌شود. اصلاً تخته را آتش می‌زند؛ درحالی‌که چند ساعت بود اصلاً به تخته گرما هم نمی‌داد. این تمرکز را ببینید، اگر فکر این‌گونه تمرکز کند چه می‌شود؟ نفوذ می‌کند و واقعیت‌ها را در می‌نوردد. همین مسائل را در بخش تفکر در مراقبه و برکات آن در مراقبه می‌شود مطرح کرد. این هم می‌تواند بخش دیگر موضوعات باشد.

ایجاد احساس نیازمندی و عین نیازبودن

آن‌وقت آرام‌آرام در ادامه تفکر به نیازمندی‌ها وارد می‌شویم. مسئله نیاز! چه می‌شود کرد تا انسان بفهمد عین نیاز است؟ مصادیق توجه به نیاز را می‌آوریم؛ الآن اگر لامپی به زمین می‌افتد، انسان‌های سطحی بین وقتی این را می‌فهمند که سیم پاره شود، یعنی وقتی صورتی اتفاق بیفتد. تا صورت نباشد نمی‌فهمند یعنی چه. وقتی سیم پاره شد و افتاد، یعنی این افتادن صورت پیدا کرده است؛ درحالی‌که آدم‌هایی که عمیق نگاه می‌کنند، وقتی دیگران می‌گویند این در آسمان ایستاده، می‌گویند این الآن دارد می‌افتد، این کلاً افتادن است. حتی نه یک‌دهم ثانیه و صدم ثانیه، بلکه کلاً افتادن است. این سیم آن را نگه داشته است. پس خیلی فرق می‌کند که بگوییم ایستاده بود و الآن افتاد. نخیر، انسان‌های سطحی نگر وقتی این افتادن صورت پیدا کرد، می‌فهمند افتاده، اما انسان‌های تیزبین می‌گویند این اصلاً افتادن است، سیم او را نگه داشته است. توجه به این‌ها می‌کنیم. پس کسی که چشمش کور می‌شود، چون کوری صورت پیدا کرده می‌گوید من به چشم نیاز دارم؛ درحالی‌که آدم‌هایی که تفکرشان عمیق و فرو رفته در واقعیت‌ها است می‌گویند من تماماً نیاز هستم؛ یعنی درعین حال که می‌بیند من الآن نیاز به چشم دارم، این نیاز برایش باز می‌شود. نیاز به گوش، نیاز به دست، همه این‌ها. اصلاً چه چیزی است که من به آن نیاز نداشته باشم؟! از چه بی‌نیازم؟! پیدا کنید

خودتان و جواب بدهید. گاهی فکر خودشان را با آن بحث اولی و با آن بینش که اگر از او بگیرند دیگر چه می‌ماند، به کار ببرید؟ نیازمندم، شد عین نیاز، این «م» رفت! آن وقت توجه می‌دهیم که انسان واقعاً یک وقت جبراً به این می‌رسد و یک وقت با تربیت نفس به این می‌رسد که من عین نیازم. وقتی رسید، بی‌نیازی را می‌بیند. مثل کسی که وقتی تاریکی را دید، نور و فهم نور برایش باز می‌شود. حالا «تَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا». نمی‌خواهیم اصطلاحات فلسفی به کار ببریم، می‌خواهیم بگوییم وقتی انسان تشنه می‌شود توجه به آب پیدا می‌کند؛ همین که نیاز آمد، توجه به آن ایجاد شد. چون آب، خودش به خودش نیاز ندارد، من نیازمند که نیازم باز شد، توجه به آب پیدا شد. من که در تاریکی رفتم، توجه به نور پیدا شد، همین که توجه به نیاز پیدا کردم، توجه به بی‌نیاز پیدا شد. همین که گرسنه‌ام توجه به غذا پیدا شد. همین که به جهلم توجه پیدا کردم، توجه به علم پیدا شد. همین که به مرگ توجه کردم، توجه به حیّ پیدا شد، همین که به ضعف توجه پیدا کردم، توجه به قوت و قدرت در من پیدا شد. پس این توجه می‌خواهد در من ایجاد شود.

ورود به مباحث توحیدی و آخرتی با ذکر مصادیق عینی از علما و شهدا

اینجا آرام‌آرام وارد می‌شویم به مسائل توحیدی و مباحث آخرتی که باید از عزیزان استفاده کنیم. حال باید در مصادیق بحث کرد که این‌ها که بودند و به برکت تربیت انسان‌ها به کجا رسیدند. می‌شود از زندگی بزرگان، مخصوصاً از زندگی شهدا که این‌ها می‌توانند به اینجا برسند، اگر برسند، چه اتفاقی می‌افتد، چگونه به این مسائل که مصادیق عینی است عاشق شدند و برکات آن در سلامتی زندگی‌شان وارد شد، مثال زد.

چیستی دنیا

حال به بخش یا فصل بعدی یا جلد بعدی که معنای دنیا و آخرت و اینکه دنیا کجاست و چیست وارد می‌شویم که توضیحات خودش را دارد.

خود تفکر در واقعیت‌ها برنامه عملی است

ممکن است برخی بگویند سطح این مطالب خیلی بالا است که بیاییم بگوییم تفکر کن، اثر تفکر را برایش باز کنیم، بعد برسانیم به تفکر در واقعیت‌ها، بعد آن واقعیت‌ها را برسانیم به اینکه به خودش تفکر کند و بعد به این نیازمندی‌ها. این سیر یعنی تربیت فکری و معرفتی ضرورتی ندارد، شما برنامه عملی که انجام واجبات و ترک محرمات است را به او بدهید، بگویید این کار را بکن، این بحث‌ها برایش باز می‌شود. همین‌طور در باب اصلاح اندیشه بگوییم این خدای شما خدای آباء و اجدادی است و باید به سمت خدای واقعی رفت و راه شناخت خدای واقعی، فطرت است، دین هم براساس فطرت است و لذا شما باید بنده خدا شوی تا به خداشناسی برسی. الان این می‌تواند انجام واجبات و ترک محرمات کند، او را توی کار بینداز.

پاسخ:

در خصوص برنامه، ما اتفاق نظر داریم. تمامی اساتید تربیت نفس در خصوص برنامه که انجام واجب و ترک حرام اصل است، اتفاق نظر دارند. کسی نیست که استاد در تربیت نفس باشد و این را قائل نباشد. البته استاد تربیتی را می‌گوییم؛ وگرنه اهل ریاضت که اصلاً ربطی به این مباحث ندارند. البته استثناء فرق دارد؛ مثلاً به فردی که مریض است می‌گویند یک سال برو بگو بخند و دوباره گناه هم مثلاً سعی کن ترک کنی، همین. این‌ها استثناءند. بحث ما روال کلی است.

اما در سیر بحث، اگر توجه داشته باشید بعد از توجه به اهمیت اصلاح اعتقادات، اولین چیزی که آمد تعریف گناه بود. یعنی یک بار می‌گوییم برو گناه نکن و یک بار می‌گوییم گناه یعنی چه؟ این خودش برنامه است؛ برنامه‌ای که با تمام وجودش توجه می‌دهیم. یعنی چه؟ چقدر فرق دارد؟! یک وقت می‌گوییم برو فلان غذا را بخور، یک وقت کاری می‌کنیم که اشتها به آن غذا پیدا کند، یک وقت می‌گوییم مثلاً برو به فلان برق جوشکاری نگاه نکن، یک وقت می‌گوییم این چشمش این قدر مهم است و خواص چشم این‌ها است که اگر به

این نگاه کنی و موادش تجزیه شود مشکلاتی برایت به وجود می‌آید. این را تفهیم می‌کنیم، بعد می‌گوییم مواظب باش، نگاه هم نکن. کدام قوی‌تر است؟ یک وقت با همان مبنای فکری‌اش به او می‌گوییم گناه نکن و می‌رود تا گناه نکند، یک وقت بفهمد که گناه نکن یعنی گناه تمام وجودت را از بین می‌برد؛ این همان دستورالعمل است، منتها به اضافه یک فهم عمیق‌تر.

یا اینکه در بحث محاسبه، وقتی حساسیت مراقبه برایش باز شد، وقتی شب می‌خواهد محاسبه انجام دهد؛ این همان برنامه است. وقتی توجه آخرتی به او می‌دهیم، نمی‌گوییم آخرت را با همان مراحل دستور آخرتی برس؛ بلکه ما توجه آخرتی را در فضای اینکه تو در حال حرکتی و چنانکه تو کودک بودی و نوجوان شدی، بعد جوان شدی و مرتباً در حال حرکتی به او می‌دهیم تا به این عمق برسد که در حال حرکتیم یعنی چه؟ و بعد به او بگوییم که مراقبت از خودت بکن و آثارش این است. همه این‌ها دستورالعمل است. یا وقتی ما اهمیت دستورات سلامتی جسم و اعصاب را گفتیم، این‌ها خودشان دستورالعمل‌اند. منتها آنجا صرفاً می‌گوید برو به اعصاب برس، اینجا توجه می‌دهد که اعصاب برس یعنی چه؟ در نهایت اگر هیچ یک از مطالب ما را نفهمد، حداقل در آخر جلسه چکیده آن را می‌فهمد که اهمیت مطلب چقدر بوده و ما مطلبی را که در عرض دو دقیقه می‌خواستیم به او بگوییم، در عرض نیم ساعت گفتیم. می‌گفتیم برو به جسم و اعصاب برس، الآن بازش کردیم یعنی چه و با یک پشتوانه قوی‌تر این دستورالعمل انجام می‌شود.

آیا سنگینی مطلب باعث شبهه می‌شود؟

چون مطالب با مثال بیان می‌شود، اگر خود مطلب را هم نفهمد، مصداق و مثال را می‌فهمد. چون مطالب با مثال گفته می‌شود و مباحث کلامی نیست.

این شبهه هست که اگر چیزی گفتی که سر درنیامد و شبهه افتاد، سبب گمراهی می‌شود. اما بحث از آن جنس نیست که بگوییم مطلب را نفهمید و شبهه‌ای برایش پیش آمد. سی

درصد مثال، اصلاً پنج درصد را روی خودش تطبیق بدهد؛ همین مقدار که کنجکاوی برایش ایجاد کند کافی است. مسئله تأکید قرآنی است، قرآن می‌گوید چرا تفکر نمی‌کنی؟ از بس مطالب باز نشده است از این رو ناشناخته مانده است. شما آیات را ملاحظه کنید، در برخی جاها سؤالاتش توییخی است که چرا تو تفکر نمی‌کنی؟! چطور ما امر مهم قرآنی را نادیده بگیریم، وقتی قرآن این قدر روی آن تمرکز دارد؟ چرا ما باید از آن غافل باشیم؟ قرآن زمینه را باز می‌کند، بعد می‌گوید شاید تفکر کنید. منبع ما جایی محکم‌تر از قرآن نمی‌تواند باشد. وقتی مطالب را باز می‌کنیم، الآن هر چند درصد که می‌فهمد، بعداً عمق می‌یابد. پس این فرض که سنگین باشد، شبهه‌آور نیست و حداقل مقداری که فهمید، همین مقدار کافی است و آمادگی ایجاد می‌کند و همین مقدار را که به کار می‌برد به برکت مراقبه و محاسبه سبب تقویت آن می‌شود.

تفکر در نفس

اول باید توجه کرد علت اینکه تفکر ما به کار نمی‌افتد چیست؟ گناهان و زندگی برایم یک معنا دارد، تفکر یک مفهوم دیگر دارد. بعد تفکر در خود است که رؤیت آیات تفکر آفاق در انفس که سلامتی و پاکی از یک طرف (ما تربیت نفسی منهای پاکی نداریم) یک بخش دیگر تفکر است. وقتی این‌ها با هم شدند، تفکر و پاکی با هم جلو می‌روند، مکمل هم‌اند.

ملاک در زمان‌بندی برنامه‌ها

اینکه زمان‌بندی این برنامه چطور باشد، به مخاطب بستگی دارد. گاهی یک جلسه است که در آنجا باید یک جور پیاده کرد. یک روش خاص دارد، مهارت اینجا نقش دارد و باید روی تفکرش بیشتر کار کنیم. جایی یک اردوی خاص ده روزه است که در اینجا هر جلسه و هر بخش را با مثال بیشتر توضیح می‌دهیم. گاهی در طول سال است و هر فصل باید یکی دو جلسه باز شود، و مرتب بحث جلو برود، هرچه مباحث تکرار شود اهمیت دارد.

انگیزه تفکر

در جواب اینکه آیا برای تفکر هم باید انگیزه ایجاد کرد، چطور باید انگیزه ایجاد کرد، به نظر می‌آید دُور ایجاد می‌شود که انگیزه سبب تفکر می‌شود و تفکر هم سبب انگیزه می‌شود؛ باید گفت دُور، وقتی است که هر یکی منوط به دیگری باشد. اینجا دُور نیست. در اینجا شخص اول اهمیت تفکر با مصادیق عینی را می‌یابد، این را ما فعال کردیم. وقتی مثال‌هایی آوردی که جاذبه چه جایگاهی در زندگی بشر دارد، شعله تفکر را بالا می‌برد. ما خیلی واقعیت‌ها داریم که خیلی واضح است و مثل قوه جاذبه برای مان پنهان است، اگر وجود خودش باز شود چه می‌شود. بر این اساس، عشق به کمال و عشق به خودش پایه است. اثر تفکر این است که وقتی آمد، به سمت تفکر بیشتر می‌رود.

انگیزه را با تفکری که دارد، فعال می‌کنیم. نه که اصلاً چیزی نباشد. تفکر موجودی وجود دارد. ما با بیان مصادیق این دارایی را شعله‌ور می‌کنیم و این انگیزه می‌شود؛ یعنی تفکر بود منتها شعله‌اش در اثر گناهان ضعیف بود. در اینجا آتش هست؛ منتها سوسو دارد و ما آن را فعال می‌کنیم، نه اینکه آتشی نباشد.

بعضی می‌گویند سیر مطالعاتی شهید مطهری بگذاریم. این خیلی خوب است، اما این‌ها مقدماتی است که کتب بزرگان را بهتر بفهمند و بعد از سیر ما کتب بزرگانی مثل شهید و علامه بهتر فهمیده می‌شود.

کیفیت و کمیت مسائل معرفتی و تربیتی

این سؤال هم پیش آمده که وقتی رویکرد تربیتی است قله‌اش معرفت الله است، آن مقداری که عمومی است چقدر است؟ ما نمی‌توانیم ادعا کنیم همه را می‌خواهیم به معرفت الله برسانیم، آن مقداری که می‌شود با عموم کار کرد چقدر است؟

اولاً در این گونه مسائل، همیشه باید اقتضائات زمان و جامعه را در نظر گرفت. یک وقت تقیه واجب عینی است و از علامت شیعه است و یک وقت هم حرام است و مطلق نیست. یک

وقت سیر و سلوک جزء کفریات بود. الآن در زمانی هستیم که تمام ریزه‌کاری‌های معرفت را بیرون ریخته‌اند. کتاب «نشان از بی‌نشان‌ها» و الی ماشاءالله کتب، بیرون ریخته است. یک وقتی علامه «جمال آفتاب» را پنهان می‌کرد، اما الآن در بازار ریخته است.

هر روز یک مدل عرفان کاذب بیرون می‌آید. یک کسی در تهران می‌گوید من پانزده میلیون می‌گیرم، سه ماهه شما را به خدا می‌رسانم. ما در چنین دورانی زندگی می‌کنیم که جوانان شانزده ساله در جبهه جنگ می‌کنند، وقتی وصیت‌نامه این‌ها را می‌بینید می‌فهمید که عاشق این‌ها هستند، درباره شهید بابایی می‌گویند و وقتی زمان شهادتش رسیده بود حقایق برایش باز شده بود. به هر حال مسئله این است که اقتضائات زمان چیست؟

مطلب دوم این است که در کجای این مباحث، بحث عرفان به معنای سَری آمده است؟ جهت‌دهی این بحث‌ها شخص را به کجا می‌کشاند؟ به جایی می‌رساند که معنای گناه را بفهمد. قرآن تفکر را می‌گوید، ما می‌خواهیم تفکر را ملموس کنیم. اگر اعتقاد به آخرت درست باز شود و یا مثلاً توجه به نیاز درست باز شود، متوجه می‌شویم کسانی که ادعای عرفان و طی‌الارض می‌کنند، این‌ها عکس قرآن می‌گویند. کجا انسان می‌خواهد ادعای کرامات کند یا بحث از سیر و سلوک و اسرار و الی آخر؟! بحث اصلی توجه بیشتر به مراقبه و خودشناسی است.

اگر همین بحث باز شود، تقوای عمومی همراه با معرفت نسبی باز می‌شود. یک تقوای عمومی داریم که هیچ چیز دیگر نیست، جز «قُولُوا أَسْلَمْنَا»^۱. این تقوای عمومی به همراه معرفت نسبی و شرایطش ما را به انجام واجب و ترک حرام منتهی می‌کند.

ما یک وقت جامعه را تربیت می‌کنیم که اینجا تربیت فردی نیست. یک وقت شخص خودش می‌آید که می‌خواهد تربیت شود که بحث خودش را دارد. یک وقت ما می‌رویم سراغ جامعه برای مبارزه با تهاجم فرهنگی که اینجا ادعا نیست، هر کس آمد مطلب را می‌گیرد و اصلاح

می‌شود، ادب قرآن هم این نیست؛ بلکه قرآن می‌گوید منطق و مسیرت را مشخص کن، تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی. بحث ابلاغ است، اما بالأخره مثلاً از صد نفر، بیست نفر مطلب را می‌گیرند. آنگاه تقوای به اصطلاح خاص در مراجعات فهمیده می‌شود. اینجا دیگر بحث جمعی نیست، این به سمت تربیت فردی خودش، سراغ دستورات خاص می‌رود، مگر آنکه استاد مربوطه تشخیص دهد که ده نفر به یک حد هستند و تشخیصش منوط به استاد است. تازه نفس مراجعه هم ملاک نیست؛ بلکه استمرار در مراجعه ملاک است.

تفکیک محتوا به تناسب هر سن

برای طیف دانش‌آموزی که از یازده تا هجده سال شروع می‌شود، همه این‌ها با مهارت‌ها قابل اجرا است. شاید در یک‌جا مهارت ایجاد تنبه نیاز است که باید با قصه باشد. مثل جریان فرعون که خیلی تنبه‌آور است. مثلاً در قضایای انقلاب مثال‌های تنبه‌آمیز داریم، یا همین مطالب را می‌شود رقیق‌تر کرد که مربوط به رده سیزده سال به بالا است. فضای زیر سیزده سال فضای قصص الانبیاء است که مثلاً چرا حضرت در آتش ترسید. در فضای زیر سیزده سال احکام که می‌گوییم، توحید شخص قوی می‌شود چون فطرت پاک است و فرق دارد با سن بیست سال که وقتی مطهرات را می‌گوییم تقوایش زیاد می‌شود. این‌ها را باید در این سبک کار کرد. برای مقطع راهنمایی و ابتدایی بحث قصه و احکام و حدیث مطرح است.

تربیت نیرو و باز کردن میدان کار

از یک طرف شلوغی کارها و دشمن و انفجار نور، بحث‌های تاریخی، عواملی است که سبب اضطرابات کاذب می‌شود؛ درحالی‌که ما نباید با اضطراب پیش برویم؛ بلکه با قاعده و کوشش تمام پیش برویم و با حساب و کتاب جلو برویم. نباید کار را دست کسی بسپریم که سرتاپا مشکل دارد؛ بلکه باید کار را جدی و قاعده‌مند و جهادی پیش ببریم. قاعده این است که فعلاً ده نفریم که از مهارت‌ها بهره‌مندیم و برنامه را پیش می‌بریم. شاید یکی می‌تواند

پنج جلسه را باز کند که باید این کار را کند و اینکه هر کس هر قدر می‌تواند مطلب را باز کند.

ما فعلاً در یک جلسه دو تا پنج نفره به شخص می‌گوییم برو کار کن و شخص فعال می‌شود و بعد نیروسازی که یک سال پنج نفر داریم، سال بعد می‌شود ده نفر، که پنج نفر دوم هم به مرور رد می‌کنند.

جایی که برای کاری نیرو نداریم اصلاً ورود نمی‌کنیم و اگر هم ورود می‌کنیم نه به این معنا که میدان کار را باز کنیم؛ بلکه گذرا کار را جلو می‌بریم. مثلاً یک سخنرانی انجام می‌دهیم و این فرق دارد با میدان کار باز کردن، چون در میدان کار حتماً باید قبلش نیروی کار داشته باشیم و این وظیفه جنگی است. از طرف دیگر هم مدام باید تربیت نیرو کرد تا آرام‌آرام میدان کار باز شود.

یک وقت فضای صد نفری می‌آیند و یک چیزهایی به گوش خیلی‌هاشان می‌خورد، از بین این‌ها هجده نفر آمد و شاید بعدش شدند هفت نفر که برای این‌ها دو نفر در نظر می‌گیرند؛ استاد این شخص که با او در ارتباط است، استعدادهای تربیتی‌اش را مشخص می‌کند و یک نفر هم نفر تشکیلات است که فلان کلاس به همراه فلان استاد برود و آرام‌آرام باید برود تا تربیت شود.

فصل سوم

فعالیت جمعی

پیچیدگی مباحث تربیتی

عزیزان مطرح می‌کنند از آنجا که در مدرسه، گاهی با والدین نوجوان در ارتباطیم، دنبال برنامه جامعی هستیم که همه جا قابل استفاده باشد. هم خانواده استفاده کند، هم محیط مدرسه، هم خود دانش‌آموز؛ اما ورود به این قضیه از جهات مختلف بسیار سنگین و عمیق است. ورود بر اصل موضوع تربیت که بزرگان در آن مانده‌اند، چه هنگامه‌ای است! چه تربیت مبانی‌اش، مبادی‌اش، روش‌هایش و انواع و اقسامش، ابعادش، تربیت مطلق، تربیت در چه بُعدی، تربیت گیاهان، حیوانات، انسان و الی آخر. یک مقوله برای خودش یک دریایی است. همچنین ورود بر تربیت کودک باز ویژگی‌های خاص خودش را دارد که اصلاً او نه یک خردسال شیرخوار است که کاملاً در آغوش مادر است، هیچ‌جا در اختیار خودش نیست و نه یک فرد عاقل کاملی است. بینابین آن وضع خاص خودش را دارد که هم به لحاظ اینکه انسان است، یک موجود پیچیده است، هم به لحاظ اینکه کودک است، موضوع پیچیده‌تر است.

همچنین ورود به مقوله یا قضیه یا موضوع فعالیت اجتماعی که باز پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. چون برای خودش زمینه‌های ویژه خودش را دارد. از حیث مشکلات اجتماعی، عوامل بازدارنده، عوامل محرک و الی آخر.

همچنین ورود به اینکه بالأخره هدف ما از این کارها چیست؟ خب یک نفر شب و روز خودش را داغون کند، دربه‌در کند، بعد از این همه تحمل سختی‌ها، مشکلات، فشارها، خب می‌خواهد چه کار کند؟ چه به دست بیاورد؟ آیا غرضش بوده که استخدام شده و پولی به دست بیاورد؟ می‌خواهد حقوقی بگیرد که با آن حقوق زندگی‌اش، معیشتش، فلانش را مدیریت کند. بله این یک مطلبی است. آیا می‌خواهد که زمینه‌هایی پیدا کند؟ بالأخره سوابقی برای فردای خودش در یک مسئولیتی، در یک کاری، مقامی، موقعیتی درست کند؟ آیا می‌خواهد به عاطفه انسانی خودش که در اینجا در مواردی تحریک می‌شود، به آن پاسخ بدهد؟ آیا نوع دوستی‌اش را می‌خواهد؟ آیا یک فرد ملی است؟ برای آب و خاک خودش

می‌خواهد از این طریق فعالیت کند؟ ده‌ها سؤال و «آیا» هست که خودش از خودش می‌پرسد؛ بالأخره من خودم را برای چه خسته می‌کنم. آیا می‌خواهد وظیفه دینی انقلابی‌اش را به جا بیاورد که خدا از او راضی باشد؟ به دنبال بندگی خودش می‌خواهد وظیفه‌اش را انجام بدهد؟

به هر حال همه این‌ها یک‌سری موضوعاتی است. تک‌تک‌شان قابل بحث و بررسی است که حتی نمی‌شود در یک جلسه واحد چند ساعتی هم، یک روش و برنامه جامع و به اصطلاح کاملی را مدوّن کرد و بدون اشکال، آن را پایه قرار داد. در این جلسه به امّهاتِ مطلب پرداخته می‌شود و ریزه‌کاری‌ها در وقت خودش ان‌شاءالله مطرح خواهد شد. از فرمایشات بزرگان هم که استفاده کنیم، به تدریج تکمیل می‌شود.

اهداف کار جمعی

فرض ما در این «آیا»ها و چگونه‌ها و چراها و ابعاد این مسائل، بر این است که ما به دنبال هیچ یک از این اهدافِ گوناگونی که ممکن است در افراد باشد، نیستیم. ما دنبال این هستیم که خودمان بنده خدا باشیم و این بندگی خدا ما را ملزم می‌کند که در فضای جامعه و در مبارزه با دشمن ورود کنیم؛ دشمنی که برای از بین بردن اهداف الهی ما، در جامعه اسلامی ما و مقدسات ما بی‌رحمانه وارد میدان شده و متأسفانه می‌خواهد آن‌ها را لگدمال کند. ما یک وظیفه جهادی داریم، مبارزه‌ای داریم، امر به معروف و نهی از منکر داریم و آن را انجام می‌دهیم. این مطلبی است که وظیفه عبودیت یک فرد، او را وادار می‌کند به عنوان یک وظیفه آن‌ها را انجام بدهد.

ورود به کار جمعی با رویکرد توحیدی

خب با چنین هدف یا فرضی؛ کسی که می‌خواهد مثلاً در مدارس غیرانتفاعی (اسماً غیرانتفاعی، اما متأسفانه بدتر از انتفاعی) یا مهد کودک، پیش دبستانی و از این قبیل کار کند و واقعاً به دنبال یک درآمدِ کلانی است و می‌داند بالأخره هر بُرج از اینجا چقدر درآمد دارد

و خودش را داغان و خسته و کوفته می‌کند، برای اینکه بالأخره این مهدکودکِ او، این پیش‌دبستانی او، دبستانِ غیرانتفاعیِ او، نام و نشانی در سطح استان پیدا کند و بعد هم ثروتمندترین افراد ثبت‌نام کنند و حتی با فیلترهای خاصی بتواند به این سمت برود که درآمد، نام، شهرت و عنوان‌شان و چه و چه بالا برود؛ خب این خسته نیست، هر چه هم شب و روز کار می‌کند احساس می‌کند یک چیز نقدی به دست می‌آورد؛ فلذا هیچ‌وقت خسته نمی‌شود. یک عده افراد هستند که به دنبال مسائل سیاسیِ جناحیِ فکریِ خودشان هستند. برای آینده روی بچه‌ها کار می‌کنند، روی اندیشه‌اش کار می‌کنند. از آن بینش سیاسی، یک خط سیاسی، یک حزب سیاسی، چه مستقیم، چه غیرمستقیم منافی دارد. اگرچه شاید مخفی باشد، هیچ هم متوجه نباشد. کارهای این مزدوران فراوان است. با چه لایه‌های پیچیده‌ای می‌آیند. این هم بالأخره سودی دارد، نتیجه‌ای دارد، هدفی دارد. پدر و مادر و فرزند، هر کدام به سمت و سوی خودشان هستند. پدر به فکر تجارت و درآمد کلان است، مادر به فکر خوشگذرانی با دوستان و همسایه‌ها، هیچ‌کدام عین خیال‌شان نیست. آن فرد هم به جای آن‌ها بچه‌داری می‌کند که مثلاً در درس و مدرسه چنین و چنان باشد و مهندس شود. فردا که مهندس شد، یک اندیشه عمیق ندارد. قبلاً نماز شب می‌خواند، اما الآن نمازش را ترک کرده و ویروسی در دست دشمن شده است. به هر حال ما می‌خواهیم چه کار کنیم؟ این «چه کار» مسئله‌ای است. چرا و چگونگی را باید جواب بدهیم.

اینکه من می‌خواهم طبق فضای بندگی خدا، بنده خدا باشم، وظایفی برابر با آن بار می‌شود، آن‌ها را باید انجام بدهم. در نتیجه دیگر هیچ توقعی از هیچ کس و هیچ چیز ندارم. من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم «إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۱ و دیگر هیچ. پس این مطلب باید در برنامه‌ریزی‌ها روشن باشد. خب اگر مبنا این است که من دنبال بندگی خودم هستم، پس با این مبنا باید کارها را تنظیم کنم تا فردا پشیمان نشوم. نتیجه‌ای که فردا حاصل می‌شود و

خروجی کار را دائماً باید تنظیم کنم. هر کدام آن انگیزه‌ها، روش‌های فعالیت خاص خودش را دارد. این‌ها همه کاملاً قابل قبول است، همه این مسائل.

یکی از چیزهایی که بچه خیلی زود به آن جذب می‌شود، اتفاقاً همان عواطف است. همان ایجاد شخصیت به او است، محبت به او است، گرم گرفتن با او است، روابط صمیمی با او است. آن وقت جایزه مثلاً یک خودکار سه هزار تومانی، برای بچه چه ارزشی دارد؟ اما آن جنبه عاطفی که شخصیت پیدا می‌کند و پیش دوستانش احساس می‌کند که مثلاً یک جایگاهی پیدا کرده است و از دیگران بالاتر شده، این جنبه روانی او را جذب می‌کند. خب همه این‌ها هست. همه این‌ها امروز در سیستم روانشناسی غرب هست و تقریباً برای روش‌های گوناگون جذب افراد، چه کودک، چه جوان، چه فعالیت‌های اقتصادی، چه فعالیت‌های سیاسی، چه انواع فعالیت‌ها در برنامه‌های تبلیغاتی چیزی باقی نگذاشته است. روش‌ها پر شده است.

شما چه کار کنید؟ این ارتباطات را قوی کنید و جذب کنید و آن‌ها را نگه دارید و به مرور به اهداف خودمان بکشید.

خب با توجه به این مسائل هر مبنایی روش‌های خاص خودش را دارد. ما که مبنایمان بر این است که باید بنده خدا باشیم و به حساب وظیفه بندگی این کار را انجام دهیم، اولاً قدرت اراده این هدف، کمتر از آن اهداف نیست. استقامت در این انگیزه، کمتر از آن یکی‌ها که انتخاب می‌کنم نیست. نشاطش کمتر از آن یکی‌ها نیست؛ بلکه چند فواید فوق این‌ها دارد که منحصر این است و آن یکی این‌ها را ندارد؛ آن این است که در آن یکی‌ها شخص هر چه هم موفق باشد، او در کار موفق است، اما خودش برای خودش موفق نیست. خودش خودش را فرسوده کرده است. اجرش در آن دلخوشی‌هایی است که در موفقیت کار به دست می‌آورد. این خیلی مقدس است؛ خیلی. وجه تقدسش این است که از خود کار، این بچه‌ها که رشد می‌کنند، لذت می‌برد؛ به جامعه خدمت می‌کند، لذت می‌برد. اصلاً خودش در بُعد عبودیت رشد می‌کند. این منحصر در این بخش است. در بخش عبودیت، در مسیر عبودیت

به‌عنوان یک وظیفه عبودیتی که انجام می‌دهد، رشد می‌کند. هیچ ربطی و کاری هم به این ندارد که مثلاً احساس کند امروز پانصد نفر از بچه‌ها این‌قدر با علاقه و شوق و فلان ریخته‌اند، پدرشان روزنامه می‌گیرند، رسانه‌ها چه می‌کنند، اصلاً عین خیالش نیست؛ چرا؟ چون به این‌ها اصلاً مربوط نیست. اصلاً احساس «تازه شکستم» می‌کند، می‌گوید کاری نکردم؛ دشمن در عرض دو دقیقه، یک میلیون نفر را از جای دیگر با ماهواره زیر و رو می‌کند، پانصد نفر در برابر یک میلیون نفر عددی نیست. آن‌ها در دو دقیقه این کار را می‌کنند، من بعد از سه ماه.

بینید بین عبودیت با آن یکی‌ها چقدر فرق است. این اصلاً احساس نمی‌کند کاری پیشرفت کرده و مقایسه‌اش این است که زندگی ده نفره، بیست نفره، پانزده نفره و حالا هم پانصد نفره، آمده‌اند فیلمبرداری می‌کنند و فلان. او با آن بینشی که آن دیگری لذت می‌برد و به آن دلخوشی دارد، این برایش لذت نیست؛ بلکه تازه برایش احساس رنجی است که من نمی‌توانم در برابر این همه کار کنم.

پس علاوه بر اینکه خودش و عبودیت در خودش رشد می‌کند، اثر او هم یک اثر ماندگار ریشه‌دار خاصی است. یعنی کسی که در آنجا تربیت می‌شود، این طور نیست که هر گروهی بتواند بیاید او را جذب کند؛ این طور نیست.

مضرات کار جمعی بدون رویکرد توحیدی

این‌ها را که عرض می‌کنم، این‌ها را به عینه دیده‌ام. مثلاً بچه آموزش قرآن رفته، حالا من کشوری را یقین دارم، بین‌المللی‌اش را نمی‌دانم بود یا نبود، زحمتش را بیچاره عزیزان کشیدند، حنجره‌اش را باز کردند، صدایش را تنظیم کردند، چه کارش کردند، چه تربیتی! نفسش را چقدر تقویت کردند، هزار فوت‌وفن‌های مثلاً فلان، آموزش فلان، بعد از یکی دو سال دیگر یا دو سه سال دیگر یادم نیست همین حدودها، یک عده از آن آهنگ‌بازان عیاش که متأسفانه الآن در کشورمان وارد شده‌اند، به تیم خودشان جذبش کردند. خواننده

عروسی‌ها، جشن‌های عروسی، انواع چیزها برای درآمد کلان. تمام آن جایزه‌هایی که در کل این مدت گرفته بود، همه آن‌ها در یک جشن عروسی به باد رفت. حالا این آقای مربی دارد می‌سوزد. بابا یک بچه را آوردیم به دست خودمان تربیتش کردیم، حنجره‌اش را باز کردیم، چه کار فلان و فلان و فلان، بعد تحویل یک عده جنایتکار دادیم. یکی دیگر با همین سابقه قرآنی یک مشکل خاص روانی پیدا کرد و بیچاره بعد از چند سال دیگر خودکشی کرد. چون پوست باد می‌کند، دماغ باد می‌کند، فردا می‌رود؛ درحالی که بهره‌ای از قرآن نبرده است. یعنی ما از خودمان افرادی می‌سازیم که «رُبَّ قَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ»^۱ اما در اینجا و با رویکرد توحیدی این‌طور نیست.

تمثیل کار جمعی با رویکرد توحیدی

وقتی بر مبنای بندگی کار می‌کند، هر که را تربیت می‌کند، به او رنگ بندگی داده و در آن فضا قرار می‌دهد. او فردا نیروی اسلام می‌شود و از عطر و بوی بندگی در تربیتی که دارد یک حظ‌هایی می‌برد که جالب است.

اما چیزی که می‌خواهم عرض کنم، خیلی دردناک است. خیلی قابل دقت و توجه و در عین حال درد است. این چیست؟ از نظر علمی دارم این را عرض می‌کنم. اگر هم شما بررسی کنید، آیات و روایات از این نظر خیلی داریم که بچه به لحاظ پاکی فطرت از دیگران که سنی از آن‌ها گذشته و بالأخره بر اثر گناهان و اشتباهات، فطرت خود را آلوده کرده‌اند، به خدا نزدیک‌تر است. یعنی چه؟ او الآن آماده تربیت است؛ چون از همه به خدا نزدیک‌تر است. فطرت پاک‌تر از هر وقتی است، یک سرمایه بسیار بسیار عظیمی است؛ یعنی وحشت‌زا است. اصلاً انسان گیج می‌شود وقتی حکمت را می‌بیند. فقط آماده تربیت توحیدی است. آماده عبودیت است. یعنی خیلی سریع‌تر و خیلی عمیق‌تر از دیگری که یک جوان گناهکار و فلان است که باید توبه کند و...، اصلاً فقط برای بندگی آماده است. یک مختصر بهانه

۱ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای بسا قرآن خوانی که قرآن لعنتش می‌کند. بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴

می‌خواهد که توی خط عبودیت بیاید و فطرتش به سرعت شکوفا شود. فطرت پاک است، آماده عبودیت است. دم دست‌ترین فرد برای این سیر است. این سرمایه عظیم، این چنین فوق‌العاده، مغفول واقع شده است، هیچ توجه به این مطلب نیست؛ بلکه برعکس اتفاقاً همین را می‌آوریم، این فطرتش را به صورت‌های مختلف، مدام خراش می‌زنیم! مدام به باد کردنِ غرورش، خودخواهی‌هایش و... هر کدام‌شان را به یک نوعی به نام دین خراب می‌کنیم! عجیبش اینجا است که این کار را برای دین می‌کنیم!

بله ما کارمان نسبت به یک عده قمارباز، یک عده عیّاش، یک عده لات و لوت و بی‌بندوبار و فلان و فلان که می‌آیند جوان‌های ما را به اینجا و آنجا می‌کشند و به یک قاچاقچی و هروئینی و معتاد و چاقوکش و... تبدیل می‌کنند، بهتر است. بله نسبت به آن‌ها کار ما واقعاً فوق‌ارزش است. ما نمی‌توانیم عظمت کار را بگوییم چقدر بزرگ و فوق‌العاده است. این بچه توی مسجد جمع نشود، معلوم است کجا خواهد رفت؛ توی کوچه، توی بیابان، توی خیابان، توی باغ؛ چه کوهی، چه دره‌ای؟! نسبت به آن‌ها کار فوق‌العاده و بزرگی است. پدر و مادر با هر طرز فکری باشد، بالأخره ما جامعه را سالم نگه می‌داریم. درست است بچه‌اش برای او مفید است، اما برای جامعه هم مفید است، جامعه را سالم نگه می‌داریم. سلامتی جامعه، خودش خیلی ارزش بزرگی است.

اما اینکه ما می‌خواهیم این قدر وقت بگذاریم، خودمان را خسته و داغان کنیم، از کار و زندگی و خانواده بزنیم، آخر چه؟! برای اینکه بچه‌داری یک فرد بی‌اعتنا را بکنیم؟ برای چه؟ یا اینکه من می‌خواهم واقعاً در مسیر عبودیت جامعه و نظام، یک منتظر حقیقی برای ظهور حضرت (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف)، برای دولت اسلامی تربیت کنم که برود جامعه و حکومت به آن معنا را بسازد. تربیت جامعه‌ای با این مبانی که فطرت‌ها باز شود، می‌ارزد که انسان خودش را داغان کند و برای حضرت (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) بکشد تا یک سرباز تربیت کند. ما برای ظهور حضرت (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف)، برای جامعه آینده، می‌ارزد خودمان را بکشیم و داغان کنیم که برای نظام اسلامی نیروی تربیت کنیم. که خود این

نیرو، آن فطرت پاک توحیدی‌اش چطور باشد که الآن بهترین شرایط را دارد، این را ما استفاده کنیم، نه اینکه مغفول غنه واقع شود. اگر این نکته یک مقدار دقیق باز شود از جهات مختلف برای انسان خیلی تعیین‌کننده است.

و اگر ما فرض می‌کنیم که اگر به این مبنا باشد، افراد فرار می‌کنند، نمی‌آیند، پخش و پلا می‌شوند، این طور نیست. یعنی اگر یک بچه برای بستنی، برای یک بارک الله، این قدر جذب می‌شود؛ چون غریزه حیوانی، او را می‌کشد. اگر جذبه غریزه حیوانی این قدر قوی است، جذبه فطرت فوق این‌ها قوی است.

وقتی ما غریزه حیوانی‌اش را کشف کردیم، این قدر این بچه جذب شده که از آن شمال شهر پا می‌شود و به اینجا می‌آید، اگر فطرت این بچه بتواند باز شود چه؟ «الله اکبر!» اصلاً این بچه را چقدر جذبه فرامی‌گیرد! یعنی این طور نیست که بگوییم ما او را رها کنیم، بچه فرار می‌کند. نه، البته به شرط اینکه ما آشنا شویم، فطرت را چطور شکوفا کنیم. باید خودمان از شکوفایی فطرت بهره‌هایی برده باشیم. این مبانی را باید طی کنیم، جدی بگیریم. وقتی با آن نگاه این کار را انجام بدهیم، خواهیم دید ماشاءالله، اتفاقاً برعکس، کاملاً برعکس، اینجا اگر ده نفر می‌آمد، آنجا صد نفر می‌آید؛ چرا؟ آن فطرت، خودش او را می‌کشاند. این را بر اساس قاعده علمی عرض می‌کنم، نه اینکه مثلاً همین طور هوسی و احساساتی چیزی عرض کنم. ان شاءالله با مراجعه به آیات و روایات و از نظر حقایق انسان‌شناسی این‌ها را بررسی بفرمایید. چون وقت خیلی تنگ است، سرفصل‌هایش را عرض می‌کنم؛ وگرنه هر کدام از این‌ها بحث مفصل خاص خود را دارد.

در هر حال اینکه اندیشه‌های مان را، طرح‌های مان را، فکرهای مان را، وقت‌های مان را، ابتکارات مان را، خلاقیت‌های مان را برای یک کاری که پایه‌اش مثلاً از نظر ارزش ۱۰ است، می‌ریزیم، این‌ها را واقعاً به این حقیقت متمرکز کنیم، آن وقت ببینید چه نتیجه و ثمری می‌دهد. ثمره‌اش هم چه خواهد شد!

خب این خلاصه‌ای بود از حیث اینکه ما از انگیزه خودمان پیرسیم یا وقتی که از فشار کار خیلی خسته شدیم، که واقعاً بعضی فشارها خستگی می‌آورد؛ خب پاسخ‌مان به هر حال به سؤال‌مان چیست. این یک مطلبی قابل توجه و خیلی مهم است.

ابزار کار جمعی با رویکرد توحیدی

مطلب دوم اینکه ما انکار نمی‌کنیم که این مسائل لازم نیست، نه اتفاقاً حتماً این‌ها لازم است؛ منتها بحث ما در اول، بحث هدف‌گذاری حرکت خواهد بود؛ نه اینکه ما این‌ها را کنار بزنیم. اول باید هدف‌گذاری مشخص شود، بعد این‌ها به بحث برنامه‌ریزی مربوط می‌شود. در برنامه‌ریزی با این هدف البته، نه اینکه این‌ها خودشان هدف باشند، با آن هدف که ما می‌خواهیم برنامه‌ریزی کنیم.

اتفاقاً برنامه‌ریزی با چنین مبنایی این قدر انعطاف دارد، این قدر مراتب‌پذیر است که همه این‌ها را هم دربرمی‌گیرد؛ بدین معنا که ما وقتی وارد فعالیت‌های اینچنین می‌شویم، کارمان مرتبه‌بندی می‌شود، مرحله‌بندی می‌شود، فله‌ای نیست که ما فقط جوانان را جمع کردیم. ما یک مرحله داریم برای همه افراد که مرحله جذب است، حتی با توپ‌بازی. خب آن مرحله جذب، یک مرحله دارد، برنامه‌ریزی خاص خودش را دارد. اما یک مرحله داریم که سریع سرسبدها و نخبه‌ها را باید از آن‌ها بالا بکشیم، می‌آوریم در مرحله آموزشی تربیتی خاص و همین‌طور نخبه‌های آن‌ها را سریع بکشیم به مرتبه بالاتر می‌آوریم. طوری که مثلاً ما الآن پنجاه نفر جوان جذب کردیم بتوانیم بعد از دو ماه از پنجاه تا جوان، چهار پنج تا نخبه را بیرون بکشیم و بیاوریم، کشف کنیم. باید برای آن چهار نفر برنامه خاص داشته باشیم.

تعریف نخبه

بنده یک مصداقی از نخبه عرض کنم. یکی از عزیزان محصل بود، دبیرستانی هم بود، ایشان در یکی از مدارس قبول می‌شود، در مصاحبه حوزه‌های علمیه او را می‌اندازند، می‌گویند تو به درد طلبگی نمی‌خوری، برو. می‌آید در یک مدرسه دیگر، خب آنجا او را می‌پذیرند. اما

روش مدیریتی این مدرسه به قدری بر مبنای عبودیتی و شکوفایی فطرت برنامه‌ریزی دارد که همین طلبه را می‌پروراند.

الآن برداشت پدر و مادر از این کارهای ما چیست؟ می‌گویند خوب می‌شد تابستان می‌شد، ما هم راحت می‌شدیم. این بچه را فلان مسجد می‌بردیم و از دردسرش راحت می‌شدیم. این را می‌فهمد. اما یک موقع می‌گویند عجب، بین هم‌کلاسی بچه من چه شده؟ در این سن و سال سخنرانی‌اش چطور، ادبیاتش چه، منطقش چه، گفتارش چه، ادب و رفتارش چه، ماشاءالله! ما این پدر و مادر را داریم جهت می‌دهیم که ما می‌خواهیم توی یک سال چه کار کنیم.

اگر ما برای پنج سال آن‌طور کار کنیم؛ دو سال که اصولی کار کنیم، بعد از دو سال اصلاً خودش دارد جهت‌دهی‌ها را انجام می‌دهد؛ یعنی آرام‌آرام دارد کیفیت فعالیت ما بالا می‌رود. بعد از سه سال دیگر این‌طور نیست که ما با توب‌بازی و بستنی و شکلات این‌ها را نگاه داریم، نه دیگر. نخبه‌ها از سطح منطقه پا می‌شوند، اینجا می‌آیند، مستعدین اینجا می‌آیند. پارسال چهار نفر بود، حالا بیست نفر، سی نفر شده است. برکات این نخبه و جو نورانیت او در فضا سرریز می‌شود.

الآن دیگر بحث در این است که مثلاً مسابقه حدیث کی برگزار می‌شود؟ براساس فهم مطلب به معنای بالاتر و اثرات عملیاتی او. چقدر شخصیت‌های جامعه را توجه می‌دهد که آقا توی جامعه این قدر نخبه دارید، چرا این‌ها را له می‌کنید و می‌روند؟ چرا به آن‌ها توجه ندارید؟ یعنی کار وارد یک فضای جدی در اجتماع می‌شود.

کارمان در پنج سال فقط همین است که برای فرزندان دیگران که حوصله بچه‌شان را ندارند، پرستاری کنیم. یک وقت بعد از دو سال، دیگر وضعیت جامعه شروع می‌کند به یک حرکت جدی علمی و عملی و سیاسی و تربیتی و مدیریتی.

جذب نخبه و نخبه‌پروری

بنابراین باید بچه‌ها را جذب کنیم، بعد نخبه‌پروری کنیم. اما جذب نخبه هم اشکالی ندارد. مثلاً چون مرحله خاص ویژه‌ای برای نخبه داریم، در برنامه‌ریزی‌هایمان از آن‌طرف نخبه‌پروری می‌شود، از آن‌طرف جذب نخبه. چهار نفر از کار نخبه‌پروری می‌آیند، پنج نفر هم نخبه آماده می‌آیند، چه اشکالی دارد؟ یعنی هر کدام برنامه خودش را دارد، مرتبه خاص خودش را دارد، مرحله خاص خودش را دارد. عرض بنده این است که با مبنای عبودیتی هر دوی این‌ها جا دارد، جایگاه خودشان محفوظ است.

شیوه جذب

یعنی ما مراحل داریم که در ابتدایی‌ترینش با بستنی، شکلات، بازی، تفریح و کوه، ارتباطات و محبت جذب می‌کنیم.

البته محبت هم باید کنترل‌شده باشد. محبت حدود خاص خودش را دارد. اگر کنترل‌شده نباشد آسیب می‌زند. خب در هر حال این‌ها را جذب می‌کنیم. این یک مرحله است، یعنی این را رد نمی‌کند، این مسائل را انکار نمی‌کند. اهمیتش را هم قبول دارد.

مثلاً صد تا بچه توی مسجد جمع می‌شوند می‌روند. این اصلاً خودش برای سلامت جامعه خیلی مفید است، اصلاً هم هیچ تربیت نشود، همین که مسجد می‌آید و یک ساعت بعد از مسجد می‌رود، کلی فضا را پاکسازی می‌کند. شاید الآن از بین همین بچه‌ها نخبه نباشد، اما ده سال دیگر این خاطرات برایش اثر زندگی و نگرش دارد. همین باعث می‌شود در خیلی از خطرات به برکت اینجا تمیز بماند، منقلب شود، اصلاً یک روزی عقلش رشد کند. در شرایطی قرار بگیرد، اصلاً در حوادثی قرار بگیرد، یک کار ساده ما فرض کنید یک «بسم الله» گفتیم، آنجا به دردش می‌خورد.

انکار این‌ها نیست که وقتی می‌گوییم مثلاً عبودیت، یعنی همه این‌ها را بریزیم کنار و چهار پنج نفر بنشینیم مثلاً صرف و نحو بگوییم؛ نه، عرض‌مان این است که اینجا مراحلش قابل

گسترش است. خب اینجا حساب شده است. ورود و خروجش باید مشخص باشد. مثلاً ما امسال در شروع تابستان این قدر افراد جذب کردیم، این برنامه‌ها و چینش برنامه‌های مان برای دو ماه دیگر دقت داریم به کجا می‌رسد، دو نفرش نخبه شد، پنج نفرش متوسط شد، هفتاد نفرش همین‌طور، خب این‌ها را باید سریع جدا کنیم، مراحل بعدی این جلو می‌رود. حالا برای دو نفر می‌ارزد که برای دو نخبه مرحله بالاتر برویم!

لذا با توجه به این مطلب و با این مبنای عبودیت، مسائل دیگر مورد انکار نیست. هر کدام در مراحل خودش قابل تربیت است و جامع همه این مسائل عبودیت است.

مسائل مالی کار جمعی

خب مطلب دیگر این است که در این مبنای عبودیتی، جایگاه بحث مالی کاملاً واضح است. این را عرض کردیم. نه خشک مقدسی می‌کنیم که مثلاً بگوییم اگر کسی هم پولی به ما داد بگوییم، نه آقا، من فقط برای خدا؛ نخیر، اگر یک جایی روزی الهی رسید، مثلاً پدر یک بچه واقعاً خدا به دلش انداخت می‌پذیریم.

اگر بنا باشد خدا روزی‌ای بدهد، هیچ کس نمی‌داند چیست؛ «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱. مثلاً کسی گفت من نذر کرده بودم این دویست هزار تومان، این یک میلیون تومان برای شما، دیگر نگوید نه آقا من فلان، نخیر، روزی خداست. می‌گیریم و تشکر می‌کنیم.

البته یک توجهی هم می‌دهیم که ما قصد نداریم این کارها را برای این مسائل انجام دهیم. هدف ما از این مسائل خدمت به بچه‌ها و فرزندان است. حتی ذره‌ای از ذهن مان نمی‌گذرد؛ حتی از ذهن مان! که مثلاً من اینجا می‌روم تا یک حبه قندی از اینجا به من برسد. از ذهنم نمی‌گذرد که حتی در راه خدا یک حبه قندی از اینجا بهره داشته باشم یا مثلاً من الآن آنجا رفتم تا یک نفر یک جای بیاورد که گلویم تر شود؛ حتی این هم از ذهنم نمی‌گذرد. حتی

۱- سوره مبارکه طلاق، آیه ۳.

از ذهنم نمی‌گذرد که یک کسی مثلاً پول ماشین من را بدهد. پول تاکسی را هم خودم می‌دهم. بحث ما از مسئله پول، یک همچون مسئله‌ای است که صرفاً برای خدا است. انسان بشر است دیگر؛ اگر گاهی دیدیم شیطان زور می‌آورد که بابا تو هم دیگر چه و چه. تو الآن می‌توانستی بروی فلان‌جا فلان درآمد را با بهترین زندگی و امکانات داشته باشی؛ اما الآن مشکلات فلان و بهمان است؛ بگویم اولاً کسی تو را به این کار دعوت نکرده است. ثانیاً کاری نمی‌کنیم که در قبالش وجهی بگیریم. این‌ها که کار نیست. ثالثاً این‌ها ربطی به تو ندارد که بخواهی اسلام را نگه داری، اسلام را آن‌هایی نگه می‌دارند که در زندان داعش‌اند، در سوریه‌اند و در آن غربت دارند تکه‌تکه می‌شوند، اسلام را شهدا دارند حفظ می‌کنند، اسلام را آن‌ها که توی شکنجه‌گاه‌ها هستند حفظ می‌کنند. تو مثل آن‌ها به اسلام خدمت می‌کنی؟! می‌گویند ما حتماً باید رئیس جمهور باشیم، هیچ چیز دیگر در حد من نیست. قم مال آن‌ها است. اصلاً آن‌ها اسلام را نگه می‌دارند، دعای حضرت آقا نگه می‌دارد. اگر این‌ها نباشند اصلاً کشور نیست. با این مسائل و مشکلات، روز نمی‌تواند این‌طور پابرجا باشد. بنابراین زود توی دهان شیطان بزند، بگویند آخر تو چه کاره‌ای؟ اصلاً از بابت چه می‌خواهی من را طلبکار کنی؟

یعنی ذهن انسان هم از اینجا نگذرد؛ البته از خدا روزی‌اش را بخواهد و از خدا بخواهد که خدایا من گناهانی کردم که روزی‌ام قطع شده، چه شده، به هر دلیل نمی‌دانم، خدایا از تو روزی می‌خواهم، نه اینکه کار کردم از تو مزد می‌خواهم. شرمندهم خدایا، این‌ها را انجام می‌دهم که تازه گناهانم را ببخشی. در هر حال یک همچون بینشی در این قضیه هست. و از حیث مالی، بحث ما در دو بخش بود؛ یکی نسبت به خودمان بود (مزد و شهریه)، نه از حیث شهریه خودمان که در این‌باره صحبت کردیم؛ بلکه از این جهت که مثلاً عزیزی را ثبت‌نام می‌کنیم، فلان مبلغ شهریه بدهند. به این صورت درست نیست که شهریه به آن معنا بگیریم؛ زیرا خانواده‌ها متفاوت‌اند، یکی هست اگر میلیونی بدهد اصلاً حالش نیست، یکی مجبور است مثلاً حتی پول نهار امروزش را برای بچه‌اش چند روز کسر کند.

فلذا این روش خوبی است که ما باید به دنبال یکسری منابع مالی بگردیم که منابع مالی آنجا را اداره کند؛ آنگاه افرادی که ثبت‌نام می‌کنند، پولی نپردازند. یک وقت برنامه‌های فوق‌العاده داریم که مربوط به اصل برنامه‌های درسی‌شان نیست، اینجا اشکال ندارد پولی بگیریم. تازه آن هم بعد از اینکه شرایط را ملاحظه کردیم. بعضی بچه‌ها هستند که واقعاً نخبه‌اند و خانواده‌های‌شان صفرند؛ در واقع برنامه مال او است. برای چنین فردی در بحث شهریه باید یک بررسی ویژه شود که آن کسی که ثبت‌نام می‌کند به خودش واگذار کنیم؛ بگوییم آقا نگاه به توانت کن، اینجا ده میلیون هم بدهی می‌ارزد، ده تومان هم بدهی، خودت هستی و خدایت. کار کار مقدس و مهمی است، قابل توجه است، مطمئناً برکاتش ضایع نمی‌شود، بهترین محل صدقات و احسان‌های الهی است. یک مقدار توجیهش کنیم. شاید اگر واقعاً توجیه شود و در سیر برنامه‌ها قرار بگیرد، شاید یک آقا بیاید یک میلیون بدهد، یک آقایی هم بیاید مثلاً هزار تومان بدهد. در فضایی که منابع مالی را با اخلاص و قربۀ الی الله بیاورند، برکاتش زیاد می‌شود.

یک افرادی هم هستند که واقعاً امکان ندارند برنامه ما طوری باشد که او را نگه دارد، نه اینکه حالا ده هزار تومان داده، مجبور است بیاید و برود. اینکه فایده ندارد. می‌آید اینجا هزار نوع بازیگوشی می‌کند. کیفیت و زیبایی این برنامه، او را می‌آورد و استفاده می‌کند، اما ما اهرم فشار قرار نمی‌دهیم که اجبار باشد.

بنابراین اگر بشود شهریه به این شکل باشد، به نظر می‌رسد که هم خیلی از افراد بتوانند استفاده کنند (شاید برای یکی امکان‌ش نباشد)، هم آن افراد واقعی بیشتر بتوانند از آن برنامه اصیل بهره ببرند و هم از آن منابع که خدا وعده داده است، روزی‌ای برسد. این هم از حیث شهریه.

حق الزحمه مربی

می‌شود صندوقی قرار داده شود که خانواده‌ها مبالغی را به اختیار و به صورت هدیه پرداخت کنند و آن مبالغ خرج برنامه‌های بچه‌ها شود؛ شاید مثلاً ما ده هزار تومان می‌خواهیم، او

دویست هزار تومان بدهد. ما خوب توجه کنیم. شاید او، خودش در متن مسائل بیاید و خودش درگیر مسائل شود، آگاهی پیدا کند، شاید برود دو نفر همکار خودش را تشویق کند که مثلاً بیست میلیون بردارند بیاورند. اصلاً ما دنبال یک چنین زمینه‌ای بودیم. چون برای بعضی بیست میلیون اصلاً پولی نیست. ممکن است پول یک مهمانی اش باشد. متنها ما باید توجه کنیم.

اصلاً ما باید در برنامه‌های مان یک بخش داشته باشیم به عنوان روابط عمومی که کارش مربوط به برنامه‌ریزی و این‌ها نیست. فقط می‌رود ارتباطات را با مسئولین، با خیرین زیاد می‌کند، گزارش می‌آورد، گزارش می‌برد، دعوت می‌کند، برنامه‌های ارتباطی برقرار می‌کند. مدام این ارتباطات را در جامعه باز می‌کند. اگر این روابط قوی باشد، می‌تواند به فضل الهی خیلی مراسم بگذارد و آن‌ها را به مراسم بیاورد، از نزدیک آشنا کند و با رشد افراد، این روابط می‌تواند بهتر شود.

وقتی افراد ثابت شوند، نخبه‌پروری باید انجام شود، برای آن‌ها دیگر باید واقعاً برنامه‌های جدی گذاشت. مثلاً سیر مطالعاتی که لذت مطالعه را بچشد. همیشه که ما نمی‌توانیم آن‌ها را به کلاس بیاوریم و برای شان کلاس بگذاریم. روش مان باید این باشد که لذت مطالعه را بچشد و توی خط مطالعاتی و یک سری برنامه‌های خاصی بیایند که به هر حال آن هم روش خاص خودش را دارد.

شیوه کار با نخبه

سؤال:

اگر بعد از یکی دو سال از بین دوازده نفر، پنج نفر افراد نخبه پیدا شدند، ما این‌ها را جدا کنیم یا بین همان جمع باشند و برنامه‌هایی ویژه هم برای این افراد داشته باشیم؟

پاسخ:

این بستگی به فضای بچه‌ها و قدرت نخبگی این افراد دارد. یک وقت این قدر نخبه است که خود بچه‌ها هم اعتراف دارند که مثلاً وقتش اینجا ضایع می‌شود. خب این‌ها جدا می‌شوند. یک وقت هم اختلاف خیلی فاحش نیست، اینجا برنامه به یک صورت و یکسان باید باشد. در نهایت باید برنامه‌های دو گروهی که جدا شده‌اند، طوری از حیث زمان و حتی مکان تنظیم شود که همدیگر را نبینند که موجب حسودی شود و در برخوردها احساس حقارت کنند.

البته این‌ها آن لطافت‌های خاص خودش را دارد؛ مثلاً برای آن‌ها یک عنوان می‌گذاریم یا مثلاً می‌گوییم این‌ها وقت‌شان نمی‌رسد، وقت‌های‌شان را جدا کردیم یا مثلاً فرض بفرمایید شرایطی ایجاد می‌کنیم، امتحانی می‌گذاریم که نتیجه قبولی‌شان این خواهد شد. دیگر کسی به چیزی اعتراض ندارد. این شگردهای مختلفی دارد.

باید مواظب باشید که عجب برایش پیش نیاید. این خیلی خطرناک است که خیال کند مثلاً «من نخبه شدم»، «جدا شدم». این یک لطافت‌هایی دارد که باید به صورت‌های خاصی جلوی عجبش را گرفت. مثلاً به او بگوییم فلانی، چون می‌بینم تو عجب نداری، خودت را برتر احساس نمی‌کنی و به عیب‌هایت بیشتر توجه می‌کنی تا به ظاهرت...؛ از اول سر نخ بدهیم که عجبش را بشکنیم. این فرق می‌کند که به او بگوییم خب تو بچه قوی‌ای شده‌ای، خوب شدی و...؛ این خطرناک است، این بچه است، زود باورش می‌شود که بله من کسی شدم. باید بگوییم چون می‌بینم تو بچه هستی و نفس‌شکنی داری، عجب نداری، برای دوستانات غرور نداری، هم‌نوع‌دوستی و محبت داری، خودت را کسی احساس نمی‌کنی و در عین حال مطالب را دقت می‌کنی...؛ یعنی او را توجه می‌دهیم که مطلب چیست، از حالا او را جهت می‌دهیم؛ آن یکی‌ها را هم به شکلی دیگر. این‌ها روش‌های خاص خودش را باید داشته باشد.

اولویت‌بندی برنامه‌ها

اینکه در بین طرح‌های پرهزینه و محدود و معدود (مثل سفر زیارتی) و برنامه‌های کم‌هزینه با تعداد دفعات بیشتر، اولویت با کدام است؛ باید گفت این مسائل نسبی است. نسبت به شرایط کلاس، به شرایط روحیه بچه‌ها و... متغیرند. مطلق نمی‌شود مسئله را گفت. لذا در این گونه شرایط بهتر است یک فرد تصمیم نگیرد.

مریان عزیز، متصدیان و مسئولین، با هم بنشینند مسئله را با هم چکش کاری کنند که ما الآن در کدام حالت، نتیجه مطلوب بیشتری خواهیم گرفت. این را با اتفاق نظر و اکثریت آرا روی مینا انتخاب کنند؛ وگرنه روی احساسات، بله نباید انجام بگیرد.

بینیم کدام به آن هدف مطلوب نزدیک‌تر است. مثلاً فرض بفرمایید ما می‌توانیم به یکی از شهرهای نزدیک بیریم و آنجا اردویی ترتیب بدهیم. مثلاً از حیث محتوای برنامه، فضای طبیعت یک مقدار مفید و جذاب خواهد بود، همین مطلوب را می‌توانیم داشته باشیم. نخبه‌های این جمع، چهار نفر شدند، همین‌ها را مشهود می‌بریم؛ البته نه همان روز که مشکل پیش بیاید؛ بلکه در یک مناسبت و فرصت دیگر و در یک فضا و فاصله دیگر. مثلاً در کنارش بازدید علمی باشد، مقام حضرت (علیه‌السلام) را در بازدیدهای علمی بشناسد، آشنایی به مراکز قانونی پیدا کند. یا خود قم که نزدیک‌تر از مشهد است، قیمتش هم کمتر است. بله، صرف اینکه مشهود بیریم که احساساتی شود، کافی نیست. باید همه این‌ها حلاجی شود، چکش کاری شود. یا دو تا سه تا برنامه مکمل هم باشد تا نتیجه خیلی خوبی بدهد. باید بنشینیم این‌ها را حلاجی کنیم، نظرات مختلف را چکش کاری کنیم. اینکه بالأخره آن هدف مطلوب که تربیت رشد فکری این بچه است بیشتر در کدام نتیجه می‌گیرد؛ آن فعلاً اولویت دارد.

مثلاً در زیارت، خود نفس زیارت حضرت (علیه‌السلام)، ایجاد این عشق به ولایت حضرت (علیه‌السلام) برای این بچه در حال فطرت پاک خیلی مهم است؛ همراه با یک سری برنامه‌های کیفی که واقعاً بیارزد و زیارت برایش یک جنبه تفریحی پیدا نکند. از ابتدای ورود

تا انتهای مسافرت، سراپا کیفیت؛ توی ماشین یا قطار برایش برنامه داریم. سر نهارشان و صبحانه‌شان برنامه داریم. حتی برای تفریحش یک برنامه خاصی داریم. بنابراین برنامه مفید جامع قوی که بتواند برای بچه‌ها خاطره شیرین زیارت به همراه داشته باشد، اصلاً هر کدام اثر خاص خودش را دارد که آنجا انجام می‌گیرد، به آن مطلوب می‌رساند و می‌ارزد. اما اگر ما برنامه پرمحتوا نتوانیم برگزار کنیم و صرفاً زیارت باشد؛ درحالی که می‌توانیم آن هزینه را صرف دو سه تا برنامه تربیتی عمیق ریشه‌دار کنیم، معلوم می‌شود به لحاظ مطلوب بودن برنامه، این بر آن مقدم خواهد شد.

در برنامه‌ها اولویت این است که ببینیم این بچه که زیارت می‌رود، چقدر روی او کار کرده‌ایم و تا چه حد از این فعالیت‌ها و مسائل بهره برده است. تا آنجا که آیا الآن وقت و نوبت زیارت مشهود شده یا برایش یک تفریح و خوشحالی است. بله اگر امکانات مالی باشد، مثلاً یک بنده خدایی می‌آید و می‌گوید من بیست میلیون می‌دهم شما بچه‌ها را مشهود ببرید، اصلاً برای بچه‌ها نذر کرده‌ام، این یک حرف دیگری است.

وقتی می‌گوییم در شرایط اقتصادی فعلی، از کوچک‌ترین مبلغ باید بیشترین استفاده را ببریم. بالأخره آنکه می‌گوید اینجا مسئولیت این هزینه را داریم، باید از کمترین وجه، بیشترین استفاده و کیفیت را داشته باشد. بنابراین باید بررسی کنیم که اگر بچه را حرم ببریم، بهره‌زیارتی به آن معنا ندارد، می‌توانیم به امامزاده، زیارت شهدا، مسجدهای بزرگ در اطراف ببریم؛ زیارت به اتفاق آن توجه. تا این‌ها خودشان آشنا شوند و انس بگیرند، یک ذره معرفت پیدا کنند، یک ذره توجه پیدا کنند، تا مرحله بعدی به آنچه می‌خواهند، برسند؛ وگرنه صرف اینکه رفتیم، گردش حساب می‌کند. اگر کسی پول خاصی برایش می‌دهد، خب چه اشکال دارد؛ بله؛ اما اگر می‌خواهیم از پول‌های فعالیت‌ها این کار را بکنیم، فعلاً توی تربیت او بیشتر وقت بگذاریم که این امامزاده‌ها، شهدا و همه تا حدود زیادی می‌تواند جایگزین برنامه تربیتی او شود تا به مرحله بالاتر برسد.

و نهایت آن‌هایی که عرض کردیم خیلی نخبه‌اند، حالا می‌خواستید جایزه بدهید، اسم جایزه نمی‌گذاریم؛ بلکه می‌گوییم خب در این شرایط عزیزان قابلیت دارند که به زیارت بروند. در یک فرصتی عنوانی بهانه‌ای مثلاً طی برنامه‌ای آن‌ها را می‌بریم که بیارزد آن‌ها را ببریم و یک نتیجه مناسب بدهد.

مبنای اردو؛ سیاحتی یا زیارتی؟

الآن زیارت يك چیز هوسی است. ما چقدر آمديم درباره زندگی امام رضا(علیه‌السلام) با این‌ها صحبت کردیم؟ اینکه الآن به زیارت حضرت می‌رود؛ برای این است که همه می‌روند، همسایه‌مان رفته ما هم می‌خواهیم برویم.

به دلیل آن فطرت پاکی که دارد، ما زندگی حضرت را یک دور برایش باز کنیم. تمام وجود او عشق به حضرت است. حتی بگوییم از اینجا بایست و حضرت را زیارت کن، با یک نیت خاصی زیارت می‌کند. این برای زیارت آماده‌تر می‌شود. اهل بیت(علیهم‌السلام) را بیاوریم به او بشناسانیم که یعنی چه. مظلومیت‌های معصومین(علیهم‌السلام) را برایش بشناسانیم. یک دوره بگذرانند تا یک شناخت اجمالی در این قضیه پیدا کنند. شهدا را برایش باز کنیم که شهدا راه این امامان(علیهم‌السلام) را رفتند، مثل آن‌ها مظلوم واقع شدند، مثل آن‌ها شهید شدند، مثل آن‌ها مبارزه با ظلم و گناه کردند تا يك مقدار بفهمد. بفهمد که چرا حضرت(علیه‌السلام) شهید شد. اصلاً خط سیر چیست؟ اینکه امامزاده می‌رویم يك چیز کمی حساب نکند؛ امامزاده، امامزاده(با حالت استخفاف). او یک شخصیت فوق‌العاده‌ای است که راه حضرت(علیه‌السلام) را رفته است. برایش توضیح دهیم که اینجا هم مثل زیارت حضرت(علیه‌السلام) است، او یکی از دوستان واقعی حضرت(علیه‌السلام) بوده است. مسئله این‌طور بوده و این‌طور شده است. یا مزار شهدا می‌رویم مطلب را باز کنیم که شهدا به این صورت عمل کردند. تا وقتی به زیارت حضرت(علیه‌السلام) می‌رود، واقعاً این بچه کمی بفهمد می‌خواهد چه کار کند.

در مباحث مدیریتی و مسائل اقتصادی، آن محاسبات و برنامه‌ریزی خیلی مهم است. مثلاً عرض کردیم یک وقت می‌گوید آقا من نذر کرده‌ام بیست میلیون بدهم همه برویم کربلا، برویم مشهد، خب این روزی خدا است. یک وقت ما الآن سی میلیون داریم و برای هزینه کردن سی میلیون مسئولیت داریم؛ اینجا باید محاسبه کنیم. نگوئیم که ما مثلاً سی میلیون داریم، دست‌مان باز است، هر کاری دلم می‌خواهد بکنم، نه! برایش مسئولیت دارم. این سی میلیون را باید چطور هزینه کنم که از حداقل مبلغ، حداکثر استفاده را در رسیدن به اهداف مطلوب ببرم؟ مسئولیت دارم. مثلاً امامزاده یا زیارت حضرت (علیه‌السلام) یا برنامه استخر و فوتبال و...، اینجا باید با احتیاط بررسی کنیم. بگوئیم آن بیست میلیون به من ربط نداشت، اما یک ریال از این سی میلیون هم به من ربط دارد، باید محاسبه کند ببیند حداکثر استفاده را در این قضیه، در چند برنامه و چطوری می‌تواند به کار ببرد. این از این باب است؛ برنامه‌ریزی در سیر وظایف، در تعداد و عدد و کمیت و کیفیت اثر کار.

تربیت قشری یا تربیت عبودیتی

مطلب دیگری که در بحث تربیتی هست؛ تربیت دو نوع است؛ ما یک تربیت قشری داریم که ریشه ندارد، صرفاً سطحی جوّی و ای بسا بعضاً همراه با ریا است. اما یک تربیتی داریم که این ریشه دارد، ریشه عبودیتی دارد.

مثلاً فرض بفرمایید من پیش بچه می‌گویم: آقا وقت نماز است، یاالله، بروید از همه جلوتر نماز و وضو و بیار و ببر و یک حال و هوایی؛ چرا؟ برای اینکه این بچه بداند وقت نماز است و باید برود نماز جماعت بخواند. یک وقت نه، اصلاً از این بچه‌ها یک نفر هم نبود؛ بلکه اعتقاد من بر این اساس است که الآن احساس و وظیفه عبودیتی من به نماز جماعت اول وقت حکم می‌کند و دارم این را در خودم اجرا می‌کنم و اثر این را در خودم پخش می‌کنم.

این صورت دوم است که اثر تربیتی خودش را خواهد گذاشت؛ نه صورت اولی. صورت اولی چون از بنده بی‌ریشه صادر می‌شود، ای بسا ریشه تظاهری هم دارد. آن بچه هرگز این اثر را

نمی‌پذیرد، هرگز که نمی‌شود مطلق گفت، اما غالباً. چون استثنائاتی هست که بعضی استعدادها از همان ریا هم، استفاده خودشان را می‌گیرند. خب آن دومی با این خیلی فرق دارد.

مثلاً فرض بفرمایید من می‌خواهم بین بچه‌ها این شوخی بیجا را نکنم، مثلاً ملاحظه این بچه را می‌کنم. یک وقت اصلاً عبودیت حکم می‌کند که من یک چیز به اصطلاح لهو و لعب ای بسا یک حرف من، شوخی من، مزاح من حتی در آن گناه نباشد، عبودیت انسان حکم می‌کند این کار را نکنم. طبعاً اصل تربیتی‌اش برای این بچه از ریشه می‌آید. این هست که خیلی اثر خواهد گذاشت، نه آن اولی که بالأخره به یک صورتی بی‌ریشه درمی‌آید و ای بسا جنبه فلان دارد. این بالأخره باید مد نظر باشد. مثل این است که مثلاً وقتی هوا سرد است، من لباس می‌پوشم، یک وقت هم برای دیگران لباس می‌پوشم، هر دوتا لباس همان لباس است؛ منتها در اولی خودم هم بهره‌اش را می‌برم، در آن دنبال خودم هستم که سردم نشود، خب اثر طبیعی و وضعی حقیقی این کار که حقیقت دارد و واقعیت دارد، اثر حقیقی‌اش را هم خواهد گذاشت. لذا صورت دومی پایدار نیست و ای بسا یک لحظه‌ای بیاید در یک اشتباه، همه این‌ها را بزند عوضش را دربیارد.

چرا؟ چون همه‌اش ریشه نداشت تا یک موردی می‌آید همه از دست می‌رود. برای اینکه آن کسی که تربیت واقعی می‌کند حضرت ربّ است، حضرت رب‌العالمین او را تربیت می‌کند، نه اینکه ما واقعاً کاری کرده باشیم. من فقط واسطه‌ام، آنچه اینجا و در این مجموعه تربیتی کار شد، مال خدا است، خدا تربیت می‌کند. بنابراین این به همان بحث اولی برمی‌گردد، اول جلسه عرض کردیم؛ من باید به دنبال عبودیت خودم باشم و روی وظیفه عمل کنم و خداوند اثر تربیتی را می‌گذارد. خداوند در هر شرایط تربیت خواهد کرد؛ اما اگر به صورت تصنعی باشد، یک مدت محدود می‌تواند در این شرایط پیش برود، به هر حال این لو می‌رود.

روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) هست، به این مضمون که با ادب کردن خود، فرزندان را ادب کن. یعنی من باید خودم به طور حقیقی مربی باشم تا بتوانم مربی باشم.

ضمن اینکه من مربی هستم، مربی هم هستم. این اگر انجام گرفت، تربیت به صورت حقیقی منتقل می‌شود. اگر راه را بر مبنای عبودیت انتخاب کنیم، اثر این‌ها هم حقیقی خواهد شد؛ وگرنه اگر تصنعی باشد و ملاحظه بچه را در آن شرایط کنیم که این‌طوری نشود، آن‌طور بشود، آن پایدار نیست و معلوم نیست بعداً هم چه نتایج بدهد.

فصل چهارم

گفتمان توحیدی

آسیب‌شناسی اخلاقی

اینکه عجب و غرور و تکبری بیاید که این گروه دانش‌آموزی من است، گروه دانش‌آموزی دیگری در این زمینه موفق نبوده و این ضعف‌ها را داشته است؛ به عنوان مثال مسجد امام حسین (علیه السلام) نسبت به مسجد امام علی (علیه السلام) موفق‌تر بوده است؛ این یک نقطه منفی است.

این موضوع، فرع بر این اصل است که وقتی انسان، خودش را مرتبی دید و بر مبنای عبودیت حرکتی شروع کرد، دیگر این‌ها تحتِ مراقبه و کنترل همین مبنا است. این مخصوص به این نیست. فقط در اینجا نمی‌آید. در شرایط مختلف، برای ترک عجب، مراقبه لازم است. چون آن یک رذیله‌ای است که بالأخره مشمول تمام این فعالیت‌ها می‌شود. فلذا بر اصل آن عجب، همیشه مخالفت می‌کند و مراقب آن است. البته در سایت ندای پاک فطرت، آنجا بحثش مفصل آمده است. آن عجب را ما بالأخره چه کار کنیم؟ مبارزه کنیم؟ ریشه‌کن کردنش خیلی سخت است، خدا خودش کمک‌مان کند، به دادمان برسد. اما برای کنترلش در سایت ندای پاک فطرت، يك مسائلی آمده است. مثلاً اینکه ما سعی کنیم به یک سری واقعیت‌هایی توجه کنیم که توجه به آن واقعیات ما را می‌شکند. به تبع آن، کارمان را هم می‌شکند و آن عامل اصلی که آن کار را بزرگ می‌دید و از بزرگی خودمان تعیین می‌شد، این‌ها هم به خودی منتفی می‌شود.

مثلاً فرض بفرمایید، در آن لحظه به یک سری رذایلی که خودم می‌دانم، پنهان در خودم هست و دیگری نمی‌داند، سریع به آن‌ها توجه کنم و بگویم ای فلانی خیلی خودت را دست بالا نگیر که بگویی کسی شدی، اگر یکی از گناهان پنهان باز شود، اصلاً کسی به تو نگاه نمی‌کند، اصلاً کسی تو را به مجموعه راه نمی‌دهد. خدای مهربان آن‌ها را توی سر و لایه پنهان گذاشته که تو اصلاً می‌ترسی از اینکه نکند یک وقتی خدا، خدا است دیگر، یک لحظه باز کند. وای! این بادکنک را مدام باد می‌کند، باد می‌کند، اگر یکدفعه بترکد، صدایش همه جا را برمی‌دارد که به آقای فلانی؟ عجب! تو که خوشحال می‌شوی که بگویند آقای

فلانی، آقای فلانی، اگر خدا یکی از این‌ها را باز کند، صدایش تا آنجایی است که شعاع «آقای فلانی» برداشته است. آن موقع تبدیل به مصیبت می‌شود. این‌ها واقعیت‌هایی است. یا مثلاً توجه کند که خب فلانی! تو همان گناهکار بیچاره‌ای بودی که خدا به تو توفیق داد و تو را به اینجا آورد. این را چه زود فراموش کردی؟ اینجا به دلیل دلشکستگی‌ات رسیدی، نه برای این‌ها.

توجه کند به این واقعیت که دین اسلام را تو احیا نمی‌کنی؛ بزرگان، حوادث کربلا و انبیا را با اره بریدند. تو که اسلام را نگه نمی‌داری. تازه آن‌ها این همه سختی کشیدند که الآن اسلام به دست تو برسد بتوانی استفاده کنی، این هم استفاده‌ات از اسلام است، تازه زحمات آن‌ها را پایمال می‌کنی، حالا چه می‌گویی با این وضع و اوضاع؟

یا مثلاً توجه کند به شخصیت‌های بزرگ که در برابر او خود به خود بشکند. لذا به جای اینکه به خود توجه کند، خود را بزرگ ببیند، افراد بزرگ را ببیند که خود به خود بشکند و بگوید شهید فهمیده، بچه سیزده ساله که اصلاً پرونده‌اش برای گناه باز نشده بود، پاک پاک، به چه مقامی به چه عظمتی رسید، تو الآن پیش او که هستی؟ بگوید تا بشکند.

توجه کند که معلوم نیست عاقبت به خیر باشد. خیلی‌ها کارهای بزرگ کردند، اما روز آخر در چه امتحانی؟ لحظه آخر چطور؟ شمر یکی از سربازهای علیل اسلام بود، بار آخر چه شد؟

بنابراین باید مسائل را توجه کنیم و مدام از خدا کمک بخواهیم که ان شاء الله تعالی خدا با کمک خودش این مشکل را حل کند.

گفتمان‌سازی کار توحیدی

سؤال:

اینکه شما فرمودید غریزه فطری بچه‌ها خیلی قوی‌تر از غریزه حیوانی‌شان است یعنی شما بهش لطفی کنی و جایزه دادی، آن وقتی که روی عواطفش کار کردی، حول تمایل

حیوانی‌اش است که پذیرفته، ولی به مراتب آن غریزه فطری‌شان هم بیش‌تر و قوی‌تر از غریزه‌ی حیوانی‌شان است، خب این برنامه‌ی غریزه‌ی حیوانی‌شان مشخص است که چه جوریست یعنی با جایزه دادن و تشویق کردن حل می‌شود، پس با آن غریزه فطری‌شان چه کار باید بکنیم؟ از کجا شروع کنیم به کجا تمام کنیم؟ یک چیزی باشد که آن کسی که خودش به عنوان مربی است هم استفاده کند و هم آن کسی که مربی است؟ از یک سو عبد خداست که باید خودم را صاف کنم، از سوی دیگر هم این عبد موجب می‌شود عبودیتش انشعاب پیدا کند در افراد. چه کار کنیم که این بحث فطرتشان بیش‌تر اثر بگذارد؟

پاسخ:

در این برهه، بحث فطرت برای بعضی از محافل و مجالس جنبه‌ی گفتمانی دارد؛ یعنی مسئله فطرت واقعاً مهجور شده است. اهمیت و ضرورت و حیاتی‌بودن آن، هنوز که هنوز است، درست جا نیفتاده که مسئله چقدر فوق‌العاده است؛ کما اینکه مثلاً در طول تاریخ نظام اسلامی، حکومت یک چیز عجیب و غریبی به نظر می‌آمد، که مثلاً یعنی چه؟ مثلاً چطور می‌شود نظام اسلامی حکومت داشته باشد؟ این مخصوص حضرت است که تشریف بیاورد، این فقط برای او است. خب درست، همه‌ی این حکومت‌ها که تشکیل می‌شود در واقع مقدمه هستند برای زمینه‌سازی آن حکومت حقیقی، اما حتی این هم قابل قبول نبود، یک چیز به اصطلاح تعجب‌آوری بود. لذا الآن فطرت هم یک چنین مفهومی دارد، اینکه فطرت چیست؟ نقشش چیست؟ باز شود چه اتفاقی می‌افتد؟ اصلاً خودم با همه وجود نیازمند آن هستم، چه بخوام چه نخواهم، چه بدانم چه ندانم. خب فعلاً طرح این مسائل جنبه‌ی گفتمانی دارد.

پس از اینکه هر کس به آن نقطه‌ی اهمیت فوق‌العاده‌ی آن رسید؛ آنگاه از خودش شروع خواهد کرد. آن مقدار که خودش یک چیزهایی متوجه می‌شود، آن وقت به آن مقدار می‌تواند دیگری را متوجه کند. مثلاً بلا تشبیه بلا تشبیه، مثال است، حالا از باب مثال، مثلاً یک کسی مربی ورزش باشد، مربی ورزش شدن غیر از سخنرانی است، سخنران می‌گوید این کار را

بکن، این کار را نکن، اما این باید خودش عضلاتش را ورزش بدهد تا بداند که عضلات شخص دیگری را چگونه پرورش دهد. این حساب بانکی نیست که بگوید مثلاً این توانمندی را امضا کنم، به حساب شما منتقل شود. یک کسی باید دست‌فرمان رانندگی داشته باشد، بعد از اینکه خودش داشته باشد، می‌داند چطوری آن را به دیگری منتقل کند. این از این قسم مسائل است. یعنی این‌طور نیست؛ کسی که خودش دست‌فرمان ندارد، اگر دکترای مکانیک هم باشد، نمی‌تواند دست‌فرمان به کس دیگری آموزش بدهد. این اصلاً انتقالی نیست.

لذا در فطرت، بعد از این گفتمان هر کس به این نقطه جدی برای خودش رسید و در این فضا شروع کرد، فطرت که برای او باز شود، آن مقدار می‌تواند کس دیگر را وارد فضای جدی کند.

منابع مورد نیاز مربی

چون ما به قرآن اعتقاد داریم، در درجه اول، توجه به آیاتی که درباره فطرت مطلب را باز کرده، خیلی بیانات مهم و قابل توجهی است. بعد از آن کلمات اهل بیت (علیهم‌السلام)، دعاها، بعد منابعی که در این زمینه بحث شده است.

لذا اجمالاً همین کتاب فطرت ان‌شاءالله با یک دقت جدی و عمیق مطالعه شود، همراه با عمل هم هست، صرف مطالعه نیست. آن سی دی دستورالعمل را ان‌شاءالله مشغول شوید، عمل کنید تا آرام‌آرام فطرت شروع به شکوفایی کند. همان محاسبه عمر، مراقبه روزانه، سلامتی اعصاب، این‌ها را عمل کنیم تا آرام‌آرام جوانه بزند. این بیشتر عملی است ان‌شاءالله.

تمثیلی از نحوه شروع کار

سؤال:

اصولی هستند که خیلی مهم‌اند؛ اما گاهی اوقات افراد یک‌سری کلیات می‌دانند مثلاً نسبت به مسائل زناشویی، خانوادگی، تربیت فرزند، خیلی مطالعه داشته، کتاب نوشته است، اما

اینکه بیاید عملیاتی کند و به مصادیق تطبیق بدهد، این کمی مشکل است که چطور مصداق در برخوردها، نحوه برخوردها، نحوه تشویق و تنبیه مشخص شود.

پاسخ:

ملاحظه فرمایید اول که بحث مبانی مطرح شود، تمام این‌ها در آنجا مفهوم پیدا می‌کند. مثلاً از باب مثال و مصداق وقتی ما توانستیم یک تصویر روشنی از معاد و مرگ و قبر، از سختی‌های جان‌دادن، از خطر حق‌الناس، از معنای ملموس گناه بدهیم، به عنوان کاری که بر ضد خودمان می‌کنیم، این مصداق عینی را می‌توانیم بزنیم که مثلاً کسی به دلیل اینکه شهوت گرسنگی‌اش زیاد شده، غذای مسموم می‌خورد، دیگر اعتنا نمی‌کند که غذای کهنه‌ای است. در آن لحظه در واقع برخلاف خودش کار می‌کند. بعد از آن، از دستگاه گوارشش تکه‌تکه خون بالا می‌آورد و ناله می‌زند. در بیمارستان چه وضعی پیدا می‌کند؟ شهوت گرسنگی روی همه این‌ها پرده می‌کشد و نمی‌گذارد ضد خودش را بفهمد.

با یک بیان ملموس، فطری و کاملاً محسوس، آن مربی با تمام وجودش می‌فهمد چه می‌گوید.

وقتی این‌ها را برایش باز کنید و در کنارش آیه را با یک باور ایمانی مطرح کنید، چون کلام خدا است و کلام من نیست، اثر دارد؛ البته با آن اتصال که خودم هم باورم هست، نه اینکه صرفاً لقلقه می‌کنم. خودم از نظر فطری کمی برایم باور شده و با آن باورم به کلام الهی، از اینجا بیرون می‌زند. همه این‌ها وقتی قرار گرفت، این بچه قبل از آن تنبیهی که می‌خواهید بکنید، مطلب را می‌گیرد و تا آخر هم بهتر از یک آدم پنجاه ساله که از این گوش می‌شنود و از آن گوش بیرون می‌کند، تمام مسائل در او نهادینه می‌شود. وقتی ما صحبت شیرینی و زیبایی بهشت و کمال و اطاعت و... کنیم، به شرط اینکه باز همان‌طور خودمان بچشم. بعد آیه، کلام معصوم و روایت را کنارش بیاورم، به این باور که کلام خدا اثر می‌گذارد؛ اثر آن قطعی است.

وقتی شما می‌خواهید یک گلوله بزنید؛ به شرط اینکه آنجا نیروی محرکه‌اش باشد، آنجا چاشنی هم باشد، در لوله تفنگ آن خان‌ها، پیچ‌پیچ تمام آن‌ها باشند؛ آن وقت که یک گلوله پرت می‌کردی، در ده متری به زمین می‌افتاد، حالا در هزار متر استخوان را می‌شکند. اگر بگوییم این گلوله چیست، مگر آدم می‌کشد، این یک تکه شن است، چطور می‌شود؛ می‌گوییم این را در آن سیستم قرار بده، بین چه خبر است! این منهای آن‌ها چیزی نیست، یک تکه شن است. پرت کن، بین چه می‌شود، درد هم نمی‌گیرد. اما بیاور و در سیستمش وارد شو بین چه خبر است!

بنابراین خودت از روایت یک چیزی بچش، یک مقدار فطرت باز شود، با آن باور که کلام خدا است، کلام معصوم (علیهم السلام) است؛ اگر آن با این سیستم بخورد، بچه را به عشق بهشت و به عشق اطاعت الهی زیر و رو می‌کند؛ یعنی فطرتش این قدر آماده شده که زود مطلب را می‌گیرد. بنابراین مبانی؛ تشویق و تنبیه را تعریف می‌کند.

حالا اگر شما به او بگویی من دیگر درس ندارم بگویم؛ این برای او بدترین تنبیه است. اگر بگویی برای اینکه خوب مطالب را گوش کردی، قشنگ دقت می‌کردی، امروز یک مطلب جدید می‌خواهم به تو بگویم؛ دیگر همین قدر که قضیه را برایش باز کنی، جالب می‌شود. این قدر که باز کنی، این تشویق دیگری است.

پس جنس هدف را که انتخاب کردیم، تنبیه و تشویق‌هایش مشخص می‌شود. اصلاً این خیلی سریع و قوی نخبه‌پروری است. دیگر لازم نیست تک‌تک به بچه بگوییم سر سفره به مادر کمک کردی یا نکردی؟ با پدرت چه کار کردی؟ با برادرت دعوا نکردی؟ دیگر نمی‌خواهد تک‌تک لیست کنیم. وقتی استعداد او باز شد، سریع و زود با مطلب آتش می‌گیرد؛ منتها به شرط این سیستمی که خودم بروم تا فطرت برابم باز شود.

سپس با این باور که این کلام خدا است، همین که توی سیستم قرار گرفت، ببینید این بچه چه غوغایی می‌کند. فردا دیگر هرگونه مشکل و رذیله‌ای را در خانه ترک می‌کند. نه

اینکه با برادرش دعوا نمی‌کند؛ بلکه به برادرش کمک می‌کند. نه اینکه فلان گناه را نمی‌کند؛ بلکه می‌رود به مادرش هم کمک می‌کند، در صورتی که این‌ها را به او نگفتیم. آنگاه وقتی بخواهیم به او مسائل معاشرتی را بگوییم، زود می‌گیرد، با آن پشتوانه و با آن مبنا، کمی جلو می‌رود، چرا؟ چون فطرتش شکوفا شده، خودش خیلی چیزها را می‌گیرد. این دفعه وقتی اذان را می‌شنود، کیف می‌کند. فطرت دارد باز می‌شود دیگر. صدای اذان که می‌آید، اصلاً برای مسجد جذبه ایجاد می‌کند، در نماز جماعت یک لذت دیگری برایش باز می‌شود. این رشد را به خودی خود دارد. مثلاً حالا می‌خواهی قصهٔ انبیا برایش بگویی قصه گوش نمی‌کند، قصهٔ حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) فطرت توحیدی دارد. اینجا شروع می‌کند مسائل مصداقی، عملیاتی و آثار و برکاتش برایش باز شود. لذا برمی‌گردد به آن مبنا که بحث شد.

محسوس بودن مطالب مربی

مثلاً ببینید الآن یک دانشمند به اصطلاح می‌آید از خورشید و اثر خورشید می‌گوید. خورشید را تجزیه می‌کند، تمام عناصر خورشید را می‌گوید و از نظم این مسائل، محاسبه، همه را؛ اما سر تا پا غرور است که من کسی‌ام؛ با اینکه توی نظام آفرینش رفته است.

اما برای بچه که فطرتش پاک است، با این سیستم که مربی خودش چیزی چشیده است، با باور به واقعیت، به بچه تذکر بدهد و کمی از نظم وجود آفرینش برایش صحبت کند که خورشید کجاست؟ از آنجا به ما چه می‌فرستد؟ چه انرژی‌ای؟ اینجا چه کار می‌کند؟ درختان میوه، چقدر شیرین، این‌ها از کجا در می‌آید؟ فلان چه می‌شود؟ وقتی در چهار، پنج کلمه این نظم را به او می‌گویی، فطرت این بچه این قدر آماده است که تمام وجودش به توحید می‌رود.

شاید برای ما قابل قبول نباشد که آخر چطور دو تا کلمه بگوییم، تأثیر می‌گذارد؛ اما دوران فطرت بچگی مان را یادمان بیاید که اگر به ما این‌طور می‌گفتند، فوری مطلب را می‌گرفتیم. یادتان بیاورید که مثلاً ستارگان را در شب تماشا می‌کردیم، ببینید چه احساسی داشتید. الآن

برای مان هیچ است، چرا؟ چون فطرت‌مان هیچ شده است. کسی به ما توجه نداده است. اگر یک نفر می‌آمد این را به ما توجه می‌داد، به ما یک توجه جدی می‌داد، ده دقیقه صحبت می‌کرد که ببین، آسمان، شب، تاریکی، این‌ها ستاره‌اند، فلان و فلان؛ ارتباطش با توحید را می‌گفت، اصلاً عشق به خدا با همان نور ستاره‌ها و ماه توی وجودمان می‌رفت. کسی ما را توجه نداد. اما آنجا هم لطافتش را احساس می‌کردیم.

آن وقت که شما بچه دو سه ساله بودید، یادتان بیاورید، یک گلی را نگاه می‌کردید، یک حظی از آن احساس داشتید، الآن آن احساس را ندارید. الآن گل را پرپر می‌کنید. آن موقع که فطرت پاک آماده بود، یک چیز دیگر احساس می‌کردیم.

علی‌ای حال، چون به ما آن موقع توجه ندادند، این قوه فکر را به آن متمرکز نکردند؛ لذا حظش را نفهمیدیم چه بود. یک چیز گذرا آمد و رفت. اما ما می‌خواهیم این کار را با بچه بکنیم. این تهذیب می‌کند. عجیب آن را عوض می‌کند. اصلاً می‌کشد و کاملاً می‌فهمد مطلب یعنی چه. فلذا این‌ها مصادیق‌اند. هزاران بلا سر بچه می‌آوریم؛ هر روز بستنی بخریم، هر روز چه کار کنیم؛ اما تازه نفهمیدیم چه کار باید بکنیم.

ثمرات شکوفایی فطرت در تربیتی

این است که جامعه اسلامی ما به آن نیاز دارد. ما اینجا این‌طور باید تربیت کنیم. پنج سال دیگر، ده سال دیگر، با یک ریشه محکم الهی، جامعه چنین تربیت‌شدگانی نیاز دارد. چه برکاتی و چه اثراتی! می‌ارزد برای این بچه زندگی را فنا کنی، چرا؟ چون برای جامعه، برای نظام اسلامی، نیروی الهی تربیت می‌شود. برای نظام اسلامی، فردی نخبه شد. برای اسلام و نظام نیرو تربیت کردیم. لذا دیگر بچه فلان آقا نیست، نه، این دیگر بچه نظام است. من برای نظام، برای ولایت، برای اسلام تربیتش می‌کنم. می‌ارزد گرسنه هم بمانم، تشنه هم بمانم، بدبختی هم بکشم، بی‌خواب هم بشوم، می‌ارزد؛ چرا؟ این راه مبارزه با دشمن است، این

است که اگر ماهواره این‌طور و آن‌طور هم باشد، با پایش می‌زند آن را له می‌کند، چرا؟ این دیگر فطرت او است. در فطرت این‌قدر عشق به خدا باز شد که دیگر غرایز برایش متعفن‌اند. پس این‌ها را باید توجه داد، دقت داد، ملموس کرد، همه ملموس‌اند، همه حسی‌اند. ما در فطرت چیزی ذهنی نمی‌گوییم، دلایل فلسفی پیچیده که نمی‌گوییم. بلکه: یک- با فطرت خودش یک چیزی بچشد، یک مقدار لازم است بچشد، اگر نچشد که اصلاً نمی‌تواند منتقل بکند.

دو- باور به اینکه اثر کلام الهی، کلام معصوم (علیه‌السلام) قطعی است، قطعی قطعی است. سه- با مصادیق عینی و واقعیت‌های ملموس زندگی که این‌ها پر است و اصلاً لمس می‌کند، با این‌ها مدام باید توجهِش را بالا ببریم، تقویت کنیم، تمرکز ذهنی‌اش را در این رابطه مدام بالا ببریم.

بنده که الان فطرت‌م را خراب کردم، کور هم بشوم، کمی به خدا هم بد و بیراه می‌گویم. این‌قدر بیچاره شده‌ام. اما بچه این‌طور نیست. به بچه بگویید آقا جان، بین شما شب، پنج دقیقه چشمانت را ببند، باز نکن. تا در آن حال قشنگ، توی خودش فرو برود. بین زندگی‌ات تبدیل به چه شد؟ یک آزمایش خیلی ساده، ده دقیقه، پنج دقیقه، بین زندگی‌ات تبدیل به چه شد؟ آنگاه مثلاً روز را یادت بیاور، در روز روشن، در عالم هستی، حالا چشمانت را باز کن، حالا زندگی‌ات چه شد؟ چه اتفاقی برای زندگی‌ات، برای زندگی آدم افتاد؟

ما می‌گوییم این چیز بی‌خودی است، اما او با تمام وجودش این را درک می‌کند، چون فطرتش آماده است، اصلاً یک چیز دیگری باز می‌شود. آخر این فطرت پاک است. به شرط آن چاشنی‌ها، آن مخزن محرکه؛ اگر مخزن محرکه منفجر نشود و چاشنی نباشد، اصلاً توی آن خان و توی لوله نرود، خود گلوله هیچ است.

بنابراین این‌ها مسائلی است که به عنوان فطری باز کنید. این‌قدر برای بچه روان است، در این مطالب زودفهم است.

سن متربی

سن متربی ملاک نیست، اما علی‌القاعده نفری که سنش کمتر است، به فطرت نزدیک‌تر است. بعضی بچه‌ها از همان یکی دو سالگی متأسفانه با حرام بزرگ شده‌اند. یک بچه هم شاید سیزده چهارده سال است که پاک مانده؛ این‌ها دیگر کلیات ندارد. کلیت این است، او که سنش پایین‌تر است و مثلاً به سن تکلیف نرسیده، فطرتش زود کار می‌کند؛ مگر به دلیل حرام‌خواری که الآن می‌بینیم دشمن یک‌سری کارهایی می‌کند که دیگر بحث خاص خودش را دارد.

روح مدیریتی و فن مدیریتی

سؤال:

در مورد طرح‌های دانش‌آموزی، حالا اینجا می‌شنویم جاهای دیگر هم می‌شنویم، گام اول رفاقت هست. آیا واقعاً گام اول رفاقت است؟ اگر این طور است، به چه نحو باید باشد؟

پاسخ:

ما درباره مدیریت و مدیریت توحیدی بحث کردیم؛ یک روح مدیریتی داریم، یک فن مدیریتی داریم. این‌ها هر کدام جایگاه خاص خودش را دارد. در تربیت هم که به نوعی کلاس را، انسان را، مجموعه را، حالا به هر شکلی مدیریت می‌کنیم، به نوعی از همین قاعده بهره‌مند است.

در روح تربیتی که تعریف شد، با مبنای عبودیتی خودمان، وظیفه خودم بر اساس مدیریت الهی که باید انجام بدهم، مربوط به روح تربیتی بود؛ اما ارتباط با بچه‌ها مربوط به فن تربیتی است. در فن تربیتی البته باید ملاحظات گوناگون را کرد. مثلاً ارتباط با بچه مربوط به فن تربیتی است. فن تربیتی باید تحت الشعاع روح باشد. اگر بریده از روح باشد، مثل چرخ ماشین است که از ماشین جدا می‌شود و این چرخ به سرعت هم می‌رود، اما به هر کجا می‌خورد، داغان می‌شود. اما چرخ‌ی که توی ماشین تحت هدایت یک عقلی حرکت می‌کند، این طور نیست که مثل چرخ ماشینی که پیچش بریده، برود، اما کجا؟ چه؟ چگونه؟

علی‌ای حال در اینجا چون تحت مدیریت آن روح توحیدی است، آن تنظیم می‌کند که من اولاً در درونم رابطه را بینم در چه احساسی است، رابطه‌ای که با یک بچه برقرار می‌کنم، اول خودم مراقب خودم باید باشم، اول بینم من در ارتباط با این بچه چه احساسی دارم؛ ثانیاً بعد از کنترل خودم در این ارتباط، میزان ارتباط چطوری است؟ افراطی است؟ تفریطی است؟ او را لوس بار می‌آورد؟ اصلاً برایش حجاب می‌شود یا نه؟ او را تشویق می‌کند؟ رشد می‌دهد؟ این‌ها همه فی نفسه فن تربیتی است؛ اما کم و کیفش را در ارتباط با آن روح مدیریتی، از آنجا با مراقبه درونی که دارد تنظیم می‌کند.

مثلاً فرض بفرمایید شاید یک مربی دست یک بچه را می‌گیرد و به قنادی می‌برد، با هم می‌نشینند بستنی می‌خورند، آنجا کمی جوک می‌گویند، می‌خندند، که مثلاً می‌خواهیم رابطه برقرار کنیم. یک وقت هم مربی فقط به او یک سلام گرم می‌کند، کلاس آمده است، به روی او نگاه می‌کند، به احترام شخصیت این، سلام به او می‌کند، همین مقدار ارتباط، ده برابر از آن قوی‌تر، مؤثرتر و مفیدتر شد. ارتباط هم برقرار شد.

این ارتباط مثلاً خیلی افراطی به شکل‌های فلان لزومی نداشت. خب این اثر تربیتی از آن کمتر نیست. مثلاً اسمش را صدا می‌زند، می‌گوید آقای مثلاً فلان، این «آقای فلان» را به یک لحنی می‌گوید که او احساس شخصیت می‌کند. این ارتباط است. این‌طور نیست که مثلاً ما حتماً باید با هم استخر برویم، حتماً باید میدان فوتبال برویم. خب این ارتباط هست. چون از روی فطرت خودم باز می‌شود؛ لذا او مطلب را می‌گیرد که برای ارزش قائلم، شخصیت قائلم. مثلاً وقتی یک مطلبی می‌خواهیم به او بگوییم، از در که وارد می‌شویم، بگوییم آقای فلانی بفرماید؛ خیلی راحت می‌تواند حرفش را به تو بزند و صحبت کند، اصلاً مشکلاتش را می‌گوید، درد دل می‌کنیم. این ارتباط است دیگر.

بنابراین همه این‌ها را از نظر کمی و کیفی آن مدیریت می‌کند. بعد ممکن است یک وقتی با هم سر سفره بنشینیم، دور هم غذا بخوریم، بگوییم، بخندیم، اشکال ندارد برویم با هم توی قنادی بستنی بخوریم بگوییم بخندیم. اما همه این‌ها دقیقاً کنترل شده است. اگر تحت

کنترل نباشد به اصطلاح بی‌رویه است، بی‌معیار است، همین‌طوری، فله‌ای. اما اگر روی مبانی باشد، این کنترل می‌کند که در هر شرایطی چه اتفاقی می‌افتد، این ارتباطات همین است دیگر.

خیلی فنون تربیتی مدیریتی هست. مثلاً فرض بفرمایید پدرش مریض است، ما پنج نفر به عیادتش می‌رویم، این کلی ارتباط است. اینکه به عیادت پدرش رفتیم، ای بسا او تا آخر عمرش به یادش می‌ماند. مثلاً با یک احترام شخصیتی، از او یک سؤال می‌پرسیم، مثلاً به او یک بارک الله می‌گوییم، احسنت می‌گوییم، خیلی صمیمانه.

خلاصه این‌ها همه فنون تربیتی هستند. در فنون تربیتی، ما روانشناسی می‌کنیم که اینجا بحث ما یک بحث علمی باشد؟ بحث قصه و داستان باشد؟ کدام قصه باشد؟ چه ربطی به زندگی پیدا کند؟ این‌ها ففونی هستند که باید دائماً متناسب با حال تربیتش تزریق شود.

گام اول در جذب

رابطه به معنای کنترل‌شده در روح است، نه نفس رابطه. نفس رابطه شاید فی نفسه درست نباشد. اما رابطه کنترل روح تربیتی فردی برای خودش، مفید است.

چون بعضی‌ها آن را دقیقاً اولین قدم می‌دانند و می‌گویند اول باید بروی یک ارتباط دوستانه و صمیمی برقرار کنی، محبت بین تو و آن افراد برقرار شود، محبت سنخیت می‌آورد، او دوست دارد با تو ارتباط داشته باشد، دوست دارد از تو بشنود و حتی بالاتر دوست دارد مثل تو بشود، حالا به او مطلب بده.

این ارتباط دوستانه در روش‌های فنون غربی شاید خیلی اصل باشد، لذا در علوم اسلامی عرض کردیم هر کس متناسب با حال خودش باید ببینیم نیازش چیست.

الآن متأسفانه در آموزش و پرورش اصل شده است که مثلاً بچه‌ها را اردو می‌بریم که به این‌ها یک‌سری توجه به نماز و قرآن و دین و ایجاد خاطرات تزریق کنیم. برای چه؟ می‌گوید اردو را خیلی شیرین کنیم تا با خاطره شیرین از اردو بروند. خب بعد چه؟ بعد آنجا نعوذبالله چندتا

گناه و چه و چه و چه تا جذب شود. بعد در کنارش یک نماز جماعتی، در کنارش مثلاً یک دعای کمیلی هم باشد. ببینید این چقدر خطرناک است؟ در واقع این دقیقاً کار غرب است. لذا حضرت می‌فرماید که شما کار نداشته باشید، کلمات ما را به این مردم بگویید. این قدر این‌ها جذاب و شیرین‌اند، اصلاً خود این زیبایی او را می‌کشد. تو به خودت نگاه نکن. چون ما به مطلب اعتقاد نداریم، در نتیجه ناچاریم به اصطلاح یک چیزی به آن بچسبانیم؛ درحالی‌که اگر با آن فرمول که عرض کردیم فطرت از خودمان شروع شود، آن کلام باور شود، خودش معجزه‌آسا جای آن ارتباط‌های به آن معنای «به او محبت بکن» را کاملاً می‌گیرد. یعنی چنانچه محبت پیدا کند آن حرف من را گوش می‌دهد؛ اما اگر با آن سیستم بخواهم به او مطلب بگویم، آنجا محبت کلام خدا تزریق خواهد شد. این‌ها مطالبی است که در ارتباط به آن معنا نیست که بگوییم محبت برقرار بکنیم.

ریزش‌های مسیر

در بحث ریزش‌ها و کاهش انگیزه‌ها، خود اساتید به دلیل اتصال به قرآن و حدیث، بیان و کلام‌شان نورانیت و جاذبه‌ای دارد که ما در آن حد نیستیم. عرض کردیم که اولاً مراحل و مراتب گسترده در راه این مسئله مانع آن‌ها نیست، حتی عرض کردیم شاید یک مجموعه‌ای باشد که باید فقط با آن‌ها بگو بخند کنیم، این نفی نمی‌کند؛ چون صرف مسئله فطرت و بندگی و تربیتی و به آن معنا نخبه‌پروری نیست که آن‌ها حذف شود؛ این تمام مراحل را شامل است و با تشخیص و مهارت استاد، مدیریت این‌ها ممکن است متناسب خودش باشد، اما فرق است بین اینکه ما او را اصل قرار دهیم و بگوییم آقا برنامه فلان یعنی همین؛ یا آنکه بگوییم این مرحله‌ای است از شرایط که باید چنین باشد. بحث ما توی این قسمت بود. یک وقت ما از اصل اساسی مطلب غفلت می‌کنیم و توجه‌مان معطوف به غیر از این می‌شود. تا اینکه توجه به اصل اساسی کنیم، اما در رسیدن به آن، در شرایط روند برنامه، حتی در مرحله اول باشیم و به مرحله دوم نتوانیم برسیم. بحث ما در این

مطلب بود که اولاً این رفتار و این مبنا اصل نیست؛ ثانیاً این مراحل را انکار نمی‌کند، نفی نمی‌کند؛ ثالثاً اصل آن را باید توجه کنیم؛ رابعاً به تناسب شرایط، هر وضعیت، مدیریت خاص خودش را خواهد داشت؛ این مطلب اول.

مطلب دوم؛ اگر ما مسیر را درست برویم، با تمام شرایط برویم، با وجود این باز ریزش باشد، اولاً ریش هم در آن هست، ریش حتمی است، ریزش هم هست، اما این ریزش هیچ نگران‌کننده نیست؛ چرا؟ برای اینکه روال طبیعی این عالم همین است. حضرت نوح (علیه‌السلام) نزدیک هزار سال تبلیغ کرد، به اندازه یک کشتی ریش نداشت؛ خب حالا ما بگوییم حضرت نوح (علیه‌السلام) موفق نبودند؟ حضرت موسی (علیه‌السلام) را ببینید که قرآن فریاد می‌زند، این همه کوه، سختی و فلان و دریا برایش جاده شد، اما چند قدمی که از دریا بیرون آمدند، گفتند یا موسی! نمی‌شود از این الهه‌ها پرستیم؟ آنجا بت پرست‌ها را می‌بینند، نمی‌شود برای ما باشد؟ عجب! حضرت (علیه‌السلام) گفت شما خیلی جاهلید، همین الآن قدرت خدا را دیدید. ببینید ریزش‌ها را! خب سامری‌ها می‌آیند، آن یکی ریزش پیدا می‌کند. بنابراین یک امر کاملاً طبیعی است. این هیچ نگرانی ندارد. ما هم الزام نداریم که الا و بالله باید یک نفر توی این فضا بماند. ما فقط باید نگران این باشیم که آیا خدا عمل ما را قبول کرد؟ چه کار کنیم خدا قبول کند؟ بقیه هر چه می‌خواهد باشد. خدا قبول بکند، دیگر هر چه می‌خواهد باشد.

اینکه ما سعی کنیم جمعی را نگه داریم اصلاً موضوعیت ندارد. ریش هم به صورت طبیعی اتفاق می‌افتد. ما باید بیایم آن‌هایی که می‌مانند را توی پروژه اصلی بیاوریم و تقویت کنیم. سعی ما بر این باشد که راه‌مان را درست برویم، نیت‌مان را درست کنیم، روش آن هم عرض شد. این را سعی کنیم. حالا نتیجه چه می‌شود؟ ریزش؟ آن‌ها دیگر خیلی اهمیت ندارد.

حالا عیب ندارد اگر کسی ریزش کرد، ما از باب عطوفت احوال‌پرسی کنیم، پیگیری کنیم، اما اگر دیدیم نه این آقا بعد از دو ماه نیامد، خیلی راحت، تمام شد؛ اجبار نیست. دیگر خیلی فکرمان را خسته نکنیم.

شاخص اصلی مربی

امکان ندارد یک مربی که فطرت خودش شکوفا نشده، بتواند در شکوفایی مربی اقدام کند؛ این اصلاً امکان ندارد؛ چون عرض کردیم این مثل کسی است که اصلاً یک بار هم پشت فرمان ننشسته، اصلاً دست‌فرمان از نظر حسی برایش مفهوم ندارد. از نظر نظری می‌بیند دست‌فرمان یعنی این، دست‌فرمان اصلاً یعنی چه، اصلاً آدابش هم می‌داند که چه کار باید بکند.

لذا خودش باید حداقل یک نَمی بجشد، بعد آن را منتقل کند. انسان کامل فقط معصومین (علیهم‌السلام) هستند. هر کس به تناسبی که در فطرت وارد شده است، همین که بجشد فطرت یعنی چه، حداقل بیاید معنای لغوی انسان، یک مقدار، یک نمی، یک عطری، چیزی، به او بخورد تا بالأخره بفهمد فطرت که می‌گویند، همان مقدار خیلی ابتدایی‌اش، خیلی ضعیفش چیست.

سؤال:

فرضا آقای فلانی در مسجد می‌خواهد شروع به فعالیت کنند. یک حالت این است که از اول جلسه فطرت تشکیل بدهند. یکی اینکه با کارهای تفریحی و جذاب شروع کنند و بعد افرادی انتخاب بشوند و جلسه و کلاس و بحث و مثلاً جزوه و...

پاسخ:

به تدریج. بله عرض کردیم. از ابتدایی‌ترین کارها می‌توان شروع کرد، حتی بگو بخند هم نفی نشده است؛ این بستگی دارد به آن مهارت و تشخیص مربی که در چه سطحی است.

سؤال:

اگر جایی تبلیغ، پا گرفت، اطلاعیه ثبت نام که می‌زند، افراد برای کلاس‌ها می‌آیند، اینجا دیگر ما نیاز نداریم فضاها را داشته باشیم، یعنی خودش تا این اندازه آمده جلو که می‌خواهد بیاید سر کلاس بشیند. این را دیگر می‌شود مستقیم سر کلاس دیگر بُرد؟

پاسخ:

بله. منتها فهمش تا چه حدی هست؟ عرض کردیم مثلاً ستاره شب را که می‌بیند توجه می‌دهیم به داستانی، حدیثی، توجهش را بالا می‌برد، در چه سطحی با او رفتار بکنیم، نه یک چیزی که برایش سخت باشد.

فصل پنجم

تربیت، تزکیه و عبودیت، هدف غایی تبلیغ

تربیت به معنای تزکیه

تربیت از نظر مقام معظم رهبری یعنی تغییردادن از فلان و فلان. می‌فرمایند هدف ما ساختن یک انسان کامل از جهت جسمی، علمی، ذهنی، فکری است. دنبال این هستیم. بعد خودشان در جای دیگر، در تفسیر آیه شریفه «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ می‌فرمایند تزکیه یعنی تربیت. الآن که اینجا ما می‌گوییم تربیت نوجوان یا تربیت‌محور، باید تصریح کنیم که منظور ما از تربیت، تزکیه نفس است.

در دادن محتوا، ملاک فهم دانش‌آموز است

نوجوانی که ما می‌گوییم منظورمان سن یازده تا هفده است، نوعاً یازده تا چهارده سال را باید داستان و احکام و این‌ها برای‌شان گفت. از پانزده به بالا می‌شود مباحث فنی ارائه کرد، گرچه این سن اماره[نشانه] است و ملاک نیست. ملاک فهم دانش‌آموز است، درک او است، رشد او است.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی در چهارده سالگی مجتهد می‌شود. ملاک و اصل، فهم بچه است. غالباً این‌طور است.

منظور از رویکرد فطری و زبان فطرت

در واقع این مرحله، شروع «تقویت توجه و دقت فرد به واقعیت‌های عینی؛ چه در نفس خود، چه در عالم بیرون» است. این تقویت دقت او، قطعاً به فطرت برخورد خواهد کرد. این تقریباً همان زبان فطرت می‌شود؛ «تقویت توجه و دقت فرد به واقعیت‌های عینی موجود در نفس خود و بیرون از نفس خود».

هدف غایی تربیت نوجوان

سؤال:

۱- سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۴.

ما می‌خواهیم روی نوجوانی که یازده تا هفده سال است کار تربیتی کنیم. وقتی می‌خواهیم هدف‌ها را مشخص کنیم، می‌گوییم هدف غایی انسان، آن هدف نهایی که انسان باید به آن برسد معرفت الله است، لقاء الله، رضوان الله.

پاسخ:

عبودیت از همه بهتر است، عبودیت رب.

معنای عبودیت

سؤال:

آیا عبودیت هدف نهایی است یا هدف واسطه‌ای و راه است. کدامش است؟ گفتیم دو جور عبودیت داریم. یک عبودیت این است که من به حرف خدا گوش می‌کنم، قدم به قدم رشد می‌کنم می‌آیم بالا تا می‌رسم یک جایی که در حدیث قرب نوافل هست. وقتی فرد به آن سطح رسید بعد از معرفت الله و بعد از لقاء الله و فناء الله، بعد از آن یک عبودیتی است که دیگر واسطه و راه نیست، بلکه خودش حاصل و نتیجه است که آن عبودیتی که در تشهد نماز می‌گوییم «عبده و رسوله» این نوع عبودیت است، پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این گونه عبدی هستند.

پاسخ:

کار ما یک کار مقدماتی است، شروع کار است. این خودش قرینه است بر اینکه فعلاً مدنظر ما عبودیت در سیر مراتبی آن است، نه عبودیت محض. ما یک عبودیت محض داریم. هر کس به تناسب استعداد خودش در حرکت است. یعنی تقریباً تسامحاً داریم این‌ها را از هم جدا می‌کنیم؛ وگرنه در عالم واقع، عبودیت محض است. چون من پایین هستم، از لحاظ پایین‌بودن من، این مراتب به وجود می‌آید. مثل اینکه وجود، محض است. این موجودات هستند که مراتب پیدا می‌کنند؛ وگرنه ما دو تا وجود نداریم. وجود یک چیز است و مراتب در موجودات پیدا می‌شود. عبودیت یک حقیقت محض است. وقتی حقیقت محض است، این دیگر موهوماً، ذهناً، مفهوماً به لحاظ مراتب افراد، عبدها، مراتب پیدا می‌کند. دو تا تقسیم

کنیم، این یک تفکیک ماهوی پیدا می‌کند. ماهیتاً ما دو چیز نداریم، محض تمام است، پس این تعداد، مفاهیم ذهنی است. به لحاظ خود افراد است که مراتب پیدا می‌کنند.

تفاوت مفهوم اطاعت با مفهوم عبودیت

اطاعت تطبیق بر امر و اجرای امر، در واقع نشأت گرفته از عبودیت است. انعکاس عبودیت به اصطلاح تکامل عبد است. این خطاب به انسان‌هایی است که دارند به سمت عبودیت محض می‌روند. مثل اینکه ما درجه مراتب وجودی را بالا بکشیم، در واقع این وجود است که بالا می‌کشد. در آن لحظه وجود جدا نیست. همان وجود است؛ منتها مرتبه‌اش بالا می‌رود؛ یعنی این طور نیست که در آن لحظه از وجود مطلقاً جدا است و الآن می‌آیم به سمت وجود بالا بکشیم؛ نه اتفاقاً با وجود بالا کشیده می‌شود؛ منتها در اینکه با وجود بالا کشیده می‌شود به لحاظ نقص موجود است، نه نقص در خود وجود. مرتبه این به سمت وجود محض است. پس وقتی کسی طاعت دارد، طاعت در واقع نشأت گرفته از عبودیت است. عبد است، می‌تواند طاعت برایش خطاب شود و از عبودیت ظهور پیدا کند. اما حالا عبد محض همان که در واقع جای خودش است، با عبودیت دارد اطاعت می‌کند؛ منتها چون در مرتبه پایین است، این طاعت آن را به مرتبه بالای عبودیت، به سمت عبد محض می‌برد. پس اینجا شبیه ایمان و هدایت است. هدایت است که ایمان را به وجود می‌آورد و این ایمان است که ظهور هدایت را بالا می‌برد. در واقع این حرکت دو تایی از جهت مراتب پایین بودن افراد است که پیدا شده است؛ وگرنه در عالم محض هر کس هدایت خودش است یا بفرماید ایمان خودش است. آنجا دیگر دوئیتی نیست.

این در زیارت رجبیه هم هست: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا»^۱، آنجا دو تا نداریم که بگویم «إِلَّا عِبَادَكَ»، اینجا عبودیت است.

۱- مفاتیح الجنان، اعمال مشترک ماه رجب، توقیع ناحیه مقدسه در ماه رجب: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا(بَيْنَهُمْ) إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ».

هدف پروژه برای رسیدن به عبودیت حق

سؤال:

وقتی که ما می‌گوییم هدف نهایی عبودیت حضرت حق است، الان هدف پروژه چیست؟ یعنی وقتی فرد می‌خواهد برود به آنجا برسد، شما چه سطحی را می‌خواهید دنبالش باشید، شما چه مقداری می‌خواهید باشید. اینجا عنوان تقوای عامه یا همان انجام واجبات و ترک محرمات به عنوان هدف پروژه مطرح شده است.

پاسخ:

وظیفه‌محوری اضافه شود، چون اعم است از واجبات فقهی.

تقوای عامه یا وظیفه‌محوری؛ هدف میانی

سؤال:

ما در این طرح دنبال تقوای عامه هستیم. یک تفاوتی فقط اینجا وجود دارد. شاید خیلی جاهای دیگر بحث تقوای عامه را به عنوان هدف بگیرند. اما فرقی اینجا است که ما این هدف را به عنوان یک هدف میانی می‌دانیم که فرد باید توجه داشته باشد این پایان کار نیست، در واقع به او این رویکرد را می‌دهیم، معرفت را می‌دهیم که تو باید بروی به سمت آن عبودیت محض، اما این یک میانه راه است و یک پلکان است. تمام چیزها در این را نبیند. در اینجا متوقف نمی‌شود. برای بقیه‌اش هم فکر می‌شود، هدایت می‌شود.

پاسخ:

چون این وظیفه‌محوری جدای از آن حقیقت وجودی عبودیت محض نیست؛ بنابراین مزه و حظ آن را در حد خودش خواهد چشید و هر چه در این راه می‌رود، او را به این سمت می‌کشاند و انگیزه‌اش را قوی می‌کند. اگرچه از جهت ابزار باید برنامه‌های تربیتی به کار یفتد. مطلب مثل اصلاح اعتقادات است.

رابطه میان تقویت تفکر با سایر گام‌های پروژه

سؤال:

الان که هدف طرح و پروژه تقوای عامه است، برای رسیدن به این، چند تا هدف واسطه‌ای داریم که بتوانیم بر اساس این اهداف، روش‌ها را بگوییم. آن چیزی که از آن جلسات قبل ما متوجه شدیم این بود، اول باید یک تلنگر بخورد، یک تکان بخورد، تنبیه یا به اصطلاح فنی ترش یقظه (استاد: یقظه، تنبه، تحول، هرچه) حاصل بشود. دومین نکته‌ای که باید اتفاق بیافتد اصلاح اندیشه است. این اصلاح اندیشه به عنوان یک هدف است. خوب در این بحث اصلاح اندیشه این جوری ما برداشت کردیم خود این اصلاح اندیشه به لحاظ هدف‌گذاری ریز می‌شود. شما فرمودید در این اصلاح اندیشه طرف باید چند تا چیز را به دست بیاورد، یکی فهم معنای کمال و نقص، به زبان فطرت با مصداق‌های عینی و اتم توضیح بدهیم. بعد از مصداق معنای نقص و کمال، فهم معنای گناه به عنوان عامل نقص، به عنوان چیزی که ایجاد نقص می‌کند، خودش نقص است، عدم است. بعد از این چکیده مراقبه، فهم مراقبه از درون، فهم مراقبه و محاسبه. بعد از آن فهم (فهم به نحو حسی و محسوس، چون فهم محض نمی‌تواند این اثرات را بگذارد. روش باید فهم را محسوس بکند به نحو حسی) فهم جبران گذشته و فهم سلامت جسم. این باید حاصل بشود. شاید شما معنای کمال و نقص را با یک مثال بزنی، یکی دیگر با آیه قرآن بگوید، این نقطه‌ای که ما باید به آن برسیم. بعد مطلب تفکر را مطرح فرمودید، مثالی که آن روز استفاده کردیم از خدمتتان این بود گفتید همه، افتادن سیب از زمین را می‌بینند. اما یک نفر می‌تواند به آن واقعیتی که دارد اتفاق می‌افتد توجه بکند، کشف بشود. یعنی تفکر می‌تواند نفوذ کند و واقعیت را برای ما محسوس کند نزدیک کند. حالا اگر این تفکر بتواند نفوذ کند خیلی از واقعیت‌هایی که پیرامون ما است می‌تواند فهم بشود. بعد چیزی که مانع نفوذ این تفکر می‌شود گناه است. گناه مانع نفوذ این تفکر است. اینکه ما می‌گوییم این تفکر اگر اتفاق بیافتد نزدیک‌ترین و آشکارترین حقیقت، خود من هستم. آشکارترین حقیقت به خودم، خودم هستم. یعنی خودم خودم را

بهتر از هر چیزی می‌فهمم و درک می‌کنم، فقط این تفکر اگر بتواند نفوذ بکند من می‌توانم خودم را محسوس درک کنم. ، بعد فرمودید ما باید در بحث تربیت تفکر طرف را تقویت کنیم، تمرکز را برای او آهسته آهسته یاد بدهیم به طوری که روی چیزهایی متمرکز بشود. این می‌شود رکن دوم تربیت، یعنی آن اصلاح اندیشه یک رکن است، این هم رکن دوم است. حالا اگر این‌ها درست باشد تا اینجا که ما گفتیم در هدف‌گذاری رابطه این تفکر با این اصلاح اندیشه چطوری است؟ یعنی ما در طول اصلاح اندیشه، تفکر را داریم، در عرض اصلاح اندیشه تفکر را داریم، یا اصلاً تفکر یکی از روش‌ها است، این تفکر هدف است؟ می‌خواهیم بدانیم چند گام باید برداریم، گام اولمان برایمان روشن است تلنگر است. گام دوم اصلاح اندیشه است. فرض بفرمایید گام سوم وظیفه‌شناسی و اطلاع داشتن از وظیفه است. تفکر کجای اینجا است؟

پاسخ:

این‌ها شبیه دم و بازدم هستند. مثل اینکه همه این‌ها با قوه تفکر دارد ما را به واقعیت‌ها نزدیک می‌کند، کشف می‌کند. هر چه تفکر، تمرکز، عمیق‌تر می‌شود، واقعیت‌ها بیشتر کشف می‌شود. وقتی واقعیت‌ها کشف می‌شود، اصلاح اندیشه می‌شود. اندیشه‌های موهوم جدا می‌شوند، مثلاً قبلاً خیال می‌کردم این پلاستیک است، وقتی کشف حقیقت کردم دیدم این گچ بوده است. تفکر موهوم بوده است. این قوه تفکر است که دارد حقیقت را کشف می‌کند و در نتیجه اندیشه از موهومی به واقعینی اصلاح می‌شود. و همین اصلاح اندیشه موجب می‌شود تفکر من نورانی‌تر شود. یعنی مقوی در تمرکز و تقویت تفکر می‌شود. قبلاً تفکر، حد تمرکزش بیست بود، حالا چهل شده است. هر چه انسان پاک‌تر می‌شود، نورانی‌تر می‌شود، زمینه این رشد، این تمرکز بیشتر می‌شود. در نتیجه این تفکر را تقویت می‌کند. پس در ابتدا ما از تفکر استفاده می‌کنیم. تفکر، قوه‌ای است، این را داریم به کار می‌بریم، هر چه به کار می‌بریم موجب کشف واقعیت می‌شود. کشف واقعیت، ما را از اعتقاد موهومی به

سمت اعتقاد واقع‌بینانه، یعنی اصلاح اندیشه بیرون می‌آورد. اصلاح اندیشه‌اش به این سمت می‌رود و خود قوه تفکر تقویت می‌شود.

رابطه تربیت نفس و اصلاح اندیشه

رابطه میان رشد انسان و مراتب تفکر، فکر، تعقل، عقل، لبّ و... در شرح حدیث عقل و جهل آمده است. بحث در این است که بحث عقل و جهلی که آنجا آمده در طول هم، مراتب پیدا می‌کنند. یعنی ما مثلاً در یک مرتبه‌ای از تفکر استفاده می‌کنیم. وقتی رفتیم مراتب بالا، دیگر اینجا چیزی به عنوان قوه فکری و متفکری وجود ندارد. یعنی می‌رسد به نقطه‌ای که خودِ خود فکر است. یعنی متفکر و فکر خودش به خودش است. همچنان که خود فکر یک شعاعی از قوه عقل است. این طور نیست که تا آخر اسم آن را فکر بگذاریم. وقتی بتواند توی عمقش برود، دیگر آنجا واژه فکر به خودی خود کنار می‌رود و عقل می‌شود و آنجا تعقل می‌کند. آنجا هر که تعقل می‌کند دیگر قوه قوی‌تری است. یک شعاع او قوه فکر بود. حالا شد مرکز خود تولید فکر. همین طور وقتی جلوتر می‌رود، دیگر آنجا بحث عقل نیست؛ عاقل، معقول، خودشان، خود خودشان، خود عقل است. همین طور می‌رود به لبّ می‌رسد. در آنجا دیگر خود خود عقل می‌شود. یعنی روایت طوری مطلب را باز کرده که خود این در یک محدوده معنا دارد، مفهوم دارد. چون معرفت وقتی حاصل شد، آن حس، خود واقعیت است. در حس خود واقعیت ما شبهه و شکی نداریم. آنجا دیگر غلط و غیرغلط نداریم.

در معرفت همان علم حسی است و آنجا دیگر شکی نیست؛ لذا اگر خیلی ریز کنیم شاید به مشکل برخوردیم، چون هرچه ریزتر می‌کنیم یک معنای دیگری از انسان باز می‌شود که حتی یک سلسله واژه‌ها از دست می‌رود. لذا ما چون در فضای تربیت مقدماتی هستیم همین مقدار واژه در مفهوم خودش کفایت می‌کند.

تقویت تفکر همراه همه گام‌ها

سؤال:

اولین قدم مان‌تلن‌گر است، دومین قدم اصلاح اندیشه است. برای اصلاح اندیشه از قوه تفکر و تفکر صحیح استفاده می‌کنیم. تقویت تفکر در طول گام‌های دیگر است یا در عرض؟

پاسخ:

در همه این‌ها قوه فکر جاری است. در واقع خود تلن‌گر هم با قوه فکر است؛ چون تا قوه فکر به کار نیفتد تلن‌گر حاصل نمی‌شود. همه این‌ها با قوه فکر جلو می‌رود. این همه در رابطه با تقویت قوه تفکر است. اگر خود تلن‌گر هم یک فکر را به کار نیندازد هرگز بیدار نمی‌شود.

در اصلاح اندیشه، فهم محسوس مد نظر است

تبیین ضرورت فهم محسوس در اصلاح اندیشه، فهم محسوس معنای نقص و کمال، فهم محسوس معنای گناه به‌عنوان ایجادکننده نقص، فهم محسوس مراقبه و محاسبه، فهم محسوس ضرورت جبران گذشته و فهم محسوس ضرورت سلامت جسم، این ضرورت‌ها را کنارش بگذاریم که جملات کامل شود.

تفکر غیر صحیح و ماده تفکر

وقتی فکرش به سمت موهومات برود، آنجا دیگر قوه به سمت موهومات به کار می‌افتد. جهت تفکر مهم است؛ چون این قوه وهم یک قوه تاریکی است، باطل است، عدمی است؛ اما فکر قوه‌ای است که از عقل نشأت می‌گیرد. به سمت عقل حرکت بکند نورانی است و کشف حقایق است. اگر به سمت وهم برود، مثل این است که مثلاً قوه حرکت هوا، از آب خنک رد شود، خروجی‌اش هم سرمای هوا است؛ از یک سیم پرحرارت رد شود، خروجی‌اش گرمای فضا است؛ یعنی دو مطلب است. از این طرف خود هوا حرکت می‌کند و از طرف دیگر کجا حرکت می‌کند، از کجا می‌گذرد، خروجی چه خاصیتی پیدا می‌کند؟ پس فکر یک قوه‌ای دارد و یک قوه‌ای است. حالا جهت حرکتش به چه سمتی است؟ جهت حرکتش

به سمت واقعیت‌ها است؛ این تفکر صحیح است. اگر به سمت موهومات باشد؛ این تفکر باطل است. قوه همان قوه است، اما چه رنگی دارد، رنگ باطل دارد.

فهم محسوس، ثمره اصلاح اندیشه است

در واقع ما اصلاح اندیشه را که معنا کردیم، این شد؛ درحالی که این‌ها ثمره اصلاح اندیشه هستند. نه اینکه اصلاح اندیشه یعنی این‌ها؛ بلکه یعنی تفکر صحیح به سمت واقعیات. ثمره، اثر وضعی و نتیجه خروجی آن‌ها، این‌ها خواهند شد. در واقع، یک دقت خاصی می‌خواهد. وقتی ما خود قوه تفکر را به سمت واقعیات حرکت می‌دهیم، این واقعیات، اندیشه را اصلاح می‌کند. جهت‌دهی تفکر به سمت واقعیات‌ها، یعنی فکر هر چه به واقعیات‌ها عمق پیدا می‌کند، اثر وضعی آن همان اصلاح اندیشه است.

واقعیات و موضوعات تفکر

سؤال:

این واقعیات‌هایی که می‌فرمایید این میز هم یک واقعیت است. این در و دیوار هم یک واقعیت است. اگر من بیایم تفکر را به سمت این‌ها جهت بدهم، فرض کنید در مورد این تخته فکر کنم؛ آیا معنای نقص و کمال، معنای گناه، معنای مراقبه و محاسبه برای من محسوس می‌شود؟ چه واقعیات‌هایی از چه پارامترهایی استفاده کنیم. تفکر به آفاق و انفس، آسمان، ستارگان، کره، جاذبه این‌ها هم می‌شود؟

پاسخ:

اصل، توجه به واقعیت است. همه این‌ها هرکدام به نوعی درست هستند. در همه این‌ها بحث واقعیت است و تفکر به واقعیت است. همه این‌ها درست است؛ منتها بستگی دارد ما چگونه درست تنظیم کنیم.

در عالم واقع تربیت کار مشکلی است. عالم مجرد عالم خاص خودش را دارد. بخواهیم در عالم الفاظ و در عالم، ریزه‌کاری‌ها را محدود کنیم و تنظیم کنیم کار خیلی سختی است. چرا؟ چون بالأخره از خود آن واقعیت پایین آمدیم. در آنجا اصلاً تفکیک نیست. وقتی ما می‌گوییم حیات عین علم است، علم عین حیات است، وقتی می‌خواهد بیاید در فضای عالم ماده و تفکیک بشود، قاعده‌مند بشود، الفاظ بشود، تجزیه بشود، اینجا دیگر مشکل پیش خواهد آمد. مثلاً ما بحث اصلاح اندیشه می‌کنیم. اصلاح اندیشه یعنی همان جهت‌دهی تفکر واقعیت‌ها، جهت واقعیت‌ها یعنی اصلاح اندیشه، در عالم مجرد این‌ها هیچ دوئیتی ندارند. الفاظ را تقسیم کنیم، تقریباً این مشکل پیش می‌آید.

چون خود قوه تفکر عامل مهمی است، اما با توفیقات الهی و استقامت است که مسائل دیگر می‌آید. ما باید این‌ها را فهم کنیم. مثلاً یک وقت از خود میز برای فهم این واقعیت‌ها استفاده می‌شود که ببینید در این حرارت چقدر سفت است، چقدر محکم است. اگر حرارت برود، آب است. یک چیزهای جالبی از همان واقعیت باز شود که فکرت را به چیزهای قوی‌تری ببرد. ما الآن در آن آب و هوا، آب را می‌بینیم. آب این نیست، یک وقتی در درجه پایین، حیواناتی که قابل زیست ده درجه زیر صفر هستند، برای آن‌ها آبی نیست، یخ مثل آهن است که با آن زندگی می‌کنند و سروکار دارند. چقدر نظام هستی شگفت‌انگیز و جالب است. خب این‌ها را به استخوان‌های خودمان بیاورید، آب است. خون مادر این بوده، الآن این شده است. در واقعیت هرچه تفکر را به سمت واقعیت جهت بدهیم، اندیشه را اصلاح می‌کند و در شکل‌های مختلف، جهان‌شناسی را باز می‌کند.

اینجا جهان‌شناسی با جهان‌بینی تأثیر مستقیم پیدا می‌کند. علی‌ای حال با اینکه در فضای مجرد است، اما اگر بخواهیم ریز بکنیم، به هر حال این مشکل خواهد بود. لذا ما فقط در فهم کار، شکل‌گیری ترتیب کاری خودمان می‌خواهیم یک چیزی را درست کنیم.

گام بعدی، توجه به اهمیت عمل

وقتی اهمیت این‌ها معلوم شد، چون معنای گناه بازتر می‌شود، واقع‌بینانه‌تر می‌شود؛ به خودی خود معنای مراقبه و محاسبه باز می‌شود. وقتی مراقبه و محاسبه عمیق‌تر باز می‌شود، این یکی‌ها به خودی خود دارند همین‌طور ربط پیدا می‌کنند. لذا اینجا ما باید توجه به اهمیت عمل بدهیم. اینجا عمل است که نقش آن فوق‌العاده است. اینجا عمل است که تعیین‌کننده است. مرحله سوم، عمل است که در واقع نقش مراقبه و محاسبه باز می‌شود.

سؤال:

ما باید بحث عمل را توضیح بدهیم یا وظیفه‌هایی را مشخص کنیم؟ چون یکی از چیزهایی که سعی کردیم محسوس شود این است که وقتی در مسیر کمال هستی، فطرتاً کمال جو هستی، ذاتاً از نقص فراری هستی، این گناهان دارد به تو ضربه می‌زند. وقتی گناهان به تو ضربه می‌زند پس باید مواظب باشی گناه نکنی. مواظب باشی این کاری که می‌کنی به تو ضربه نزنند. این همین توجه به عمل نیست؟

پاسخ:

در اهمیت به عمل، توجه دوباره‌ای به نقش عمل که در قرآن هم تأکید دارد «عملوا الصالحات» و تکرار بر عمل به لحاظ نقش ویژه آن می‌دهیم و روی آن یک بحث خاصی انجام می‌گیرد.

از آن وقتی که اصلاح اندیشه شروع می‌شود، آرام‌آرام فضا را به سمت معنای گناه می‌آوریم. به تدریج این مسائل هم نم‌باز می‌شود. مثلاً فرض کنید وقتی ما نقش گناه را باز کردیم آنجا یادآوری می‌کنیم که می‌توانید مراجعه کنید به کتاب مثلاً گناه‌شناسی آقای قرائتی یا کتابی که آقای مشکینی نوشته‌اند. البته کتاب آقای قرائتی خیلی روان‌تر است، اما آقای مشکینی هم نورانیت خاص خودش را دارد. خلاصه این‌ها را که توضیح دادیم، ضمن آن یک چنین کتابی معرفی می‌کنیم. وقتی بحث مراقبه و محاسبه می‌کنیم، اهمیت گناه را هم باز می‌کنیم. منابعی مثل اهمیت رساله را توضیح می‌دهیم. به خصوص خود عمل که یک

جایگاه تعیین‌کننده خاص خودش را دارد، نیاز است به ویژه از خود آیات استفاده شود. اگر تمام آیاتی که در آنجا درباره عمل آمده را بخواهیم بیاوریم، می‌بینیم در قرآن همه‌اش از عمل گفته است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، «وَعَمِلُوا»، «يَعْمَلُونَ». باید اینجا جایگاه عمل را به‌خصوص باز کنیم که هم یک جمع‌بندی کلی برای آن موضوع می‌شود، هم ورود به فضای جدی است.

سؤال:

اگر رفت عمل کرد چه می‌شود؟

پاسخ:

اشکال ندارد چون گناه را باید عمل نکنیم. این برنامه‌هایی که تخصصی است، این‌ها در برنامه‌های فوق انجام واجبات و ترک محرمات است؛ وگرنه انجام واجبات و ترک محرمات یک برنامه عامی است و هیچ ربطی به متخصص و مربی ندارد.

اگرچه افراد استثنائی گاهی پیدا می‌شوند که وضع‌شان این قدر به هم ریخته است که استاد به اصطلاح صاحب ولایت با ولایت خودش مثلاً به او تجویز می‌کند که فعلاً بر گناه هم خیلی فشار نیاور. یا فلان واجب هم خیلی فشار نیاور. استثنائاتی است در رده استادی که ولایت دارد تا بتواند واجب یا حرامی را مباح بداند. یک فقیه باید باشد که اجازه فقهاتی و ولایتی داشته باشد؛ وگرنه حق نداریم به جوانی بگوییم باشد، گناه هم کردی، کردی، بعد هرچه می‌خواهد بکند. بنابراین اینکه ما گناه می‌کنیم مریض می‌شویم، این دستور قرآن خط قرمز است. اگر واقعاً دیدیم شخص خیلی استثنایی است، شرایط مریضی خاصی دارد و شرایط این است، به فقها، به مرجع تقلیدش ارجاع بدهیم، از خودمان مشکل را دور کنیم. خودمان نقش نداریم. در این خصوص که شما مثل معتاد به فلان هستی، اینجا از مرجع تقلیدت یک راهکار پیدا بکن. برو به فلان عالم تلفن بزن، دفتر حضرت آقا پیرس که در فلان گناه مریضم. از آنجا مجوز بگیر، بین چه کار باید بکنی. ما این قدر مسئول نیستیم که مسئولیت قیامت را بگیریم و مجوز بدهیم که هر چه می‌خواهد بکند که بعداً بخواهیم تربیتش کنیم.

لذا اصل در این است که در انجام واجب و ترک حرام، مربی خیلی نقش ندارد که بیاید کاری بکند یا نکند. استثنائات به آن صورت منتفی می‌شود. آن نقش مربی از این به بعد در برنامه مستحبات و برنامه‌های تکاملی است؛ لذا وقتی ما مثلاً گناهان کبیره را معرفی می‌کنیم اشکال ندارد. دقیقاً انجام می‌دهند، دستورالعمل معلوم و مشخص است؛ البته اینجا بهتر است یادآوری کنیم. مثلاً معراج السعاده یا گناهان کبیره را که می‌خوانی، اگر روش‌های خاصی گفتند که متناسب استعداد شما نیست، می‌توانی روش‌ها را عمل نکنی. فرض کنید مثلاً تکبر دارم، می‌خواهم تکبر را ترک کنم. در آنجا یک‌سری راهکار فرموده‌اند که برو در مجالس بنشین، کفش‌ها را جفت کن و...؛ این‌ها روش است. اینکه بگوییم تکبر را ولش کن، نیست؛ بلکه روش را می‌توانیم بگوییم، روش‌هایی به سلیقه خودشان دارند، اگر دیدی سخت است، مشکل است، می‌توانی روش را عمل نکنی. حالا وضعش چه می‌خواهد باشد، ما خیلی در آن مسئولیت نداریم.

اجازه ارائه روش برای ترک محرمات

اینکه مربی اجازه دارد برای ترک حرام روش ارائه کند؛ از فضای عمومی کلاس بیرون می‌آید. فعلاً بحث در فضای عمومی کلاس است که آنجا ما مطالب را به صورت کلی جلو می‌بریم. گاهی استثنائات و مسائلی پیش خواهد آمد. اما در کلاس می‌گوییم شما بروید گناهان کبیره بخوانید. یک دستورالعمل شد و تمام است. یک تبصره می‌گذاریم که اگر استثنائاتی در آن باشد، آن تطبیق کند که اگر روشی اینجا آمد که سخت است، فلان است، سنگین است، می‌تواند روش‌هایش را هم عمل نکند. آن بحث مراجعه فرد است. اگر فردی بیاید و بگوید وضع این است؛ می‌توانیم راهنمایی کنیم. اگر از ما برنمی‌آید، به مرجع ارجاع می‌دهیم.

جایگاه وظیفه‌محوری

این تقسیم‌بندی فعلاً در ذهنش می‌ماند. بعدها که توضیحات بعدی دستورالعمل‌ها خواهد آمد، دستورالعمل‌های عمومی جایش را باز می‌کند.

استقامت و روحیه جهادی

استقامت و داشتن روحیه جهادی خیلی مهم است. همین‌طور که در راه پیش می‌رویم؛ شیطان، طبع وجودی ما، اشتباهات گذشته و مسائل دیگر نمی‌گذارند این راه را برویم. باید نقش جهاد و مجاهد و استقامت را تبیین کنیم. استقامت یک چیز مستقل از توجه است. در عمل می‌خواهد برود، اما روح استقامت ندارد. ما نفس جهاد و استقامت را باید برایش باز کنیم. جهاد چیست، استقامت چیست، صبر در برابر مشکلات راه چیست، برکاتش چیست، آثارش چه خواهد شد. این خودش موضوعیت دارد.

فهم محسوس استقامت

سؤال:

فهم محسوس ضرورت استقامت و روحیه جهادی، صبر و استقامت باید تبیین شود و ذهنی نباشد. قرار شد هر کاری می‌کنیم، به طرف فهم محسوس برویم. برای همین من اینجا نو شتم فهم محسوس ضرورت استقامت در کار جهادی. برای چه این قدر این را تأکید می‌کنم؟ برای اینکه روحیه جهادی یک کار است. برای چه این‌طور می‌گوییم؟ برای اینکه اگر این‌ها هدف‌مان شد، یعنی باید این کار را انجام بدهیم. آن موقع فرض کنید بحث چگونه محقق کردن آن پیش می‌آید؛ تبیین، توضیح و بزرگ کردن زهدگی شهدای صدر اسلام پیش می‌آید؛ اردوی راهیان نور، مناطق جنوب، بحث شهدا را باید باز کنی؛ بحث شهدای هسته‌ای و زحمتهایی که در این قصه کشیده شده، بحث انقلاب، بحث لبنان و سوریه که الآن دارند می‌جنگند؛ همه این‌ها مفهوم استقامت و روحیه جهادی در آن است؛ چه در عرصه علمی، چه در عرصه اقتصادی، چه در عرصه جهادی و جنگ. درست است؟

پاسخ:

بله. ما هر چه زندگی بزرگان و مصادیق را برای جوان بازگو می‌کنیم، این روحیه‌اش قدرت پیدا می‌کند. روحیه جوان طوری است، هر چه این‌ها را می‌شنود، یک حالت الگوپذیری دارد. از اینجا به اصطلاح فلان جوان هفده ساله از چشمش در مقابل دشمن استفاده می‌کند و می‌زند سینه دشمن را داغان می‌کند. من هم از چشمم استفاده می‌کنم به نامحرم نگاه می‌کنم. می‌گویم نمی‌توانم، توان ندارم. ببینید انسان است، از این چشم او در یک جای غربت در برابر دشمن در تاریکی شب در فلان چه استفاده‌ای می‌کند! استقامت دارد! چه قدرتی! چه روحیه جهادی‌ای! اما من مثلاً صورت خیالی یک انسان را بگویم نمی‌توانم کنترل کنم. این روحیه جهادی، انسان را قوی می‌کند و روحیه می‌دهند.

جنس یقظه

هر عبارت و هر کلمه، به هر عنوانی باشد، می‌تواند یک نوع یقظه باشد. بستگی به روحیات افراد دارد، افراد متفاوت هستند. مثلاً فرض بفرمایید یک کسی از بس که از خودراضی است، می‌گوید من اهل گناه نیستم. از بچگی تا حالا فرضاً در کتابخانه بزرگ شدم، مسجد و حسینیه بزرگ شدم، نمی‌دانم گناه یعنی چه. این حساب خطرناکی برای او است. ما می‌گوییم اگر واقعاً به خدا اعتقاد داری، حضرت می‌فرماید اگر می‌دانستی که آنچه من می‌دانم از مصائب آخرت، البته گریه می‌کردی. خب شما چقدر آن حالت برای‌تان پیش آمده است؟ یا کسی که طبعاً اهل گریه هم هست، بگوییم شما که درواقع به آن مرحله رسیدی، واقعاً چقدر نماز را درست و حسابی با حضور قلب خواندی؟ چطور وقتی واقعاً سردت است تماماً متوجه هستی در حال سرما هستم. حال و هوای وضعت، رفتارت، سرما را حسی می‌کنی، این‌ها که واقعاً هستند باید اینجا ظهور پیدا کنند. پس کجاست؟ پس این طور نیست. شاید یک عده افراد تلنگرشان از این باب باشد.

یا مثلاً وقتی می‌گوییم شما آیا واقعاً مرگ را این‌طور حس می‌کنی که طیب به تو گفته یک هفته دیگر این مریضی تو را از بین می‌برد، یا قطعی نیست، آن احساس را الآن داری؟ نوعی توجه را به یک نکته واقعیت می‌دهی که واقعیت این است که خودش به خودش می‌گوید درواقع این‌طور نیستم. پس من خیلی فاصله دارم تا فهم آخرت، پس این قدرها من از خودم راضی نباشم، این‌ها شیطان است، می‌آید وز وز می‌کند. آن وقت روایات را بخوانید، جریان را بخوانید که دو تا مرد به مسجد رفتند، آن عابد چهل ساله، فاسق شد. قضیه این است. همیشه از خودم راضی هستم. احساس گناهکاری ندارم، خطرناک است. یک تکان می‌خواهد بخورد. خب یک وقت یک جوانی است، درست برعکس است. یک جوان لاابالی با شرایط فلان و فلان یقظه‌اش به تناسب خودش است. عزیز من این قدرت را داری، توان را داری، این‌طور فلان، راست راستی تا حالا بیمارستان رفتی؟ آنجا از تو قوی‌ترها را دیدی که مثلاً زار می‌زند، مثل تو بود. من و قدرتم چنین و چنان. این غفلت است که پیش آمده، این یک قدرت نیست. این یک غفلت است. ما توان اینکه یک رگی از ستون فقرات مان یک آسیب ببیند نداریم. ناله مان به کجا می‌زند. همه قضا و قدر مال دیگران نیست. یک وقت دیدی در یک حادثه، یک لحظه چشم‌ت در بیاید، می‌خواهی چه کار کنی. پس این‌ها بستگی به شرایط افراد دارد، برای خیلی‌ها خود دعای حضرت را بخوانی، فرازهایی از دعای ابوحمزه، به کلی منقلب می‌شود. پس این یک امر عمومی متناسب با شرایط جلسه و آنجا است.

میان مراحل مذکور با یکدیگر تفکیک وجود ندارد

سؤال:

میان مراحل گویا قابل تفکیک نیست، من بگویم فلان اقداماتی که یک مربی انجام می‌دهد، فلان اقداماتش مثلاً تبیینی است، توجیهی است، فلان اقداماتش عملی است، یا دقیقاً اول یقظه است با تعریف دقیقی که فلان دارد، انگار در همه این‌ها یقظه است، در همه این‌ها عمل هست، در همه این‌ها تبیین هست. صحیح است؟

پاسخ:

آنچه در عالم مجرد است، تفکیک نیست، اسم و نام‌ها نیست. عالم مجرد یک حقیقتی است، بالأخره نسیم دارد، اما ما ناچاریم اگر در عالم ماده قرار گرفتیم به نوعی تفکیک کنیم. تسامحاً برای اینکه تنظیم مسیر شود، یک قالبی باشد که قابل اجرا برای سطح فضای عموم باشد و یک سری معیارهایی باشد، ناچاریم ترکیب انجام بدهیم. بلکه یک نفر خودش رسیده و کامل در عالم مجرد، در فضا زندگی می‌کند، برای هیچ کدام این‌ها نیاز نیست، ربطی هم ندارد. بستگی به شرایط متفاوت آنجا به فضل الهی دارد که کدامش را جاری می‌کند. اما وقتی بخواهم این را تبدیل به یک سیستمی کنیم، تبدیل به یک فضای عمومی کنیم، تبدیل به یک عملکردی کنیم، برنامه کنیم، ناچاریم تا حد امکان برویم. در حد امکان، واژه‌هایی، مراتبی، الفاظی، این‌ها را باید بیاوریم. نمی‌شود بیاوریم. پس این حداقل برای خودمان روشن می‌شود که مطلب از چه قرار است، اما از اینکه ما این را یک قالب می‌کنیم، به اصطلاح یک فرمول می‌کنیم، اینجا با یک حداقل امکان تنظیم و ترتیبش خیلی جالب است.

گام بعدی (پنجم) توجه به دستورالعمل‌ها

هم می‌توان به فضای دستورالعملی وارد شد، هم می‌توان عمیق‌تر شد. بستگی به فرصت کلاس‌مان دارد. اگر فرصت کلاس محدود است، آنجا باید بعضی از این‌ها را جمع‌وجور کنیم. بعضی‌ها هم فرصت خیلی وسیع دارند. می‌توانیم باز و ریزتر کنیم. اینجا جا دارد که ما زندگی بزرگان که در آیات و روایات آمده را باز کنیم. یا به سمت دستورالعمل‌ها وارد شویم که دستورالعمل‌ها هم آن محاسبه عمر و جبران آن است. درست است ما در آنجا نقش

گناه را باز کردیم و توضیح دادیم، اما آن اجمالی بود. مطلق خود گناه بود. اینجا ما روش محاسبه عمر را مطرح می‌کنیم. حالا که فهمیدیم نقش گناه خیلی خطرناک است، آنجا از روی غفلت بود، اینجا باز شود و خیلی خوب جا بیفتد. اینجا غفلت‌های گذشته با توجه به گناهانی که بحث شده، کمی بیشتر باز می‌شود. بگوییم الآن در روزی ما، در توفیقات، در فلان سرنوشت‌مان، فلان، فلان ممکن است چه اثری داشته باشد. جای خوبی است که مخصوصاً ربط مشکلات زندگی با اعمال گذشته باز شود. مثلاً آقای ازدواج کرده، مشکل خانوادگی پیدا کرده، فلان شده، نمی‌داند در فلان‌جا که فلان گناه را کرده، مثلاً ازدواجش با همسری با شرایط فلان بود که خیلی خوشبختی و راحتی داشت، خودش آن روزی را از دست داد و خودش این روزی را با آن گناهش انتخاب کرد. نگوید مشکلات خانوادگی چنین و چنان کرده است؛ بلکه برود توبه و استغفار کند. یک کسی مشکلات اقتصادی پیدا کرد، فلان، یک کسی مریضی فلان، فلان. مدام بیاوریم، محسوسش کنیم. البته این را هم باید تبیین کنیم.

در عین حال، این به این معنا نیست که اگر در بازار، خیابان، مدرسه، یک مریضی را دیدیم که گناهکار بود و از سرتاپا در گرفتاری بود؛ باید این را دفع دخل^۱ کنیم. بگوییم این گناه به این معنا نیست که فقط صورت این گناه مد نظر است. به هر حال ما باید به آن گناهان‌مان توجه کنیم. بعد وقتی این را توجه دادیم، اگر روش و مسائلش جا بیفتد، آن وقت یک جلسه دیگری می‌خواهد که آن مراقبه و محاسبه اجمالی‌ای که بحث کرده بودیم، دوباره اینجا کمی ریزتر باز کنیم که از این به بعد باید مراقبه و کنترل باشد، از اینجا چه باشد، فرصت عمرمان از این به بعد این است، قدردان لحظات عمرمان باشیم، خداوند توفیق داده زنده ماندیم. این بحث‌ها را می‌توان مفصل باز کرد.

۱- دفع دخل کردن، یعنی شبهه‌ای که ممکن است به ذهن بیاید، دفع کنیم و نگذاریم وارد شود.

منظور از دستورالعمل همان سی‌دی^۱ محاسبهٔ عمر است؛ منتها چون در کلاس‌ها حضور داریم، بیان حضوری ما بهتر از این است که سی‌دی معرفی بکنیم. بهتر است توضیح بدهیم، در خاتمه سی‌دی را معرفی کنیم تا در ذهنش مطالب را آماده داشته باشد و سی‌دی را عمیق بفهمد.

بحث‌مان از یازده به بالا در فضای عملی قرار می‌گیرد. سی‌دی برای بچه‌ها تا سیزده، چهارده ساله مناسب نیست، اما برای سطوح بالا خوب است.

مطالب سی‌دی را در مباحث عمومی می‌شود مطرح کرد. این‌ها موضوعات است. ما خودمان هر قدر می‌توانیم خودمان بسط بدهیم. عزیزان زحمت می‌کشند یک قالبی می‌خواهند درست کنند؛ وگرنه عزیزان در اجرا با ابتکارات خودشان، با خلاقیت خودشان جمع کنند، جدا کنند و تفکیک کنند. از باب یکی کردن برنامه دانش‌آموزی در سطوح گسترده، تقریباً یک رویه باشد؛ وگرنه اجرا هر طور صلاح می‌دانید باشد.

نحوه ارائه مطالب متناسب با جلسات

اینکه نحوه تنظیم مباحث با تعداد جلسات چگونه باشد و عملیاتی کردن این قضایا این‌طور باشد که کل این‌ها در یک جلسه باشد یا نه شرایط طوری است که بر اثر تلنگر شاید سه چهار هفته در بحث اصلاح اندیشه باشیم، به ابتکارات مهارتی تدریس استاد مربوط است که چطور آن‌ها را به آن نقطه برساند. یک وقت تک‌تک این‌ها را به صورت اجمالی می‌گوید و می‌رود. یک دور که آمادگی ذهنی کلی در تمام موارد پیدا کردند، بعد می‌آید تفصیلاً دوباره شروع می‌کند تا مطلب را بیشتر باز کند. از فرصت حداکثر استفاده را می‌کند. مثلاً اگر برای تلنگر یک جلسه سه ساعته وقت بگذارد، هم خسته‌کننده می‌شود، هم به اصطلاح فرصت نمی‌شود که مسائل اصلی را در فضای مراقبه و محاسبه مطرح کند. اما همان که تلنگرهایی

۱ - فایل‌های صوتی مربوط به برنامه‌های عملی مقدماتی تربیت نفس که در سایت ندای پاک فطرت موجود است و به صورت جزوه نیز درآمده است. عنوان جزوه، «مقدمات ورود به آستان بندگی» است.

زد و رفت و یک دور به دستورالعمل‌ها رسید، دوباره از نو می‌تواند به عبارت‌های دیگر شروع کند. نمی‌خواهد اسم و عنوان جلسه را مثلاً یقظه بگذارد. این‌ها برای خود مربی است. برای مربی این‌ها لازم نیست.

این روش اجمال و تفصیل در روش آموزشی تربیتی مفید است. اول یک تصویر روشنی از فضا، از حرکت و از مسائل باز کنیم. اگر در هر بند گسترده پیش ببریم، گیج می‌شود. بعداً خسته می‌شود، ربطش را نمی‌تواند بفهمد؛ چون فاصله زیاد می‌افتد. هر کدام را یک مقدار جلو می‌رویم، یک فهم پیدا می‌کند، بعد تفصیلاً باز می‌کنیم. به این ترتیب رابطه این‌ها را بهتر می‌تواند بفهمد.

این روش اصولاً درست است، اما دست مربی باز است. به شرایط مربی‌ها بستگی دارد که به چه شکلی عمل کنند. این اصل نیست که حتماً باید این‌طور باشد، اما اولویت این است. بله می‌توان مطالب جزوه فطرت را خلاصه و ارائه داد. خیلی خلاصه می‌شود بیان کرد. غرض این است که به این اهداف برسیم.

مرحله ششم؛ ورود به دستورالعمل محاسبه عمر و مراقبه

در دستورالعمل‌ها، نقش، اهمیت و روش مسئله محاسبه عمر حتماً باید بیاید. روش محاسبه عمر، روزی یک ربع، این یکی دو جلسه زمان می‌برد. در دستورالعمل محاسبه باز الکلام الکلام. می‌توانیم اجمالاً در یک جلسه اهمیّتش را بگوییم، جلسه بعد عملیاتش را مطرح کنیم یا می‌توانیم به سلیقه خودمان عمل کنیم. بعد از اینکه معلوم شد و برای جبران گذشته این همه زحمت کشیدید، چقدر آدم دغدغه دارد؛ یک اشتباه از تو، سرنوشت این شده، حالا که بیدار شده از این به بعد را باید بداند چه کار کند. خطر مسائل را می‌فهمد، در خط اهمیت ارزش عمر و فرصت‌ها که خدا توفیق ادامه عمر داده، توفیق توبه داده، فرصت داده، سرزده ما را از دنیا نبرده که چه باشیم؛ این‌ها را مدام توجه عمیق بدهیم. این توجه روحیه جهادی و مراقبه روزانه تأثیر دارد که این بخش مراقبه روزانه است.

آنجا تعریفش بود، اینجا عملیاتی است. اینجا در دستورالعمل داریم که چطور مراقبه کنیم. نمونه‌هایش را، دقتش را، تصمیم بگیریم از خدا کمک بخواهیم. خیلی مفید است، هر قدمی مفید است، روش مراقبه در طول روز را باز می‌کنیم. منظور ما این نیست که تمام وقت خودمان در توجه خودمان باشد. این برای ما ممکن نیست. این مربوط به حالات بزرگان مثل جناب سلمان‌ها است. ما همین که به گناه حساس باشیم، کافی است. لحظه‌ای که پیش می‌آید حساسیت نشان بدهیم، این مراقبه برای ما کافی است. در این قسمت زیاده‌روی نکنیم که موجب آفت‌ها می‌شود. کلاً دستورالعمل است. آنجا آن مراقبه داشت اهمیتش را می‌داد.

اهمیت سلامت جسم و اعصاب

مسئله بعد اهمیت سلامتی اعصاب و سردی مزاج است که اینجا جزء دستورالعمل‌ها است که باز خیلی مهم است.

توبه

در بخش دستورالعمل بحث توبه است که خیلی مهم است. باید روی توبه یک فصلی باز کنیم. کلاً این فصل، فصل دستورالعمل است؛ سلامت، بعد توبه، که جا دارد توبه خیلی باز شود.

محاسبه گناهان، در محاسبه عمر باید به طور اجمال بیاید، اما اینجا (توبه) به خصوص بیاید. ما بخواهیم در آنجا زیاد باز کنیم خسته کننده می‌شود. اجمالاً چون دستورات است. ممکن است یک دور به سمت دستورالعمل بروند. این حال توبه فراتر از آن توبه است. اینجا ما باید دائم در حال توبه باشیم و با ذکر توبه سروکار داشته باشیم. هر لحظه توبه برای ما یک زندگی است. آن توبه اولی یک توبه خاصی بود که گذشته‌مان را جبران کنیم، این توبه، توبه به‌خصوص است که ما ناامید نشویم، گناه کردیم خطا کردیم، ناامید نشویم، برگردیم توبه را جدی‌تر کنیم، همیشه باید حال توبه داشته باشیم. حال توبه خودش برای ما برکاتی خواهد

داشت. این توضیح خاصی در خصوص توبه است، شبیه آنجا که درباره عمل داشتیم. این توضیحات و تفصیلات را در آنجا بخوایم بگوییم خسته‌کننده می‌شود. اصلاً بحث به درازا می‌کشد.

در آنجا توجه به توبه است که گذشته‌ها را بررسی کنیم، جبران کنیم، توبه کنیم. همان کافی است. ان شاء الله اثرات و برکات و توفیقات توبه از این به بعد است. اما درباره توبه به خصوص بحث می‌کنیم؛ چون در روند مراقبه، مدام انسان گرفتار خواهد شد، به قبض و بسط خواهد افتاد و مشکلات پیش خواهد آمد و در اینجا این به خصوص باید باز شود. محل بحث خوف و رجا در این بخش از توبه است. در هر حال باید در حال توبه باشیم. ما دل‌مان می‌شکند، خدا رحمتش را جاری می‌کند.

اعتدال (پرهیز از افراط و تفریط)، توجه به استعداد، قبض و بسط

این‌ها همه دستورالعمل است. بحث پرهیز از افراط و تفریط یک بحث مستقلی است که اجمالاً در این برنامه‌ها داریم، اما پرهیز از افراط و تفریط چون اعتدالش همان وظیفه‌محوری می‌شود در حد استعدادمان است. این استعداد بحث خیلی مهمی است.

چون بحث قبض و بسط در دستورالعمل‌ها پیش خواهد آمد، اگر صلاح دیدید، این مطلب کاملاً مطرح شود. چون در این قبض و بسط حتماً مشکلاتی پیش خواهد آمد، به خصوص در یک جلسه توجه بدهیم.

یواش‌یواش که از دستورالعمل‌ها بیرون آمدیم، حالا به متون دینی وارد می‌شویم.

ورود به متون دینی

تقریباً بحث تمام شد از این به بعد وارد متون هستیم که متون خیلی مفصل است. در ادعیه، روایات، آیات و....

فصل ششم

جایگاه مربی

تفاوت کار دانش‌آموزی با برنامه تربیتی اساتید اخلاقی

سؤال:

این سیری که چیده شد، تقریباً همان مسیری است که مال دانش‌آموز نیست مال بزرگ‌ترها هم هست این شبهه ایجاد می‌شود که نکند این همان مسیر است؟ و ما اشتباهی فکر می‌کنیم، داریم کار دانش‌آموزی می‌کنیم. ضمناً آیا باید مثل مسیر خاص تربیتی شخص که محضر یک استاد را درک کند اینجا هم باید یک مربی چند سال بالای سر دانش‌آموز باشد یا نه؟

پاسخ:

ما برای سیر تربیتی‌ای که بیان شد، اسناد و مدارک نص قرآنی و روایی داریم. ما در قرآن چقدر درباره اهمیت تزکیه، چقدر درباره تعقل و درباره تفکر، آیه داریم؛ «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۱، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»^۲؛ ماشاءالله تأکیدات قرآن خیلی جدی است. یک چیزی نیست که ما بخواهیم بگوییم مطلب یک چیز فوق‌العاده است. شما هر کدام را یک نگاه بفرمایید می‌بینید همه کلاً مستندات قرآنی و روایی محکمی دارد. در مورد خود قرآن، در مورد خود گناه. اینجا یک کلمه از مسائل پیچیده عرفانی، سیر و سلوکی، حتی فلسفی، هیچ از این‌ها نیست. دوم اینکه پس چرا اسم این‌ها را عوض می‌کنیم و اینجا دانش‌آموزی می‌گوییم، آنجا بزرگسال می‌گوییم، این به لحاظ بیان سطح مطالب است. یعنی موضوع همان است؛ در دانش‌آموزی ما در یک سطح مطلب را باز می‌کنیم. خب آقا چه فرقی دارد؟ همان شده است. می‌گوید نه فرقی این است که اینجا مربی در سطح دانش‌آموزی این مطلب را جاری می‌کند، آنجا همان مطلب را در سطح دانشجویی، کما اینکه ریاضیات یک علم است. اول ابتدایی ما ریاضیات می‌گوییم، در اول دبیرستان هم ریاضیات می‌گوییم، در دانشگاه هم دکترای ریاضیات می‌گوییم. مراتب سطوح این‌ها در حد انتقال مطلب و فهم مطلب است. چرا که

۱- سوره بقره، آیات ۴۴ و ۷۶؛ سوره آل‌عمران، آیه ۶۵؛ سوره انعام، آیه ۳۲؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۹؛ سوره یونس، آیه ۱۶؛ سوره هود، آیه ۵۱ و...

۲- سوره انعام، آیه ۵۰.

این‌ها ضروریات اولیه زندگی انسان است. در تمام شرایط این مباحث جزء نیازهای اولیه هر انسان است. پس این سیر به اصل اولیه انسانی مربوط می‌شود. جوهره همان است که به عنوان یک انسان است.

مطلب بعدی اینکه در این مرحله چون مرحله مقدماتی است، کاملاً ابتدایی است. به عنوان سیر تربیتی عملیات خاصی نیست، اینجا اصل بر تربیت دانش‌آموز است. لذا از هر طریقی این دانش‌آموز بهتر می‌تواند پیش برود و استفاده بکند، اصل بر آن است. اگر مربیان عزیز یک روح واحد شدند، با روش‌های آموزشی دیگر تفاوت اساسی خواهند داشت. در روش‌های دیگر، چون نفس مربی و معلم نوعی، پاک نشده، دنبال نفس خودش هم هست. وقتی دانش‌آموزی به او بگوید آقا از کلاس شما نمی‌توانم استفاده کنم، فوری به او برمی‌خورد. هزار نوع زحمت می‌کشد، فوت و فن تدریس و ژست را یاد بگیرد تا همه بگویند موفق‌ترین استاد این آقا است. اهداف او در تدریس یک چیز دیگری بود؛ حتی اگر نیات خوبی هم داشت، چون اینجا هنوز نفس دخالت داشت، به نفسش برمی‌خورد. کلاس من بی‌نظم شد، من بهترین درس را می‌گویم، در نوبت می‌ایستند، سی‌دی‌ها را چه کار می‌کنند، الآن استفاده نمی‌کنی. خوشبختانه در اینجا دیگر آن بینش بین مربیان و اساتید نیست. اتفاقاً بهترین فرصت برای مربی عزیز است که زود به خودش برمی‌گردد، بررسی می‌کند که به من برخورد یا خوشحال هم شدم یا خوشحال‌تر شدم که الآن آن بچه یک جای دیگر رفت تا بتواند بهتر استفاده کند. چون غرض اصلی این است که خوب استفاده کند.

ما در رفتار بزرگان این‌ها را داشتیم. در تاریخ احوال بزرگان این‌ها را داریم. ظاهراً در جریان شیخ انصاری است. همین بچه‌ها را فرد دیگری تربیت خواهد کرد، برای خودمان هم خیلی مفید است، له می‌شویم تا پاک شویم. این رحمت خدا است و این بهترین کلاس درسی است. بله این‌ها به این صورت ان‌شاءالله مفید می‌شوند.

ویژگی‌های مربی

اولاً خودش تحت تعلیم یک استادی بوده باشد. خودش حظّی برده باشد، حداقل توجه شده باشد مطلب چیست، راه چیست. وقتی گفتیم در اینجا ما خودمان را می‌شکنیم و بهترین فرصت است، این برای او بعید نیاید که چطوری؟ فوراً مطلب را بگیرد که درد من همین بوده، حداقل تا این حد را شخص توجه باشد. اگر توجه نباشد، تحت تربیت واقع نشود، نمی‌تواند اجرا بکند.

شرط دوم این است که وقتی در این سیستم یک مسئول مربوطه‌ای تقاضا می‌کند، تو این را انجام بده، تعارف نکنند من نمی‌توانم و چنین و چنان. به نیت خدایی که از او درخواست می‌کنند، به درخواست مؤمن، پاسخ مثبت بدهند.

سوم اینکه واقعاً متوجه باشیم، چون کار بزرگی است که ما انجام دادیم، مانع بزرگ عجب بیاید، کار را خراب می‌کند. توجه داشته باشد که این وسیله‌ای است که خطاب به خودم می‌کنم. هر بخشی را بحث می‌کند توجه و خطاب به خودش دارد؛ منتها خداوند به این صورت شرایطی پیش آورده که در گفتن به دیگران، برای خودش مطلب باز شود و این خیلی مفید خواهد شد.

و در نهایت وقتی وارد کلاس می‌شود، آنجا را واقعاً سنگر خط مقدم جبهه با شیطان و ابلیس ببیند که اینجا چون کار خدایی می‌خواهم انجام بدهم ابلیس با تمام وجودش در خشم شدید است. مدام توجه به خدا کنیم، از خدا استعانت بطلبیم و بدانیم آن مقدار که خدا به من کمک می‌کند، اینجا از من جاری خواهد شد. اگر غیر این باشد، حتی چنان قفل می‌کنم که ساده‌ترین مطلب را هم نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم؛ لذا در جلسه، از ته دل همیشه با خدا باشد، خود را مثل بنایی تصور کند که منتظر است آجر را به او بدهند تا روی دیوار بگذارد؛ یعنی به من باید بدهند و آن مأمور الهی توفیق عنایت را بدهد تا من به دیگری بدهم. کلاً توی خودش هیچ چیز دیگری نیست.

این‌ها را سعی کند در حال تدریس مراقب باشد. یک وقتی مطلب شیرین آمد، جذاب آمد، آنجا یک لحظه عجب نیاید؛ بلکه بگویید خدا دارد این کار را می‌کند، ما هیچ نداریم. این‌ها اگر رعایت شود، ان شاء الله تعالی کمک می‌کند.

سیر تربیتی تمام‌شدنی نیست

عرض کردیم مباحث یک حالت فراز و نشیب دارد. هر کدام از بحث‌ها در بخش خودش یک آمادگی پیدا کند تا بخش بعدی را جلو ببرد، بعد یک کم آمادگی باشد، باز یک بخش از نو شروع می‌شود. بحث‌ها اجمال و تفصیل هستند. مثلاً مراقبه را بحث کردیم، اما در تفصیلش یک عنوان دیگر مطرح می‌شود. باز همان موضوع دیگر یک کم بسته مطرح می‌شود، چرا؟ چون توی بحث قبلی آمادگی‌های ذهنی ایجاد شود، تا در بحث بعدی کمی مطلب را باز کنیم. مثلاً محاسبه عمر عرض شد، یک مقدار در ادامه بحث‌ها به توبه رسیدیم، دوباره بحث به یک شکل دیگر باز شد. با آن آمادگی ذهنی قبلی، این توضیح بعدی با یک عمق جان مطلب را درک می‌کند. به دستورالعمل‌ها رسید، مثلاً بعد به سمت قبض و بسط و از این بخش مسائل آمد.

ورود به متون دینی

اینجا دومرتبه می‌توانیم یک مقدار وارد متن شویم. مثلاً دعاها، روایات و آیاتی که درباره مباحث است را با یک دقت و تدبر در متون بخوانیم؛ این خیلی مفید خواهد بود. یک مقدار جلو برویم، کمی که جلو رفتیم و با این آشنا شدند و از ادعیه و آیات استفاده کردند باز به دستورالعمل‌ها برگردیم، باز یک مرحله از نو وقتی این‌ها یک کم جلو رفتند دوباره ادامه دستورالعمل.

تعیین دستورالعمل‌ها همراه با بیان اهمیت هر کدام

در اینجا دستورالعمل دائم‌الوضو بودن است، نماز اول وقت با جماعت است. فضیلت‌ها و اهمیت این‌ها یک کم باز شود. این‌ها صرف دستورالعمل نباشد، شما بگویید و بگذرید.

کمی اهمیت هر کدام از این‌ها را با روایت از نظر عقلی، از نظر خواصی باز کنید تا مسئله این‌ها باز شود.

نماز اول وقت خیلی مهم است. بعد از یک‌سری مراحل که زمینه‌هایی برای او باز شد، می‌توانیم درباره نماز، توجه نماز، اهمیت نماز، آداب نماز، تعقیبات نماز، نماز جماعت، بحث کنیم.

در مورد ذکر، دائم‌الذکر بودن اهمیت دارد. آمادگی آن‌ها شکوفا می‌شود. ما باید قدر ارزش وقت‌مان را بیشتر بدانیم. وقتی مشغول کاری، درسی، غذایی، صحبتی هستیم که هیچ، اما فرصت‌هایی که بیکار هستیم، آنجا باید پر از ذکر، استغفار و صلوات باشد. اهمیت این‌ها باز شود. استغفار را توی توبه بحث کرده بودیم، جا دارد کمی اشاره کنیم. اهمیت صلوات را بحث کنیم. صلوات چیست، آثارش و برکات و خواصش چیست، این‌ها را کامل باز کنیم. هر وقت فرصت داشتیم، وقت‌مان پر از ذکر باشد.

ورود به سیر مطالعاتی و آموزش نحوه مطالعه

آن وقت یواش‌یواش سیر مطالعاتی درباره معاد، درباره توحید مطرح شود. این‌ها همه دستورالعمل است. مطالعه جزو دستورالعمل‌ها است. آرام‌آرام وارد سیر مطالعاتی شهید مطهری و در کل وارد مطالعه شویم. این خیلی مهم است که اگر ان‌شاءالله ما توانستیم آن‌ها را وارد مطالعه کنیم، تقریباً تمام مسیر را به یک میدانی متصل کرده‌ایم که خودشان می‌توانند از این به بعد ادامه دهند. خودمان شیوه مطالعه و نحوه مطالعه را به آن‌ها یاد بدهیم که بفهمند مطالعه چقدر جذاب است. چون اکثراً آشنا به مطالعه نیستند. چون به روش مطالعه آشنا نیستند، برای‌شان خیلی سخت است. اسم کتاب، اسم مطالعه که می‌آید اصلاً رنگ‌شان می‌پرد. خود ما یک روش مطالعه را مثلاً متن خالی را به آن‌ها یاد بدهیم، مطلب چقدر جالب است، چقدر عمیق است، ظاهراً دو تا کلمه دو سطر اینجا مطلب بود، اما ببینید وقتی ریز می‌شوید چقدر جالب مطلب باز می‌شود، چطور شیرینی مطلب را می‌فهمد. یا مثلاً بگذارید

خودش یک فراز بخواند، بعد بگویند از این فراز چه فهمیدید. نظرات‌شان را بگویند. بعد «الله اکبر» این چیز جدید، این فراز شد. تا لذت مطالعه را آرام‌آرام بچشد. یک‌سری کتاب‌های در سطح فهم‌شان را ما ردیف داشته باشیم و به آن‌ها معرفی کنیم و بعد آرام‌آرام خودشان چکیده نتیجه مطالعات‌شان را در جلسه ارائه بدهند که وقتی مطالعه را ارائه داد، بعد از ارائه یواش‌یواش مطالعه برایش جا بیفتد. یعنی او را به دریا متصل کردیم.

تقریباً در اینجا یک دور برنامه‌های مقدماتی زمینه‌سازی ما تمام می‌شود. وقتی به مطالعه آشنا شد، با ادعیه، با تدبیر در قرآن آشنا می‌شود که یعنی چه و چطوری می‌شود. مثلاً چند آیه را این‌طور پیاده کند، ببیند تدبیر را چطور انجام می‌دهند، چقدر جذاب است، چقدر جالب است. تا این‌ها متصل به دریا شوند، پایان برنامه یک دوره تمام شود.

ویژگی‌های فطرت شکوفاشدهٔ نوجوان و چگونگی برخورد با این استعدادها

در هر دو صورت استعدادهای کم و زیاد ما باید این سیر را بگذرانیم، چرا اگر کسی بر اساس استعدادش خیلی صریح همه این‌ها را بفهمد، بالاتر این‌ها را بفهمد، آن فهم از باب استعداد جای خودش محفوظ است، اما از حیث مسائل نظری و سیر نظری بالأخره مربوط به معیارها و شناخت معیارها و آشنایی به اصطلاحات و آشنایی به این مراحل این را نگذرانده است. مثل اینکه یک نفر از نظر استعدادی، یک فرد خیلی فنی فوق‌العاده‌ای است.

یکی از دوستان، یکی از اتاق‌هایش را کارگاه برق کرده، یک بچه پنج ساله دارد که تازه می‌خواهد به مدرسه برود، این بچه آن‌قدر فوق‌العاده استعداد برق، سیم‌کشی و کارهای الکترونیکی دارد که پدر و مادرش اصلاً خودشان مات مانده‌اند، خیلی شگفت‌انگیز! استعداد او فوق‌العاده است، اما این نمی‌تواند مطمئن باشد، استاندارد نیست، تا نیاید از قواعد گذر نکند و با آن آشنا نشود، این قابل اعتبار نیست. آن استعداد است، اما این مسئله تربیت است و لذا حرف‌هایش مربوط به بحث لقاء و مشاهدات آیات انفسی در جای خودش محفوظ، اما این باید بیاید از طریق اینکه معنای مراقبه چیست، معنای اثر گناه در گذشته

چیست، تعریف گناه چیست، از این طریق‌ها باید بگذرد، ولو اینکه اسم گناه که می‌آید مشتمل می‌شود، آن استعداد جای خودش محفوظ، اما باید مباحث الفاظ مثل ذهنی، نظری را بگذارند که گناه یعنی چه. فوqش این است که تطبیقش سریع می‌شود، فوqش این است وقتی این مراحل را گذراند مستعد می‌شود بیاید در آینده خیلی کوتاه یک مربی قوی برای دیگران باشد. اما باید از اینجا بگذرد. این به معنای آن نیست که ما این‌ها را برای او تعطیل کنیم؛ چرا؟ چون اگر از این‌ها نگذرد در آینده شاید طعمه شیطان شود. استعداد به یک چیزهای غیراستاندارد هم می‌رسد و علمی و مبنایی قاعده‌مند نمی‌شود و آنجا این قوه خیال کار دستش می‌دهد.

این مطلب خیلی واضح است. نهایت این است که ما دیدیم این انسان استعدادش فوق‌العاده است، برایش یک وقت ویژه می‌گذاریم. نه اینکه این‌ها را تعطیل کنیم. باید روی این موضوع کار ویژه‌ای انجام داد و یک روال تعریف کرد. مثلاً او را زود وارد متون کنیم. مثلاً به مطالعات کتاب‌های شهید مطهری، یا به معانی آیات و روایات و ادعیه زودتر وارد کنیم. نه اینکه همه را یکجا وارد کنیم. مثلاً بگویم برو جهان‌بینی توحیدی بخوان، شرح حدیث عنوان بصری حاج آقای تحریری یا حاج آقای وزیری فرد را بخوان. البته یکی یکی باشد؛ نه اینکه یکدفعه آن‌ها را مطالعه کند. این مطلب که این‌ها تعطیل‌پذیر نیست، مراحل عملی نظری قواعد را باید بگذارند.

وقتی می‌گوید در خواب بهشت را تماشا کردم، رفتم میوه‌اش را خوردم، فلان بود، چنان بود، همه‌اش را گفت؛ مواظب باشیم که آن لحظه هندوانه زیر بغلش ندهیم، تو که فلان و فلان. این خطر برای این بچه هست. هر چند یک استعداد است. استعداد با تربیت تفاوت دارد. مثلاً به او این‌طوری گفته شود: خیلی متعارف است، بعضی وقت‌ها می‌شود، خیلی مهم نیست، یک وقتی این‌ها را خیلی حساس نشوی، بعضی‌ها از این‌ها خیلی بالاتر می‌فهمند، بحث عبودیت است، این‌ها اتفاقاً برای اتمام حجت شد، اگر یک بچه این‌ها را می‌فهمد

گناه بکند، شاید خدا گناهش را زود ببخشد، اما به تو استعداد داد، شما باید به گناه حساس تر شوی، اگر شما یک گناه جزئی بکنی، معلوم نیست بخشیده شوی یا نه. مسئولیت خیلی سنگین شد. بین مدام بیاور پایین. یا مثلاً وقتی این‌ها را گفت شما به او بگویید برو کتاب گناهان کبیره را بخوان، ما خیلی گناهان داریم که نمی‌دانیم، باید آن‌ها را بشناسیم. گاهی رحمت خدا جاری می‌شود به هر کس یک چیزی می‌دهد، استعداداً به شما این را داده، به یکی صوت زیبایی داده، به یکی مشت قوی داده، به یکی مثلاً چشم تیزبین داده، روز روشن ستاره‌ها را می‌بیند؛ معادل‌هایی بیاورید که بگویید یک چیز عادی است. هر کس را خدا یک چیزی می‌دهد. الآن شما در آسمان ستاره نمی‌بیند، نه نمی‌شود، بعضی‌ها هستند چشم‌شان این قدر تیز است که می‌بینند، دیدی بعضی‌ها صوت خیلی جالب دارند؛ مرتب این را یک چیز عادی بکن و بعد تازه بیشتر او را بترسان که الآن خدا این همه نعمت به تو داده، اگر پدرت همه چیز برایت بخرد، برای آن یکی برادرت هیچ نخرد، اگر شما یک اشتباه جزئی بکنی، اشتباه تو خیلی نابخشدنی است تا اینکه او هم اشتباه بکند که به او هیچ نداده است. این را خیلی خوب برایش روشن کنید. کاملاً مطلب عادی است ربطی به تربیت ندارد. بعضی خانواده‌ها، بچه‌ها را تحریک می‌کنند. مثلاً گوشش یک چیزهایی از این طرف و آن طرف شنیده، واقعاً بعضی‌ها استعدادشان فوق‌العاده است. در هر صورت او را بکشیم تا از ریشه برگردد. فرض کنید ما به این کلاس گفته بودیم کتاب گناه‌شناسی آقای قرائتی بخوانند، به ایشان بگوییم برو معراج‌السعادة بخوان، وادار کنیم برود شناخت گناهان را مثل اعتقادات عمیقاً بخواند. یا مثلاً بگوییم شما توحید شهید دستغیب را مطالعه کن، معاد را مطالعه کن. البته این را هم عرض کنم، اگر مرتب آن‌ها را می‌فهمد، آن وقت معرفی کنید تا ان شاء الله تعالی خدا چه بخواهد.

اما عکسش هم به هر حال واضح است که این طبیعی است. خب بچه است. شاید بعضی‌ها مطلب را زود نگیرند. مباحث نظری است. باید با حوصله تمام این را ادامه بدهیم، تکرار

کنیم تا خدا توفیق بدهد بیاید، معلوم نیست شاید پدرش لقمه حرام داده، بیچاره گرفتار آن است. فرهنگ خانواده‌شان طور دیگر است. بیچاره هزار نوع مشکل دارد. همین که در جلسه می‌آید، یک چیزی به گوشش می‌خورد، این قدر نشنیده باز خیلی مفید است. بالأخره آن ساعت دوستانش به فلان جا و فلان اطوار می‌روند، اما ایشان آمده نشسته است.

اعتراف به گناه در جمع

سؤال:

اگر دانش آموزی در جمع کلاس اعتراف به گناه کند، باعث نمی‌شود که به هم شاگردی‌هایش سرایت پیدا بکند؟ برخورد ما چگونه باید باشد؟

پاسخ:

اتفاقاً یک فرصت است که وقتی مطرح کرد، یک بهانه شود تا مطلب را به عبارت دیگر دوباره باز کنیم. وقتی دوباره باز کردیم، این باعث تعمیق مطلب برای او می‌شود. البته باید توضیح دهیم که اعتراف به گناه در مقابل دیگران، صحیح نیست و نباید انجام دهد.

نحوه مدیریت مباحث جنسی

اینکه سؤال می‌شود مباحث جنسی را چطور مدیریت کنیم، آیا به اسم اینکه می‌خواهیم آگاهی‌سازی کنیم باید مثل بعضی ورود کنیم و مسائل شهوت را توضیح دهیم یا نه؛ می‌گوییم روند این مسئله با مهارت‌های مربی متغیر است. به تناسب مخاطبین، به تناسب شرایط و با ابتکار عمل‌های مربی این‌ها جابه‌جا شود. در نهایت این سیر را مربی می‌تواند تشخیص بدهد. دو سه جلسه بنشینند با آن‌ها قصه‌خوانی کند تا آماده شوند، اگر شرایط ایجاب کرد، یکدفعه از اینجا وارد شود. امکان دارد در بعضی جاها از همان‌جا شروع کند. در بعضی موارد ممکن است در یک جلسه دو مورد را جلو برود، اما در بعضی موارد یک مورد را دو جلسه باز کند و برعکس. غرض اینکه این زمینه در فضای فکری این جوان با خلاقیت و ابتکار عمل‌های آن مربی بزرگوار و تناسب مخاطب‌ها باز شود.

البته اکثر این‌ها در موضوع گناه‌شناسی و بررسی گناه بهتر می‌تواند باز شود. وقتی ما خود گناه را تفهیم و محسوس کردیم که خطرات گناه چیست، گناه خانمان‌سوز چیست، اسمی از مورد گناه نمی‌آوریم. کلاً موضوع گناه را باز می‌کنیم. محسوس می‌شود، شاید مصداق بعضی گناهانی که در جامعه متعارف است را عنوان کنیم؛ اما وقتی چستی نفس آن گناه محسوس شد، هر چیزی که مارک گناه می‌خورد، دیگر این با آن بینش عمیقی که از گناه پیدا کرده به خودی خود متوجه خواهد شد. مثل اینکه وقتی گفتیم غذای کهنه، آدم را مسموم می‌کند و این مطلب را خوب باز کردیم، مصادیق این به خودی خود برای او روشن می‌شود. وقتی می‌خواهد دست به هر چه بگذارد؛ غذای ماهی باشد، آبگوشت باشد، کنتل باشد، پنیر باشد، نان باشد، تا می‌گویی این کهنه است، این تمام شد. چون عمیقاً فهمید غذای کهنه یعنی چه. هر چه اسم کهنگی بخورد، همه این‌ها یکجا در وجود خودش می‌آید. مطلب دوم، روش قرآن و اهل بیت در مسائل جنسی این‌طور بوده که تا ممکن است عفت کلام محفوظ بماند. در عباراتی که به کار می‌رود، باید نهایت رعایت عفت کلام حفظ شود. نباید مطالب خیلی بی‌پرده باز شود و بعضی مسائل گفته شود. مفهوم گناه که باز شد، همین که گفتیم در انحرافات جنسی گناه است، این دیگر همه چیز را می‌فهمد. چون گناه عمیقاً باز شده است و خطرات و مسائل خانمان‌سوزش کاملاً محسوس شده است؛ بنابراین وقتی کلی بگوییم انحراف جنسی؛ کاملاً می‌گیرد. ما با یک لفظ خیلی اجمالی تمام مطلب را منتقل کردیم.

اگر یک وقت احساس کردیم که در بعضی از این محل‌ها، در کلاس، در فضا یا در آن محیط کاملاً پرده‌داری شده و چیزی نیست که ما حفظ کنیم، چاره دیگری نیست، آنجا اسمش را می‌آوریم. چون اکثریت است، آنجا اشکال ندارد که ما اسمی از خودارضایی بیاوریم و در این مورد مفصل بحث کنیم، آن‌قدر خطرات آن را باز کنیم که بچه به خودی

خود بترسد خیال آن را هم در ذهنش بیاورد. از جنس روانی و روانشناسی غربی نیست، واقعیت است، ما داریم توضیح می‌دهیم.

خلاصه تا می‌توانیم پرده‌داری نکنیم. اگر احراز کردیم که فضای محله فوق‌العاده بی‌فرهنگ و به هم ریخته و فضای باز است، آنجا چاره‌ای نیست که بعضی الفاظ را آن هم نه در حد پرده‌داری باز کنیم. مگر اینکه فرد خاصی سؤالش را خصوصی بپرسد و کاملاً مبتلابه و گرفتار باشد، اینجا دست‌مان باز است و مطلب را برای خود او کمی روشن‌تر می‌کنیم.

جایگاه تشویق و تنبیه و اردو

یکی از چیزهایی که باید در ادامه این سیر بدانیم، جایگاه بازی، تشویق، تنبیه و اردو در این سیر تربیتی است. این برنامه‌ها مخصوص دانش‌آموزان است. این مطلب خیلی با بزرگسالان نمی‌خواند، اما بخش بزرگی از برنامه‌های فضای عملیاتی دانش‌آموزان و نوجوانان است، مثل همان اردو که با اردوهای تفریحی کاملاً متفاوت است. مثل بازدیدهای علمی با شرایط خاص خودش، مثل قرار دادن یک‌سری فضاهای به اصطلاح تنبیه‌آور که فضای خاص خودش را دارد. یا مثل اردویی که در آن یک فضای مسئولیت‌پذیری، یک مسئولیت‌میدان عملیاتی، یک معاشرت اسلامی در یک مجموعه مؤمنین با هم را برای‌شان ترتیب بدهیم که آنجا فضا کاملاً عملیاتی شود. خیلی از این برنامه‌ها، سیستم برنامه‌ریزی و روش خاص خودش را دارد که باید داشته باشیم ان‌شاءالله.

ویژگی‌های بازی

اینکه بازی طبق چه مبنای تربیتی باشد و بازی چه نقشی دارد؛ باید گفت اولاً بازی‌هایی که حرام است مثلاً یک وقت فوتبال‌دستی، شطرنج و از این قبیل چیزها با برد و باخت باشد، حتی از جهت احتیاط مطلقاً نباید باشد. ثانیاً اگر بتوانیم این بازی‌ها به سمتی هدایت شود که برای تربیت هوش او مفید باشد. مثلاً خیلی هیجان‌انگیز باشد تا موجب تربیت جسارت‌های جسمی او شود و به نوعی برای جست‌وخیزهای جهت‌دار او خیلی مفید باشد. مثلاً فرض

بفرمایید اگر اردو می‌برید، در اردو خیلی کارهای مفید و مؤثر در تربیت و تفریحی انجام شود. مثلاً مسابقه پرتاب سنگ که این شخص یک کم داخل گود بیفتد. افتادن در خط هیجان رقابت فوتبال هم نیست که با هم دعوای‌شان شود و برخوردی کنند. این‌طور نیست و آزاد است. هر کس تا می‌تواند بر روی فن پرتاب سنگ کار کند. مثل مسابقه دو. اگر سالی دو سه بار انجام دهد، در غلطک هیجانات می‌افتد. مسابقه کوهنوردی با امورات و مسائل خودش. مسابقات تحقیقات گیاهان طبی و گونه‌های تحقیقات گیاهی که خیلی چیز جالبی است که هر کدام چند نوع گیاه می‌توانند کشف کنند. مثلاً وقتی یک دانش‌آموز در منطقه کوه می‌رود، آنجا چند تا گونه و چند نوع گیاه می‌تواند کشف کند. این با تمام فکر و روحیه کشفی به جان بیابان بیفتد. مثلاً یک مدل گیاه، مدل بعدی، حس تحقیقاتی او و برخورد در فضای طبیعت را کشف می‌کند. خودش زیبایی دارد، وقتی در دامنه کوه با فضای گیاه درگیر می‌شود، خودش اثر خیلی جالب تغذیه روحی روانی دارد. اینکه یک مسابقه باشد که ببیند شما کدام گونه بیشتری را از این منطقه و از این گیاه توانستید کشف کنید، تا لحظه آخر مسابقات که مشخص می‌شود قدرت کشفی او در تحقیقات فضای گیاه چقدر بوده است، ابتکاری است؛ اما در آن کلی تفریح است؛ تفریحی که هوش و زمینه‌های تحقیقاتی او را در طبیعت فعال می‌کند. همه این‌ها در راستای صفای باطن است.

جایگاه تفریح در تزکیه نفس

سؤال:

تفریح در فضای تزکیه نفس چه جایگاهی دارد؟ این فرح و شادی با این فرح و شادی که الان در فضای ابتدال در موردش حرف می‌زنند چیست، شما هم می‌فرمایید هیجان، آنجا هم می‌گوید هیجان. ما در بحث‌های معرفتی ما موظف نیستیم به آن‌ها مثلاً مثبت‌کاری و سیم‌کشی و.. یاد بدهیم؟

پاسخ:

تفاوت فرح و شادی و هیجان در سیر تربیتی با محیط‌های ابتذال این است که یک وقت شما اصل و فرع را قاطی می‌کنید، آن درست نیست. مثلاً تفریح بیاید اصل قرار بگیرد تا یک تربیتی هم صورت بگیرد. فرع بیاید بشود اصل، اصل بشود فرع، این درست نیست. برنامه‌ریزی‌ها اثر دارد. این در روند کار تأثیر دارد، در روحیه بچه تأثیر دارد و خیلی مصیبت‌ها به بار می‌آورد. از حالا ما آن را معکوس بار می‌آوریم. این یک مطلب از نظر خود برنامه‌ریزی است.

مطلب دوم این است که در فرح و تفریح چون انسان هنوز به آن مقام مخلصین نرسیده که تمام لذت‌هایش لذت‌های «وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ»^۱ باشد و ما هنوز گرفتار نفس حیوانی هستیم، در آن شرایط، پس ما یک مقداری می‌توانیم او را به فضای معنوی و فضای تربیتی و علمی بالا بکشیم. کمی که بالا رفت، دیگر نفس سیر می‌شود. نفس که سیر شد، نفس حیوانی احتیاج به انقطاع از وضعیت دارد. یواش‌یواش نفس دارد تحمل می‌کند. چون نفس هنوز از بین نرفته، یک مقدار لذت می‌برد، می‌فهمد دنبالش می‌آید، یواش‌یواش جلوتر می‌رود، دیگر خسته می‌شود. می‌خواهد پس بزند. وقتی به این نقطه رسید، ما آنجا باید قطع کنیم. مثل کسی که الآن روی دوشش یک بار مثلاً پنجاه کیلویی می‌برد. ده متر، سی متر، پنجاه میل است. یواش‌یواش آن نشاط اولی که کیف می‌کرد پنجاه کیلو بار می‌برم، دیگر آن آقا نیست، الآن خسته شده، الآن ما چه کار می‌کنیم؟ اگر بگوییم نه بابا چه خبرت است، برو، چه خبر است، برو، یکدفعه زمین می‌افتد، یک‌طرفی می‌شود. اینجا باید چه کار کنیم؟ اینجا احساس کردیم دارد خسته می‌شود، بگوییم بار را کنار بگذار. به طور کامل این بار را باید کنار بیندازد تا آن لحظه‌ای که کلاً از بار کنار آمد،

۱- فرازی از مناجات‌های امام سجاده (علیه‌السلام): «وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ أُنْسِكَ، وَمِنْ كُلِّ سُورٍ بِغَيْرِ قُرْبِكَ، وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بِغَيْرِ طَاعَتِكَ».

آن نفس یک راحتی خاصی پیدا کند. این حالت فرح است. پس وقتی نفس کامل تربیت نشده، هنوز در فضای حیوانی‌اش است، باید یک مقدار حرکت متناسب حال خودش، یک اندازه در شرایط خودش باشد؛ باید آن حد متوسط را در نظر بگیریم. خب این می‌رود، می‌رود، یواش یواش می‌خواهد نفس همراهی نکند، اینجا باید چه کار کنیم؟ کلاً در فضای انقطاع قرار بدهیم. همین که کاملاً منقطع می‌شود، این نفس فرحش را پیدا می‌کند. حالا این انواع و اقسام دارد، به هر وسیله‌ای می‌خواهد باشد.

مثلاً برو دراز بکش، ولش کن. برای افراد بزرگسال است. می‌گویند برو یک چای بخور. کار کرده، خستگی‌اش زیاد است، اینجا هم دنج است، هر چه هست بیرون بیندازد، یک جای دنج دراز بکشد. چای را برمی‌دارد، می‌خورد، صحبت می‌کند، ده دقیقه، یک ربع انقطاع کامل.

اما هر چه سن کم و پایین‌تر باشد، این کفایت نمی‌کند. باید ما او را به چیزی که نفس حیوانی او می‌خواهد، مشغول کنیم. وقتی نفس حیوانی می‌خواهد، او سریع اینجا شدت پیدا می‌کند. هم از آنجا منقطع می‌شود که لذت او را می‌برد و هم به اینجا که موافق طبع است مشغول می‌شود. جمع این دو تا یک حالت روانی برایش پیش می‌آورد که همان فرح او است. اینجا نفس، تجدید قوای خود را شروع می‌کند.

اینجا ما بیاییم بینم آنچه می‌خواهیم مشغولش کنیم و موافق طبع حیوانی او است، چه موضوعاتی باشد، از چه اقسامی باشد. خب حرام مطلقاً ممنوع، کار بیهوده در یک سطحی از بچه‌ها اشکال ندارد، اما اگر کمی سطحش بالا است، بیهوده مطلقاً ممنوع؛ بلکه کارهای مفیدی که نفس از آن‌ها لذت ببرد. مثل همان کارهایی که الآن نمونه‌هایش را عرض کردیم. در مثبت‌کاری و مسائل دیگری که عرض شد، به اصطلاح خصوصی‌تر است. در فضای عمومی‌تر چون یک جست و خیزی هست، خود جست و خیز اثرات تفریحی خاص خودش

را دارد که در یکجا نشستن، به فکر فشار آوردن، ناخواسته باز فشار به نفس می‌آورد؛ منتها به شکل دیگر که متوجه آن نیستیم.

الآن وقتی به طبیعت می‌رود، فرسخ‌ها آن طرف و این طرف می‌گردد، او در حالت جست‌وخیز است. خود جست‌وخیز در جریان خون، در فشار خاص مغز و روحیه اثر دارد. وقتی سنگ پرتاب می‌کند، عضلاتش کار می‌کند؛ این در جست‌وخیز است. وقتی می‌دود در جست‌وخیز است. در عین حال اگر امکانش نیست، در فضای بسته هستیم و شرایط خاص داریم، آنجا اولویت با جست‌وخیز است. اگر امکان باشد، اگر هیچ امکان نشد، آنجا نیرویم بگوییم برو فلان سینک را شروع بکن. نه کارها را رها کنیم. ببینیم خودش دنبال چیست. یک تفریح عمیق که خودش بگوید؛ وگرنه ما وادارش کنیم، این برایش تفریح نمی‌شود. یا مثل کارهایی که تیزهوشی می‌آورد، هیچ اشکالی ندارد. کارهایی که تیزهوشی می‌آورد، بازی‌های مفیدی هستند. مثلاً فرض کنید قایم‌باشک بازی خیلی خوب است، چشمانش را بسته، می‌خواهد یک چیزی را پیدا کند، این تا پیدا کند، تمام وجودش را به حرکت می‌اندازد. این‌ها را می‌شود از بعضی متون به دست آورد. این تفریح به این معنا لازم است. البته هر کدام در سطح خودش، تقویت اعصاب، افراط و تفریط هر دو قابل ملاحظه است.

سؤال:

این انقطاع را باید مربی انجام بدهد یا خود دانش آموز باید یک انقطاع برای خودش ایجاد بکند؟

پاسخ:

مربی باید کمک کند. در آن لحظه انقطاع در برنامه، اعلام تمام کند و بگوید فکری در بحث‌ها نکنید، بروید در مسائل تفریحی خودتان، یا خودش همراه آن‌ها باشد، قاطی تفریح شود، هیچ اشکال ندارد. هر چیزی که جست‌وخیز دارد، روحیه را فعال می‌کند و اثر مثبت داشت، در اولویت است.

ویژگی‌های تشویق و تنبیه

اگر رشد این بچه ان‌شاءالله آرام‌آرام بالا برود، عرض کردیم مثل آن آقا می‌گوید خیلی زود چیزها را می‌فهمم. ما چه کارش می‌کنیم؟ نمی‌گذاریم برایش خودخواهی پیش بیاید، پایین‌تر می‌آوریم و توجهش می‌دهیم. اگر این مطالب برای شخصیت، دیدگاه‌ها، واقع‌بینی‌های دانش‌آموز خوب جا بیفتد، به مرور زمان معنای تشویق و توبیخ وضعیت خودش را پیدا می‌کند که در چه شرایطی است.

فرض بفرمایید وقتی ما برای یک دانش‌آموز به خصوص وقت می‌گذاریم، می‌گوییم آقا من دیدم مسائل را درست فهمیدید، فلان شد، شما برو فلان کتاب را بخوان. خیلی صمیمانه، کلی برایش تشویق است. از من راضی است، استاد و مربی از من خیلی راضی است و در راستای تغذیه هر چه قوی‌تر او است. یک وقت ما بگوییم بیا به تو یک خودنویس می‌دهم، یک وقت مثلاً خصوصی او را دعوت می‌کنم، تأیید می‌کنم که بارک الله خوب مطلب را گرفتی، شما برو در ادامه این کار، این مطالعه را این‌طور انجام بده، این کلی برایش انگیزه‌ساز است. تشویق از این قبیل است. فرض غالباً بر تشویق است.

یا مثلاً دانش‌آموزی گوش نمی‌کند، بی‌ادبی می‌کند، رفتارهای بد می‌کند، خصوصی دعوت کنیم، یادآوری کنیم. شاید مریض است، شاید خانواده و شرایط خاصی دارد، به او به‌خصوص، مطالب خصوصی‌تر بیدارباش بدهیم. به او توجه بدهیم. اینکه به او توجه می‌دهیم مذمت او است. این توبیخ او است. مثلاً بعد از کلاس استاد بگوید انتظار نداشتم شما این‌طور باشید. استاد چقدر قشنگ مطالب را دقت می‌کند. برای شما این‌طور زشت است، درست نیست، فلان است، ضربه به دوستان می‌خورد، ضربه به فلان می‌شود، پیش دوستان نخواستم خرابت کنم. جا داشت آنجا توهین محکمی به تو می‌کردم. در این حالت توبیخی، خیلی اصولی برخورد کنیم. ان‌شاءالله به مطلب فکر کن، تغییر رویه بده، فلان کن، تا جلسات بعد بینم درصد تأثیرت چه بوده است. اگر رشد کرد و فرقی کرد، پس همین

روش را ادامه بدهم. این دفعه دعوت کنم، تشکر کنم، بارک الله بگویم. اشتباه داشت، اشتباهش از صد شد پنجاه، تشکر می‌کنم که انتظار همین بوده، شما باید همین‌طور باشی، فردا جامعه چه می‌شود. به سمت آن اصل بر تشویق‌ها می‌رود. اگر دیدیم برای او فرق نمی‌کند؛ این دفعه دوباره صدا کنیم، یک مقدار تندتر کنیم که فلانی پیش دوستان رفتی، مجبور شوم... کار به اینجا نرسد، این دفعه خودت ناراحت می‌شوی. اگر دیدیم کار بدتری کرده، جا داشت توبیخ بیشتری شود، خب یک توبیخ تندتر کنیم. استاد مجبور شود گوش او را بگیرد، بیرونش کند. این‌ها که می‌گوییم، این‌ها را خود طرف می‌بیند که قضیه همان استاد مهربان صمیمی با لبخند نیست، الآن قیافه تند از او دید که گوشش را می‌کشد، توبیخ می‌کند. اگر دیدیم تأثیر می‌کند، یواش‌یواش فوراً تشکر می‌کنیم؛ منتها این دفعه تشکر خفیف؛ چون او ظرفیت ندارد. بعد از تشکر، دوباره قیافه اخمو که او فراموش نکند. این دفعه یک کم خفیف، بارک الله این‌طور، شما باید این‌طور، همین، نه مثل قبلی. این همان ظرافت‌های خاص هستند، فو‌قش ادامه داشت می‌گویم از فردا دیگر نیا. گوشش را نمی‌گیریم، بلکه این دفعه می‌گوییم دیگر فردا اینجا نیا، تو را برمی‌گردانم آن وقت خرد می‌شوی. اگر آمد، اصلاح شد، باز هم با حوصله الحمدلله آمد. این آقا مثل رفتار با ویروس را دارد. آنجا راحت، نه گوشش، بلکه دستش را بگیر، بگو بیرون برو. مرحله آخر این مسائل، ورود به این توبیخات است.

نحوه برخورد با دانش‌آموزان ناهماهنگ و شرور

واقعاً اگر احراز شد که این‌ها وقت کلاس را می‌گیرند، به آن‌ها زنگ نمی‌زنیم برای کلاس‌های بعدی. اگر آمد، می‌گوییم با این شرایط نه. یا اگر امکان داشت کلاس‌های‌شان را تقسیم می‌کنیم. اگر نشد آنجا دعوت نمی‌کنیم.

سؤال:

با دانش آموزی که در مثلاً اردو شر می‌کند، چطور برخورد شود؟

پاسخ:

اصل بر تفهیم مطلب به دانش‌آموز و اتمام حجت است. همین‌طور که نمونه‌اش را عرض کردیم این باید بگذرد. مثلاً بنشینیم خودمانی صحبتی کنیم، بعد به صورت تهدیدی صحبت کنیم. وقتی این‌ها را گذرانند، تمام شد، دیدیم این واقعاً ویروس است، بعد از آن، این کار را باید انجام بدهیم. اگر انجام ندهیم، این هزینه می‌برد. هم برای دیگران معلوم باشد که بالأخره تشویق و تنبیه در شرایط خودش هست و هم قدر آن یکی‌ها مشخص باشد که چیست.

هدیه هم گاهی به صورت خصوصی است که مثلاً ما می‌گوییم این کتاب را ببر مطالعه کن، این همراه با یک هدیه یک فضای خصوصی است. گاهی کار طوری است که ما وقتی این را تشویق می‌کنیم، با ملاحظه اینکه عجب برایش نیاید و غرور برایش نیاید، این‌ها قبلاً توجه دادیم که بارک الله رویش کار کردیم که خودخواهی نمی‌کنی، از شهرت‌بازی فرار می‌کنی، من می‌دانم شما از شهرت‌بازی می‌ترسی، این‌ها را به عنوان وظیفه نگاه می‌کنی، این‌ها را برای بندگی داری می‌گویی و شما اصلاً میل نداری، مثلاً برای این‌طور چیزها ناراحت می‌شوی اگر به ایشان تشویقی بکنند، اما ما برای شما این کار را نمی‌کنیم. ما در جمع این هدیه را به تو می‌دهیم تا دیگران بفهمند این کار کار خوبی است. با یک مقدمه عمیق واکسینه‌ای، نه اینکه یک‌دفعه همه ببینند، این هم فکر کند، خبری شد. اول باد دماغش را بگیریم، به او تفهیم کنیم شما اهل این کار نیستی، شما از غرور می‌ترسی، شما از فلان می‌ترسی، شما اهل مسائل نیستی، هدیه به تو بدهم، می‌دانم ناراحت نمی‌شوی که برایم شهرت می‌آورد. این‌ها را آماده می‌کنیم، بعد به او جهت می‌دهیم. ما ناچاریم، برای اینکه مقصود این کار خدایی، این کار تربیتی برای دیگران هم معلوم باشد که کار خوب و ارزشمندی است، ما از این باب این هدیه را در جمع به شما می‌دهیم. این دفعه جهت آمادگی خاص خودش را دارد. اگر چه آن برایش

خواهد آمد، اما اولی خیلی فرق دارد. در اولی این باورش شده کسی‌ام چنین و چنان هستم، در دومی برای خود آن کار جهت‌دهی می‌شود.

به دانش‌آموزان بفهمانیم این کار، کار ارزشمندی است. این قدر جای ارزش است که ما باید برای یک فرد ارزش‌گذاری کنیم و بفهمانیم آدم باید برای یک کار خوبی که انجام می‌گیرد، ارزش‌گذار باشد.

در اولی رقابت است؛ هر که این‌طور باشد، هر که خوب درس بخواند، این جایزه را می‌گیرد؛ خب این برای جایزه رقابت می‌کند و برای اینکه جایزه بگیرد، خوب درس می‌خواند. ولی ما اصلاً چیزی به نام جایزه نداریم. همه می‌دانند نداریم و این یک بحث غیر مترقبه‌ای است. یعنی قبل از اینکه بگوییم جایزه است، می‌گوییم خوب درس بخوان. چنین چیزی نیست، جایزه نیست، در روند کار این‌ها برای چه درس می‌خوانند؟ برای خود لذت علم، نه برای جایزه، جایزه اصلاً مفهوم و معنا ندارد، اسمی و خبری از آن نیست. چون از بیخ و بن اسمی و خبری از آن نیست، آمده برای اینکه این درس را درست بخواند.

در روند کار عرض کردیم، گاهی خصوصی او را تشویق می‌کنیم، هدیه به آن صورت، با آن سیستم تربیتی، گاهی یک امر غیرمترقبه‌ای است، جزء اعلام برنامه نیست، ما یک شرايطی دیدیم که اینجا این ارزش‌گذاری تثبیت شود. این هدیه چون یک امر غیرمترقبه است، از اول هم رقابتی در کار نیست، عامل تحریک نیست.

اینجا یک مثال عرض کنم نزدیک‌تر شود. الان از جنابعالی مثلاً هزار تومان قرض می‌گیرم، شرط می‌کنم که موقع برگشت هزار و یک تومان بدهم، این حرام است. چرا؟ چون از اول برای یک تومان، هزار تومان به من دادی. اینجا ربطی به قرض ندارد، این حرام است. اما شکل دومش چه؟ شما بدون توجه به آن یک تومانی که سود خواهد آمد، برای خدا قرض را به من دادی، اینجا هیچ انگیزه ربایی در کار نیست، برای خدا می‌دانستی که در برگشت من هم هزار تومان می‌دهم. شما اسکناس نو دادی، من پاره دادم. اما حالا که برمی‌گردانم

به تو پنج هزار تومان می‌دهم، چه اشکال دارد؟ حرام نیست. اینجا تو انگیزه این را نداشتی که من به تو یک هدیه می‌دهم و از این کار انسان‌دوستانه تو تشکر می‌کنم، تشکری که ارزش دارد. شما خوشحال هم شدید، اشکال ندارد، چون نمی‌خواستی. پس دقت فرمودید فرق‌شان چه بود.

طمع به هدیه

سؤال:

هدیه دادن دانش‌آموزان دیگر را برای ترم‌های بعدی به طمع نمی‌اندازد؟

پاسخ:

آنجا می‌توانیم از بیخ و بن توضیح هم بدهیم که ما اصلاً جایزه و این‌ها نداریم، این هدیه هم شرایط خاصی پیش آمد. اینجا می‌توانیم توضیح بدهیم، چنین توهمی نباشد که چنین کاری هست. وقتی ما ناچاریم اهمیت این مسائل را برای عموم منعکس کنیم، موارد خاصی است. ابداً و اصلاً هدیه‌دادن در روال برنامه نیست. عرض کردیم گاه مواردی پیش می‌آید که ما ناچاریم، این غیر از جایزه است. این هدیه است، در مواردی شاید پیش بیاید غیر مترقبه است و این برای عموم یک نکته ویژه‌ای پیش آمده، شرایط خاصی پیش آمده، این منعی ندارد؛ چون هدیه جزء برنامه نیست. آن وقت شبیه جایزه می‌شود.

هدیه می‌تواند اردو باشد؟

هدیه با اردو تفاوت دارد؛ یک وقت ما برای جایزه هدیه می‌دهیم، یک وقت در ادامه کار تربیتی علمی می‌خواهیم روی قوی‌تر شدنش کار کنیم. این جزء ادامه کار برنامه است. مثلاً می‌گوییم هر کس در این بحث‌ها نمره‌اش از فلان به بالا باشد، این‌ها را به فلان بازدید می‌بریم. از حیث فهم مطلب، این ادامه کار با کیفیت کردن کار تربیتی علمی است. این جزء جایزه محسوب نمی‌شود. ای کاش همه‌شان بیست بگیرند. این غیر از آن است که جایزه باشد. هر چه دنباله کار است، فاز بعدی کار است و هیچ اشکال ندارد. یعنی ادامه کار علمی

تربیتی است؛ یعنی می‌فهمد کیفیت خاصی است، غیر از جایزه است. اینجا رقابت نیست، اینجا رشد سبقت در آن خط معینی است که تعیین کرد. آنجا پنجاه نفر می‌خواهد باشد، بیست نفر می‌خواهد باشد.

ما در وارد کردن دانش‌آموز به فضای تفکر، روانشناسانه وارد نشدیم. هرگز تنبه سختی ندارد؛ منتها به تناسب روحی افراد متفاوت است. تفکر در ارتباط با تلنگر، یک مهارت‌های روانشناسانه می‌خواهد که بتوانیم نبض شخص را داشته باشیم تا مطابق آن نبض، آن تفکر یا آن اعمال را وارد کنیم.

اکثراً استعدادهایی در عموم مردم هست، ما در فضای جمعی از آن نکته‌ها باید استفاده کنیم. در رفتار فردی که این رفتار فردی چیست، نبضش را روی آن به دست بیاوریم. اما در کلاس و در فضای جمعی از آن مشترکاتی که جمعی به آن ورود کنند، اثر دارد. آن را باید کشف کنیم.

مثلاً یک وقت فضای ما در فلان روستا است که مثلاً یک فرهنگی دارد. در فضای دانشجویی یک فضا دارد، فضای دانش‌آموزی یک فضا دارد، فضای بازار یک فضا دارد، فضای صنعتگر یک فضا دارد. غالباً در آن فضای جمعی، فرهنگ خاص آن جمع وجود دارد. مثلاً یک مشت آدم‌های لوطی فرهنگ خاص و نبض خاص خودش را دارد، اینجا بیاییم با یک روش اندیشمندانه و محققانه در این جلسه بحث کنیم، قطعاً جواب نمی‌دهد. درجا کسل می‌شوند. آنجا باید با نبض لوطی که یک فرد در شرایط خاص خودش دارد، وارد بشویم که این‌ها با تمام دقت، مطلب را بگیرند و سیر هم نشوند.

انس با دانش‌آموز

سؤال:

آیا در فضای تربیتی باید با دانش‌آموز رفیق شد و انس گرفت؟ یک چیزی مطرح می‌کردند، می‌گفتند مربی باید در فضای تربیتی دانش‌آموزی با این دانش‌آموز انس و الفت داشته باشد.

اگر نشود، چه کار کنیم؟ می‌گفتند بیاییم اردو بگذاریم؛ چون در اردو بیشترین همراهی است و انس برقرار می‌شود؛ یعنی اصل اول را به این می‌گرفتند که باید خودش رفیق جان جانی، دل و قلوبه شود، بعد درد دل‌هایش را پیش او بگوید. اگر هنوز شاگردت پیش تو درد دل نمی‌کند یا نکته‌ای را پیش تو نمی‌گوید، بدان هنوز این قدر با تو رفیق نشده است. باید در فضاهای اردویی بیشتر وقت بگذاری، چون در فضای اردویی بیشتر می‌شود انس این شکلی ایجاد شود.

پاسخ:

مثلاً به این می‌ماند که فرض کنید یک نفر استعداد خوب درس خواندن ندارد، می‌آید کمبود خودش را از یک جای دیگر به شکل دیگر درمی‌آورد که این در برابر آن همتایی و برابری کند.

فرض بفرمایید اصل قرآنی بر این است که محتوا باید داشته باشد، مهارت تحریک تهییج، تقویت فکری اندیشه باید داشته باشد و این مسائل را باید داشته باشد. چون این آقا این‌ها را ندارد و به اصطلاح در این‌ها کمبود دارد، لذا می‌آید دست به کارهایی می‌زند که جایگزین آن باشد که بر این‌ها مقدم شود.

ما باید در همه چیزها سند قرآنی و روایی داشته باشیم، معصوم چطور انجام می‌دادند. معصوم در اسلام بحث از الگو و اسوه می‌گوید، بلکه لَئِن باشد، نرم باشد تا از او فرار نکنند. نفرموده لَئِن بودن، گفته که فرار نمی‌کند. اما آنجا در هدایت چه فرموده، گفته عقل‌شان را باید به کار بگیرند، آنجا فرموده ایمان آوردن قلب آن‌ها را هدایت می‌کند. شما باید تمام آیات و روایات را با هم ببینید. آنجا می‌بینید صحبت و بحث از هدایت کرده است، پشتوانه آن چه بوده است؟ تفکر بوده، پشتوانه‌اش ایمان بوده، پشتوانه‌اش عنایات حضرت حق بوده، پشتوانه‌اش رعایت به عمل صالح بوده، پشتوانه‌اش اسوه بوده است. بلکه لَئِن یکی دو جا آمده؛ آن هم از این باب فرموده که خودتان را برای هدایت آن‌ها به مشقت نیندازید.

پس این نیست که ما با بچه رفاقت جان‌جانی داشته باشیم. این هدایت به کجا رفت. تا اینجا ما خودمان را به بچه متوجه کردیم، فلان محبت خودمان را در دلش انداختیم، فعلاً وابسته به خودمان کردیم. ای بسا خودم آفت هم بینم، خدا از شرش حفظ کند، بالأخره انسانم، بشر هستم. ظاهراً دارم آن را بغل می‌کنم، دست به گردنش می‌زنم خیلی جان‌جانی. نه، خدا می‌داند من خودم چقدر پاکم و نفسم چه بلا به سرم می‌آورد. این‌ها چه ربطی به هدایت انسان دارد. قرآن می‌گوید هدایت، تقویت ایمان است؛ «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ»^۱. قرآن می‌فرماید. کجا فرموده برو جان‌جانی باش، چه کار کن، در حال و هوای بچه باش تا هدایت شود، کجا قرآن گفته است؟ نرم‌بودن، با اخلاق‌بودن، بله خدمتش بکن، لزومی ندارد جان‌جانی، بله خدمت کن، چای دم کن جلوییش بگذار، بگوید عجب استاد دارد چای به من می‌دهد. اشکال ندارد خیلی عالی است، لَیْسَ است. هنگام غذا، تا آقا بیاید سفره را باز کن، سفره‌اش را بچین، جمع کن، این خیلی عالی است. این معاشرت اسلامی است. اگر ما جان‌جانی شدیم، این کجا تربیت خواهد شد!

قلب، انس پیدا می‌کند با خدمت به او و رفع مشکل او. اگر در اسرار زندگی او فرو بروی، نمی‌توانی حلش بکنی.

حدود انس با دانش‌آموز

اجازه ورود به جزئیات مسائل و مشکلات دانش‌آموز را نداریم. من در مشکلات خودم مانده‌ام. آدم تا مشکل یک انسان را رفع کند، ده بار می‌میرد، زنده می‌شود، این هم در جامعه امروزی با این شرایط و اوضاع، به این راحتی نیست. بله در حد متعارف خوب است. بچه بتواند خودمانی باشد، صحبت کند، حرف دلش را بگوید، این‌ها وقتی است که در من آن نرمی رفتاری و اخلاقی را می‌بیند، می‌بیند بله من به حرفش دقت می‌کنم، اسرارش را راحت می‌تواند بگوید، من هیچ جا فاش نمی‌کنم. اگر توانستم و از دستم برمی‌آمد، مشکلمش را

حل کنم. دلجویی کردن خوب است. پدرش مریض است، جوان‌ها را جمع کنیم، عیادت پدرش برویم، خیلی عالی است. این‌ها غیر از محبت جان جانی است. خلط نشود. محبت کردن، خدمت کردن، غیر از محبت جان جانی است.

التماس دعا

ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir